



معارف قرآن (۵)

راه و راهمناشناسی

حضرت آیت الله مصباح یزدی

درس های استاد حجة الاسلام و المسلمین حسینی نسب

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

Sayyas.blogfa.com

فهرست

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۳۰	۳- «القاء رُعب» و «نزول سکینه»	۳	فصل اول: دلیل نیاز بشر به پیامبر
۳۲	فصل پنجم: عصمت	۳	برهان حکمت
۳۲	۱. عصمت ملائکه	۵	فصل دوم: اهداف بعثت پیامبران
۳۲	(۱) عصمت فرشتگان مرتبط با وحی پیرامون وحی	۵	۱. هدایت تشریحی
۳۲	(۲) عصمت سایر فرشتگان و یاحتی فرشتگان وحی در سایر امور	۶	۲. تعلیم مردم
۳۲	آیه اول	۶	۳. آوردن قانون الهی و قضاوت بین مردم
۳۳	آیه دوم	۷	۴. رفع تحریف از شریعت پیشین و رفع اختلافات دینی
۳۴	عصمت جبرائیل	۷	۵. حکومت
۳۴	۲. برهان بر عصمت پیامبر در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی	۸	۶. تذکر دادن
۳۴	(الف) دلیل عقلی	۹	۷. انذار و تبشیر
۳۵	(ب) دلیل نقلی	۹	۸. مبارزه با ظلم و فساد
۳۶	۳. آیا پیامبر از خودش چیزی به وحی الهی اضافه می کند؟	۱۰	نکته
۳۶	۴. عصمت انبیاء در مقام عمل	۱۲	فصل سوم: بشر بودن پیامبران
۳۷	نقد استاد مصباح	۱۵	فصل چهارم: معجزه
۳۷	آیا در قرآن دلیلی بر عصمت انبیاء در مقام عمل وجود دارد؟	۱۵	۱. مباحث مقدماتی
۳۸	تفاوت مخلص با مخلص	۱۷	۲. معجزه در قرآن
۳۹	۵. آیا عصمت برای انبیاء جبری است؟	۱۹	۳. معجزات پیامبران
۴۰	۶. شبیهاتی پیرامون عصمت انبیاء	۱۹	چگونگی معجزه انبیاء
۴۰	۱. حضرت آدم <small>علیه السلام</small>	۲۰	قلمرو اعجاز
۴۳	۲. حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>	۲۰	(۱) حضرت موسی <small>علیه السلام</small>
۴۴	۳. حضرت یوسف <small>علیه السلام</small>	۲۱	(۲) حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۴۵	۴. حضرت یونس <small>علیه السلام</small>	۲۲	(۳) حضرت یونس <small>علیه السلام</small>
۴۵	۵. حضرت موسی <small>علیه السلام</small>	۲۳	(۴) حضرت داوود <small>علیه السلام</small>
۴۷	۶. حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small>	۲۳	(۵) حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small>
۴۹	۷. حضرت داوود <small>علیه السلام</small>	۲۴	(۶) اصحاب کهف
۵۲	۸. پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۴	نکته فلسفی
۵۲	شبهه اول	۲۵	۴. معجزه جاوید
۵۳	شبهه دوم	۲۵	راه‌های اثبات نبوت پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۵۵	شبهه سوم	۲۵	۱. اخبار پیامبران قبلی
۵۶	شبهه چهارم	۲۵	۲. قرآن (تحدی)
۵۸	شبهه پنجم	۲۶	اقسام «تحدی» در قرآن
۶۰	۷. عصمت در غیر انبیاء	۲۶	جهات اعجاز در قرآن
۶۱	۱. عصمت حضرت مریم <small>علیها السلام</small>	۲۸	۳. سایر معجزات پیامبر اسلام <small>صلی الله علیه و آله</small>
۶۲	۲. عصمت امامان <small>علیهم السلام</small>	۲۸	۱- شق القمر
۶۴	۳. عصمت خمسه طیبه <small>علیهم السلام</small>	۲۹	۲- تصرف در ادراک مردم

فصل اول: دلیل نیاز بشر به پیامبر

ادله عقلی فراوانی برای نیاز بشر به پیامبر مطرح شده است؛ که مهم‌ترین آن‌ها «برهان حکمت» است.

برهان حکمت

شکل منطقی استدلال به این صورت است:

صغری- اگر خداوند پیامبری نفرستد و راه معرفتی جدیدی از طریق پیامبر در اختیار بشر قرار ندهد، هدف خلقت حاصل نمی‌شود. (نقض غرض خالق)
کبری- ولی محال است خداوند نقض غرض کند. (زیرا حکیم علی الاطلاق است و حکیم بودن با نقض غرض کردن، منافات دارد).

نتیجه: پس قطعاً خداوند پیامبر فرستاده و راه معرفتی جدیدی از طریق پیامبر در اختیار بشر قرار داده است.^۱

اثبات صغری

برای اثبات مقدمه اول از مطلبی استفاده می‌کنیم که قبلاً در بحث خداشناسی درباره «هدف خلقت» بحث شد. در آن‌جا گفتیم که آیات قرآن بر سه دسته هستند:

۱) آیاتی که هدف از خلقت را «آزمایش بشر» می‌داند.

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (الملك/۲)

۲) آیاتی که هدف از خلقت را «عبادت» می‌داند.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ (الذاریات/۵۶)

۳) آیاتی که هدف از خلقت را «دست‌یابی به رحمت الهی» می‌داند.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ (هود/۱۱۹)

جمع عرفی بین این سه دسته از آیات این است که: «آزمایش بشر» مقدمه «عبادت» و «عبادت» مقدمه «دست‌یابی به رحمت الهی» است.

۱- قرآن کریم بیاناتی دارد که می‌توان گفت همین برهان از آن‌ها استنباط می‌شود:

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (النساء/۱۶۵)

به این بیان که: اگر حس و عقل برای شناخت راه صحیح، کافی بود، وقتی مردم احتجاج می‌کردند و می‌گفتند: «ما نمی‌دانستیم آن راه بد بود و این راه خوب»، خدا می‌توانست بفرماید: «من به شما حس و عقل دادم»، ممکن بود بگویند: «همه ما فرصت تحقیق نداشتیم»، جواب داده می‌شد: «همان طوری که بعضی از دانشمندان در امور طبیعی تحقیق کردند و دیگران هم استفاده نمودند، شما هم می‌توانستید در زمینه شناخت راه بهتر، کاری بکنید». ولی این‌طور نیست، بلکه خداوند می‌فرماید: «تا پیامبر نفرستیم، حجت تمام نمی‌شود».

راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۸

هم‌چنین از مطلب دیگری که در انسان‌شناسی اثبات نمودیم، استفاده می‌کنیم که انسان موجودی انتخاب‌گر است، هرچند هر چیزی را نمی‌تواند انتخاب کند، ولی از بین چند چیز می‌تواند یکی را انتخاب کند. (لا جبر و لا تفویض، بل أمرٌ بین الأمرین)

پس با اثبات مطالب زیر، مقدمه اول را به اثبات می‌رسانیم:

- هدف نهایی خداوند از آفرینش «امکان رسیدن بشر به دریافت بیشتر رحمت الهی» بوده است.
- رسیدن بشر به این هدف مستلزم «انجام اختیاری اعمال عبادی» است.
- انتخاب صحیح در مسیر آزمایش و انجام عمل عبادی اختیاری، مستلزم «شناخت قبلی راه صحیح» است.
- شناخت‌ها و معرفت‌ها برای انتخاب صحیح و رسیدن به معرفت صحیح جز با «فرستادن پیامبر و استفاده از معرفت وحیانی» امکان‌پذیر نیست، چرا که سایر ابزارهای شناخت آدمی:

۱. **حس و تجربه:** کافی نیست؛ زیرا تنها به امور مادی و محسوس تعلق می‌گیرد و معرفتی نسبت به ماورای آن به ما نمی‌دهد. در حالی که برای انتخاب صحیح به شناخت آن جهان و تجسم عینی اعمال این دنیایی، نیاز داریم.
 ۲. **عقل:** کافی نیست؛ زیرا هرچند عقل انسان می‌تواند اموری همانند خدا، روح، زندگی پس از مرگ را اثبات کند، ولی برای انتخاب صحیح، نیاز به دانستن رابطه اعمال این جهان و آثار و نتایج آن در زندگی بعد از مرگ داریم، در حالی که عقل برای چنین شناختی کافی نیست.^۲
 ۳. **کشف و شهود عرفانی:** اولاً- نیازمند به سیر و سلوک صحیح هستیم و انتخاب مسیر صحیح از میان مکاتب عرفانی فراوان، نیاز به شناخت قبلی دارد.
- ثانیاً- در شهود عرفانی مسأله «خلط خیال متصل با خیال منفصل» مطرح است. تفکیک این دو از هم نیازمند ابزار معرفتی دیگری است که در متون ما تعبیر به «شهود الهی» و «شهود شیطانی» می‌شود.

۲- از دو راه می‌توان اثبات کرد که ادراکات حسی و عقلی، برای شناخت راه صحیح کافی نیست:

الف) راه تجربی: یعنی این نارسایی را از راه تجربه و با همکاری حس و عقل اثبات کنیم. به این بیان که: در مسائل عملی، در روش رفتار و زندگی، دانش مربوط به رفتار و ارزش اخلاقی، روابط انسان‌ها با یکدیگر و ... در بسیاری از جوامع بشری ابهام‌های فراوانی وجود دارد. این مسائل همواره بین انسان‌ها مطرح بوده و اندیشه‌های فراوانی صرف خل کردن آن‌ها شده، ولی همان‌طور که می‌دانیم در هیچ مقطع تاریخی، افکار دانشمندان در این مسائل متحد نشده، بلکه روز به روز بر دامنه اختلافات افزوده گشته‌است. هم‌اکنون نیز مشاهده می‌شود که همواره متخصصین دستورهایی برای زندگی وضع می‌کنند، ولی به زودی و با اندک تأملی، نقضش ظاهر می‌شود و به تغییر و اصلاحش می‌پردازند. هر قانونی وضع می‌شود پس از چندی، تبصره می‌خورد و بعد از مدتی هم به کلی منسوخ می‌شود. از این سیری که ما در اندیشه‌های انسانی درباره اعمال و رفتار و ارزش‌ها می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که بشر در طول تاریخ علم‌ودانش خویش، نتوانسته این مسائل را حل کند و این نشانه بارزی بر نارسایی حس و عقل در این زمینه است.

ب) راه دوم این است که به ارزیابی حس و عقل و کیفیت کار آن‌ها بپردازیم. حس فقط می‌تواند پدیده‌های جزئی مربوط به شرایط خاص زمانی و مکانی را به ما نشان دهد. بنابر این قادر نیست به تنهایی، مسائل ارزشی (مخصوصاً رابطه رفتار انسان با نتایج اخروی) را تبیین کند. هم‌چنین بدیهیات اولیه بسیار محدود هستند. هم‌چنین هنگامی که پدیده‌های مادی را مورد آزمایش قرار می‌دهیم، فقط می‌توانیم علت‌های مادی آن‌ها را بشناسیم، اما آنچه جنبه ماورای ماده دارد، در دام تجربه و آزمایش نمی‌افتد تا بتواند مورد شناخت ما قرار گیرد.

بنابر این ما هیچ راهی برای شناخت پدیده‌های آخرت نداریم. نه حس و نه عقل نمی‌توانند به تنهایی پدیده‌های اخروی و نحوه ارتباط آن‌ها با اعمال دنیایی ما را بشناسند، و تا ما ندانیم که زندگی ما چه تأثیری می‌تواند در زندگی آخرت داشته‌باشد و بین کدام عمل با سعادت آخرت، رابطه مثبت و با کدام یک رابطه منفی برقرار است، نمی‌توانیم جهت صحیحی به زندگیمان بدهیم و برنامه درستی برای خود وضع کنیم و مسیر صحیح را دریابیم.

تفاوت راه اول و دوم در این است راه تجربه می‌تواند ضرورت نبوت را تا زمان فعلی اثبات کند. یعنی ناتوانی و نقص حس و عقل بشری را تا زمان فعلی اثبات می‌کند. اما ممکن است در آینده عقل انسان‌ها کامل شود. در این صورت در آن زمان دیگر نمی‌توان از برهان حکمت استفاده نمود.

اما از راه دوم که بُرد ادراکات انسانی را تحلیل کردیم، می‌توانیم قطعاً بگوییم که بشر هیچ‌گاه مستغنی از وحی نبوده و نخواهد بود.

فصل دوم: اهداف بعثت پیامبران

۱. هدایت تشریحی^۳

هدایت دو نوع است:

(الف) ایصال الی المطلوب: اگر هدایت به این معنا باشد، مفعول دوم آن، مفعول بنفسه است.

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (الفاتحة/۶)

(ب) ارائة الطريق: اگر هدایت به این معنا باشد، مفعول دوم آن، متعدی به حرف جر می شود.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (الإسراء/۹)

هدایت به هر دو نوع توسط «پیامبر» صورت می گیرد. در مرحله اول «ارائة الطريق» انجام می شود و کسانی که از

این هدایت بهره گیرند، از هدایت به معنای «ایصال الی المطلوب» نیز بهره مند می شوند.

رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/۱۶۵)

رسول به معنای اصطلاحی پیامبری است که فرشته وحی را در بیداری می بیند و در بیداری به او وحی می شود.

«رسول» مصداقاً اخص از «نبی» است. تعداد پیامبران یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر بوده است. طبق روایات سیصد

و سیزده نفر از پیامبران «رسول» بودند، که یکصد و چهار نفر از آنان صاحب کتاب بودند و پنج نفر از آنان هم «اولوا

العزم» بودند و در قرآن از بیست و پنج پیامبر نام برده شده است. برای مطالعه بیشتر به کتاب شریف «المیزان»

مراجعه شود.^۴

سؤال: آیا از نظر زمانی دوره ای بوده است که پیامبری وجود نداشته و پیام الهی در اختیار بشر نبوده است؟

پاسخ: در انسان شناسی ثابت کردیم که اولین انسان «حضرت آدم (علیه السلام)» بوده است. در قرآن تصریح شده است که

پیام هدایت همراه با هبوط «آدم و حوا» و ابلیس به زمین، ارائه شده است.

۳- هدایت دو نوع است:

تکوینی: که از طریق فطرت بشر صورت می گیرد.

تشریحی: که از طریق ارسال رسل و انزال کتب صورت می گیرد. (استاد)

۴- و فی المعانی، و الخصال، عن عتبة اللیثی عن ابي ذر رحمه الله قال: قلت يا رسول الله كم النبيون؟ قال: مائة و أربعة و عشرون ألف نبی، قلت: كم المرسلون منهم؟ قال ثلاثمائة و ثلاثة عشر جما غفیرا، قلت من كان اول الانبياء؟ قال: آدم، قلت: و كان من الانبياء مرسلًا؟ قال: نعم خلقه الله بیده و نفخ فيه من روحه. قلت: يا رسول الله! كم أنزل الله تعالی من كتاب؟ قال: مائة كتاب و أربعة كتب، أنزل الله علي شيت خمسين صحيفة- و علي

إدريس ثلاثين صحيفة، و علي إبراهيم عشرين صحيفة، و أنزل التوراة، و الإنجيل، و الزبور، و الفرقان.

و فی الكافي، عن الباقر (ع): فی قوله تعالی: «وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» الآية قال: «النبي» الذي يري في منامه و يسمع الصوت و لا يعاين الملك، و «الرسول» الذي يسمع الصوت و لا يري في المنام و يعاين.

أن النبوة أعم مصداقا من الرسالة و ارتفاع الأعم يستلزم ارتفاع الأخص و لا دلالة في الروايات كما عرفت علي العموم من وجه بين الرسالة و النبوة بل

الروايات صريحة في العموم المطلق. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي، ج ۲، ص ۱۴۴

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸)

لذا دوره زمانی که هدایت الهی وجود نداشته باشد، نداریم. بنابر این مسأله «هدایت تشریحی» به وسیله وحی و نبوت، چیزی است که در تقدیر آفرینش بوده و سکونت انسان در روی زمین بدون آن امکان نداشته است؛ چون خلاف حکمت الهی است.

سؤال: آیا رسالت پیامبران برای همه زمین بوده است؟

پاسخ: در آیه ۲۴ سوره فاطر آمده است:

وَلِنُ مِنْ أُمَّةٍ إَلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (فاطر/۲۴)

پس در هر امتی «مُنذِر» بوده است. حال، این شخص یا پیامبر بوده است یا شخص دیگری که پیام آن پیامبر را تبلیغ می کرده است.^۵

۲. تعلیم مردم

وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (البقرة/۱۵۱)

آیاتی داریم که می فرماید: پیامبر مبعوث می شود تا به مردم چیزهایی را بیاموزد که نمی دانند. و از آن جا که «تعلیم» مرتبه ای از مراتب «هدایت» است، این هدف هم شعبه ای از بحث «هدایت» می شود.

۳. آوردن قانون الهی و قضاوت بین مردم

یکی از منافع وجود پیامبران این بود که غیر از آن که اصل حکم را به مردم می رساندند، آن حکم را تطبیق بر موارد می کردند، و در مورد مشاجراتی که بین مردم پدید می آید، قضاوت می کردند. ظاهراً این مقام اختصاص به بعضی از پیامبران داشته است. حضرت داوود علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از چنین مقامی برخوردار بودند.

يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص/۲۶) که مربوط به حضرت داوود علیه السلام می باشد.
 إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا (النساء/۱۰۵) که مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد.

۵- در این جا بایستی در کلمه «أُمَّة» تأمل کرد. کلمه «أُمَّة» در قرآن معنای وسیعی دارد:

۱. «أُمَّة» گاهی بر شخص اطلاق شده.

۲. «أُمَّة» گاهی به معنای زمان به کار می رود.

۳. برخی تصور کرده اند «أُمَّة» با «جامعه» مساوی است؛ که تصور غلطی است.

۴. «أُمَّة» گاهی بر گروهی از انسان ها اطلاق می شود؛ که قدر مشترک از «أُمَّة» همین معنای چهارم است.

۵. آن چه دقیقاً می توان گفت این است که گروهی از انسان ها که جدای از انسان های دیگر باشند و روابطشان به گونه ای نباشد که معلومات این ها به آن ها منتقل شود. در این صورت طبعاً هر کدامشان احتیاج به راهنمای جداگانه ای دارند. اما اگر در طول سالیان متمادی گروهی از انسان ها باشند که معلوماتشان به هم منتقل شود، و اگر کتابی نازل شود در میانشان باقی می ماند، همه این ها امت واحد محسوب می شوند.

۴. رفع تحریف از شریعت پیشین و رفع اختلافات دینی

در صورتی که خداوند پیامبری را بفرستد تا مردم را به راه حق هدایت کند، و بعد در اثر مرور زمان و یا عوامل دیگر، دعوت آن پیامبر تحریف شده و همان چیزی که وسیله هدایت مردم بود، اکنون باعث گمراهی آنان شود، در حکم مردمی می‌شوند که پیامبر و کتابی ندارند. پس ضروری است تا پیامبر جدیدی مبعوث شود و به رفع تحریف از آئین پیامبر پیشین اقدام نماید.

بعضی از آیات اشاره به این مطلب دارند که علمای اهل کتاب، اختلافاتی را ایجاد کرده بودند و لازم می‌شد تا از سوی خداوند، پیامبری مبعوث شود.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (البقرة/۲۱۳)

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً: مربوط به دوره زمانی قبل از حضرت نوح عليه السلام بوده است.^۶

وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ: اختلاف دوّمی که ناشی از تحریف شریعت پیامبر پیشین است که به انگیزه بغی و ستم‌گری توسط حاملین شریعت صورت می‌گیرد.

۵. حکومت

بعضی از پیامبران مقامی بالاتر از قضاوت هم داشتند. یعنی رسماً رئیس حکومت و جامعه بودند و مردم می‌بایست از آن‌ها اطاعت کنند. آیه‌ای هست که به‌طور کلی می‌فرماید «ما هر پیامبری را برای مردم فرستادیم برای این بود که مردم از او اطاعت کنند».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (النساء/۶۴)

مَا: نافیه

رَسُولٌ: نکره بعد از نفی افاده عمومیت می‌کند.

با توجه به عموم مستفاد از قبل إِلَّا (نکره در سیاق نفی)، و مطلق بودن لِيُطَاعَ و مقید نبودن به قیدی غیر از بِإِذْنِ اللَّهِ خطاب عامی به‌دست می‌آید که همه شئون اطاعت را برای همه رسولان ثابت می‌کند. این مطلب ملازم با «عصمت رسولان» و وجود «شأن حاکمیت» در رسولان است.^۷

۶- مرحوم علامه طباطبائی از جمله «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» استظهار کرده‌اند که منظور این است که در آن دوره مردم یک زندگی ساده و یک-نواختی داشتند و مسائل اجتماعی پیچیده‌ای که موجب اختلاف شود، نبود.

ولی احتمال دارد منظور این باشد که همه از لحاظ اعتقاد و عقیده، دارای عقیده واحد حق بودند. بعد از آن مذاهب مختلف و شرک‌آلود پدید آمد و حق در جامعه مجهول ماند و احتیاج شد که پیامبران دیگری مبعوث شوند. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۳۳

۷- اگر بنا باشد مردم خودشان تشخیص دهند کدام حرف پیامبر صحیح و کدام باطل است، این نقض غرض است و ممکن است اعتمادی به او نشود، و مردم به انگیزه‌های شخصی و دنیوی روی آورند. پس ناچار وقتی نبوت او ثابت شد، باید بدون قید و شرط اطاعت شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۳۶

نکته: مدّعی ما این نیست که هر پیامبری شخصاً باید در رأس حاکمیت قرار بگیرد، بلکه سخن این است که پیامبر هر چه گفت، همه باید اطاعت کنند. اگر پیامبری همانند پیامبر اسلام ﷺ مصلحت را در آن دید که خود شخصاً حاکمیت را به عهده بگیرد، همه باید تبعیت کنند.

و اگر مصلحت دید که فرد دیگری را تعیین کند، همه باید از آن «فرد منصوب شده» تبعیت کنند. چنان که گروهی از بنی اسرائیل آمدند نزد پیامبرشان و گفتند:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (البقرة/۲۴۶)

الْمَلِكُ: جمعیت چشم پُرکن. چه از نظر تعداد و کمیت و چه از نظر کیفیت. طبق روایات «بنی اسرائیل» از هر دو جهت، وضعیت مناسبی داشتند.^۸

مِنْ بَعْدِ مُوسَى: بعد از حضرت موسی (علیه السلام) بنی اسرائیل ضعیف شدند، قبطیان به آنان حمله کردند و در یکی از این حملات «جالوت» که پادشاه قبطیان بود، صندوق «تابوت» که الواح تورات در آن بود را، به غارت بُرد و به کشتار وسیعی دست زد.

لِنَبِيِّ: حضرت سموئیل (علیه السلام) است.^۹

بنابر این یکی از اهداف ثانوی از نبوت که در بعضی از نبوت‌ها تحقق می‌یابد این است که حکومت حقّه‌ای در روی زمین پیاده شود و مردم در سایه آن، هم دنیا و هم آخرتشان اصلاح شود.

۶. تذکر دادن

انسان برخی چیزها را به صورت «مبهم» و «نیمه‌آگاهانه» درک می‌کند و احتیاج به تذکر دهنده‌ای دارد که ادراک نیمه‌آگاهانه آنان را کامل کند، و آنان را از حالت «غفلت» و «فراموشی» خارج کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده‌اند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْبَلْغِ وَ يُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»^{۱۰}

هر انسانی هدایت اولیه را در فطرت خود داراست. در روایت آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة حتی یكون أبواه یهودانه أو یمنّصّرانه أو یمجّسانه».^{۱۱} سپس در اثر عوامل تربیتی و اجتماعی، همان‌گونه که گفته شد «حتی یكون

۸- المأی كما قيل: الجماعة من الناس علي رأي واحد، سميت بالمأی لكونها تملأ العيون عظمة و أبهة. الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۲۸۵

۹- اختلف في ذلك النبي (۱) فقيل اسمه شمعون ستمه أمه بذلك لأن أمه دعت إلي الله أن يرزقها غلاما فسمع الله دعاءها فيه و هو شمعون بن صفيه من ولد لاوی بن يعقوب عن السدی (۲) و قيل هو يوشع بن نون بن أفرائيم بن يوسف بن يعقوب عن قتادة (۳) و قيل هو إسموئيل و هو بالعربية إسماعيل عن أكثر المفسرين و هو المروى عن أبي جعفر. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۱۰

۱۰- نهج البلاغه فيض الاسلام، خطبه ۱، صفحه ۳۳

۱۱- این حدیث در مجامع روایی شیعه فقط در «اصول کافی» و به این صورت آمده است: امام باقر (علیه السلام) فرمود که رسول خدا ﷺ فرمودند:

«قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَالِقُهُ». الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۳

اما روایت با اضافه عبارت «حتی یكون أبواه یهودانه أو یمنّصّرانه أو یمجّسانه» از طریق ابوهریره و در مجامع روایی اهل سنت و در برخی منابع شیعی با حذف سند آمده است. مراجعه کنید به: (۱) شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۴، ص: ۱۱۴. (۲) عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: ۳۳۲.

(۳) روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص: ۶۰ (۴) عوالی اللالی، ج ۱، ص: ۳۵. (۵) بحار الأنوار، ج ۳، ص: ۲۸۱.

سیدمرتضی در «امالی» برای عبارت «حتی یكون أبواه یهودانه أو یمنّصّرانه أو یمجّسانه» دو وجه را محتمل دانسته است. أمالی المرتضی، ج ۲، ص: ۸۴

أبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه» از این هدایت اولیه غافل می‌شود. «تذکر دادن» باعث به خود آمدن انسان می‌شود.

پس دانسته شد که «تذکر» و بیرون آوردن مردم از «غفلت» و توجه دادن به آنچه فطرتاً درک می‌کنند و یا با عقل خویش می‌شناسند، یکی از وظایف پیامبران و از فوایدی است که بر وجود آنان مترتب می‌شود.

۷. انذار و تبشیر

گاهی انسان چیزی را می‌داند و حتی ممکن است توجه هم داشته باشد، اما انگیزه عمل ندارد. در این صورت باید در انسان انگیزه‌ای پدید آید تا او را به حرکت آورد. پیامبران به عنوان «مُنذِر» و «مُبَشِّر» انگیزه‌ها و گرایش‌های انسان را تحریک می‌کنند.

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (النساء/۱۶۵)

نکته دیگر این‌که: از آیه وَكَانَ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ (فاطر/۲۴) دو نکته استخراج می‌شود:

(۱) پیام رسولان به هر امتی می‌رسد.

(۲) «تذذیر» از اهمیت بیشتری نسبت به «تبشیر» برخوردار است. زیرا در آیه فقط به «تذذیر» اشاره شده است.

۸. مبارزه با ظلم و فساد

همه پیامبران برنامه مبارزه با ظلم و فساد را داشته‌اند، ولی از آن‌جا که در هر دوره‌ای یک نوع فساد رایج بوده، هر پیامبری با آن نوع خاص مقابله کرده است. مثلاً حضرت لوط علیه السلام با انحراف جنسی، حضرت شعیب علیه السلام با کم‌فروشی و همین‌طور پیامبران دیگر با انحراف رایج زمان خودشان مبارزه می‌کردند.

اما در این میان، همه پیامبران یک هدف اساسی داشتند و آن «پرستش خدا» و «نفی طاغوت» می‌باشد.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (النحل/۳۶)

بَعَثْنَا: فرق «بعث» و «ارسال» در این است که «بعث» ارسالی است که منجر به برانگیختن مردم شود. پس «ارسال»

اعم از «بعث» است، و بین آن دو رابطه «عموم و خصوص مطلق» برقرار است.

أُمَّةٌ: «امت» دارای معنای مختلفی است. «دین»، «آئین»، «مدت زمان»، «گروهی که دارای مقصد واحد است».^{۱۲}

۱۲- و الأمة هي الجماعة من الناس، و ربما يطلق علي الواحد كما في قوله تعالى: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» (النحل/۱۲۰) و ربما يطلق علي زمان معتد به كقوله تعالى: «وَاذْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ» (يوسف/ ۴۵) أي بعد سنين، و ربما يطلق علي الملة و الدين كما قال بعضهم في قوله تعالى: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» (الأنبياء/ ۹۲).

و أصل الكلمة من أم يأم إذا قصد، فأطلق لذلك علي الجماعة لكن لا علي كل جماعة، بل علي جماعة كانت ذات مقصد واحد و بغية واحدة هي رابطة الوحدة بينها، و هو المصحح لإطلاقها علي الواحد و علي سائر معانيها إذا أطلقت. الميزان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۱۲۴

همچنین مراجعه شود به پاورقی‌های شماره ۵ و ۶ همین جزوه.

رَسُولًا: منظور وجود خارجی «رسول» نیست، بلکه رسیدن پیام رسولان و حضور معنوی آنها در هر امتی است.^{۱۳}
در برخی روایات از «پیامبر سیاه پوست» سخن به میان آمده است. «بعث الله نبیا أسود لم یقص علينا قصته».^{۱۴}
الطَّاعُونَ: صیغه مبالغه از «طغیان» به معنای کسی که حدود الهی را کثیراً زیر پا می گذارد.^{۱۵}

برای نمونه به حضرت شعیب علیه السلام می پردازیم. هر جا داستان حضرت شعیب علیه السلام ذکر می شود، مسأله مبارزه با کم-فروشی کنارش ذکر می شود.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ
وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ (الأعراف/۸۵)

مدین: نام یکی از فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام^{۱۶} که قبیله و شهر «مدین» به ایشان منسوب شده است. در این جا مُراد «شهر مدین» است. «مدین» فرزند ابراهیم علیه السلام به همراه خانواده اش در منطقه ای از شام سکنی گزید که این منطقه موقعیت تجاری خاصی داشته و اهل آن از قدرت اقتصادی بالایی برخوردار بودند.^{۱۷}

أَخَاهُمْ: در این که چرا حضرت شعیب علیه السلام به أَخَاهُمْ متّصف شد، دو نظر است:

الف) نسبت خویشاوندی داشته، یعنی حضرت شعیب علیه السلام از اهل مدین بوده است.^{۱۸}

ب) اشاره به دلسوز بودن و مهربان بودن شعیب علیه السلام نسبت به مردم مدین می باشد.

شُعَيْبًا: از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده و زمان رسالتش بین حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام بوده.
جَاءَ تَكْمٌ: خطاب به قوم شعیب علیه السلام است.

بَيْنَهُ: در قرآن به معجزه حضرت شعیب علیه السلام اشاره نشده است.^{۱۹}

نکته

نیاز بشر به وحی و نبوت را با برهان حکمت ثابت کردیم، که صورت منطقی آن از این قرار بود:^{۲۰}

صغری- اگر خداوند پیامبری نمی فرستاد، آفرینش انسان لغو بود.

کبری- ولی خدا کار لغو نمی کند.

۱۳- مراجعه شود به پاورقی شماره ۵ همین جزوه.

۱۴- این حدیث را ابتدا شیخ طوسی در «التبیین فی تفسیر القرآن» از امام علی علیه السلام با لفظ «رُوی» و بدون سند ذکر کرده است. التبیین فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۹۸. سپس طبرسی در «مجمع البیان» این روایت را آورده است. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۸۳. و در منابع متأخر از «مجمع البیان» از طریق مجمع، روایت را ذکر کرده اند. تفسیر الصافی، ج ۴، ص: ۳۵۰. تفسیر شریف لاهیجی، ج ۳، ص: ۹۳۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۵۳۷. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۱، ص: ۴۱۸. الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۱۵، ص: ۳۲۹.

۱۵- الطَّاعُونَ عبارة عن كلِّ معبود من دون الله، و يستعمل فی الواحد و الجمع. المفردات فی غریب القرآن، ص: ۵۲۰.

۱۶- و قيل إنَّ «مدین» ابن ابراهیم الخلیل، فنسبت القبيلة إليه. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۶۸۸

۱۷- مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت، که در میان آنها بت پرستی و هم چنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملاً رائج بود. تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۴۹

۱۸- و قوله «أَخَاهُمْ شُعَيْبًا» نسب اليهم بالاخوة فی النسب دون غيره. التبیین فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص: ۴۶۱

۱۹- معجزة شاهدة بصحة نبوتی و هی غیر مذکورة فی القرآن و لم نجدھا فی شیء من الأخبار. تفسیر الصافی، ج ۲، ص: ۲۱۹

۲۰- مراجعه شود به صفحه ۳ همین جزوه.

نتیجه: پس خداوند پیامبری را می فرستد.

حال نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که برای «برهان حکمت» دو تقریب می‌توان در نظر گرفت: (۱) با استفاده از آیات مربوط به هدف آفرینش و این‌که عدم ارسال رسولان به معنای نقض غرض از خلقت انسان است.

(۲) بر اساس نیاز بشر به دانستن رابطه اعمال این جهانی با نتایج اخروی آن.^{۲۱}

تقریب کلامی: شناخت‌های عقلی، شهودی و تجربی برای فهم این رابطه کافی نیست، لذا حکمت خداوند اقتضاء دارد، معرفت جدیدی برای انسان نمودار گردد.

ناگفته نماند که ما نه تنها در مباحثی همانند رابطه اعمال این جهانی با نتایج اخروی آن که عقل ما توان حل آن‌ها را ندارد، به «دین» نیازمندیم؛ بلکه در مباحثی همانند «توحید» و «معاد» که در توان عقل ما هست نیز، به «دین» و «نبوت» نیازمندیم، زیرا اگر پیامبران و وارثان آن‌ها به تذکر و یادآوری نپردازند و فطرت آدمی را بیدار نکنند، بشر دچار «غفلت» می‌شود و حتی عقل خویش را در مسیر «هدایت» به کار نمی‌گیرد، بلکه صرفاً به ابزاری برای لهو و لعب محدود می‌شود. وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيٍّ نِعْمَتِهِ.^{۲۲} به عنوان مثال در مورد «معاد» آیاتی داریم از جمله:

يَلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر/۱۵)

الرُّوحُ: در «روح» دو احتمال است:

الف) فرشته وحی یا فرشته خاص الهی، به دلیل استعمالات مختلف روح در قرآن.

ب) به قرینه اضافه شدن مِنْ أَمْرِهِ، منظور از «روح» در این آیه «وحی» است. همانند آیه وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ (شوری/۵۲)

وجه مناسبت: روح یعنی «حیات‌بخش». «وحی» هم به بشر حیات معنوی می‌دهد.

يَوْمَ التَّلَاقِ: در يَوْمَ التَّلَاقِ سه احتمال است:

۱. روز تلاقی انسان‌های قبلی با انسان‌های بعدی.

۲. روز تلاقی انسان با صورت باطنی اعمال خویش.

۳. روز ملاقات انسان با خدا.

۲۱- این برهان فرقی با برهان اول در این است که در برهان اول تکیه روی این بود که مطالبی را انسان باید بداند ولی بدون نبوت نمی‌تواند بداند؛ ولی در برهان دوم تکیه روی این است که مردم باید به مطالبی توجه داشته باشند که از آن‌ها غافل هستند. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۴۳

۲۲- نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱، صفحه ۳۳.

فصل سوم: بشر بودن پیامبران

سؤال: این سؤال از قدیم مطرح بوده است که چرا «پیامبر» باید از جنس «بشر» باشد؟ مثلاً این آیه می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ (التغابن/۶)

ذَلِكَ: سرنوشت برخی از کفار که به عذاب الیم مبتلا شدند، و در آیات قبل از آنان سخن گفته شده است.

كَانَتْ تَأْتِيهِمْ: همواره می‌آمد (ماضی استمراری). مرجع ضمیر در تَأْتِيهِمْ کفاری هستند که به عذاب الیم مبتلا شدند.

وَاسْتَغْنَى اللَّهُ: خدا از آنان بی‌نیاز شد.

حَمِيدٌ: شایسته ستایش.

پاسخ: پیامبر نمی‌تواند از جنس «بشر» نباشد، زیرا از دو حال خارج نیست:

الف) اگر «وحی» و پیام الهی به صورت حقیقت اصلی خویش (فرشته وحی) بخواهد با مردم سخن بگوید، اکثریت مردم ظرفیت روبرو شدن با این حقیقت را ندارند. در این صورت، طبق آیات قرآن به مردم مهلتی داده نمی‌شد تا بخواهند ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند.^{۲۳}

وَقَالُوا لَوْ لَأَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَكَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَاً لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ (الأنعام/۸)

ب) اگر فرشته وحی به صورت یک «انسان» متمثل شود، برای چنین کسانی همان شبهاتی مطرح می‌گردد که در مورد نبی از بشر مطرح است.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ (الأنعام/۹)

لَبَسْنَا: در این‌که مصدر لبسنا کدام است، بین مفسرین اختلاف است. یا از ماده «لبس» به معنی مشتبه شدن است و یا از ماده «لبس» به معنی پوشیده شدن.^{۲۴}

نکته

پیامبر از جنس «بشر» علاوه بر مزیت‌های ذکر شده در دو آیه فوق، دارای این مزیت است که چون از جنس بشر است، الگوگیری و تأسی به او آسان‌تر است. این آیه می‌فرماید:

۲۳- یعنی یک رابطه تکوینی بین شرایط زندگی مردم و رؤیت فرشته وجود دارد. عموم مردم نمی‌توانند در این شرایط عادی زندگی، فرشته را ببینند. فقط در یک حال می‌توانند ببینند و آن حالت موت است. اگر ما فرشته را نازل می‌کردیم که این‌ها ببینند، به حال مرگ می‌افتادند و دیگر کار از کار می‌گذشت. هدف از بعثت و راهنمایی باطل می‌شد. چون هدف این بود که این‌ها راه را بشناسند و بعد به انتخاب خودشان عمل کنند. وقتی بنا شد که فرشته نازل شود و این‌ها ببینند و بمیرند، دیگر هدف از بعثت لغو می‌شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۴۶

۲۴- «اللَّبْسُ» بالضم: مصدر قولك لَبِسْتُ الثَّوْبَ اللَّبْسُ، و «اللَّبْسُ» بالفتح: مصدر قولك لَبِسْتُ عَلَيْهِ الْأَمْرَ اللَّبْسُ خَلَطْتُ. لسان العرب، ج ۶، ص: ۲۰۲

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ
وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا (الفرقان/ ۲۰)

بَعْضَكُمْ: برخی از انسان‌ها که به نبوت مبعوث می‌شوند، باعث آزمایش سایر انسان‌ها می‌شوند.

فِتْنَةً: برای «فتنه» سه معنا ذکر شده است:

۱. آزمایش.

۲. شکنجه و عذاب.

۳. شرک.

أَتَصْبِرُونَ: تکیه بر «صبر» در میان اوصاف مختلف می‌تواند به این جهت باشد که مهم‌ترین عامل موفقیت در فتنه و آزمایش «صبر» است.

بَصِيرًا: تکیه بر یک وصف الهی در پایان آیه، مرتبط با محتوای همان آیه است.

آیات مربوط به «بشر بودن» پیامبران دارای دو دسته می‌باشد:

الف) آیاتی که به صورت کلی به این بحث پرداخته‌اند.

ب) آیاتی که مربوط به پیامبران خاص است و جریان قوم هر پیامبری با پیامبرش را بازگو می‌کند. مثل آیات

مربوط به حضرت نوح (علیه السلام)^{۲۵}، حضرت صالح (علیه السلام)^{۲۶}، حضرت شعیب (علیه السلام)^{۲۷}.

و از این قبیل است داستانی که در «سوره یس» ذکر شده است.

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ (یس/ ۱۳) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا

إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ (یس/ ۱۴) قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا (یس/ ۱۵)

مَثَلًا: مفعول دوم برای اضرب

أَصْحَابَ: مفعول اول برای اضرب^{۲۸}

الْقَرْيَةِ: مطلق آبادی را گویند که اعم از شهر و روستا می‌باشد.^{۲۹} منظور از «قریه» در آیه، شهر «انطاکیه» واقع در

ترکیه امروزی است.^{۳۰} این شهر، دومین شهر مقدس مسیحیان پس از «بیت المقدس» است.^{۳۱}

۲۵- فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولِينَ

(المؤمنون/ ۲۴)

۲۶- قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (الشعراء/ ۱۵۳) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا (الشعراء/ ۱۵۴)

۲۷- قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (الشعراء/ ۱۸۵) وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَنْظُرْكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (الشعراء/ ۱۸۶)

۲۸- و الظاهر أن «مَثَلًا» مفعول ثانٍ لقوله: «اضْرِبْ» و مفعوله الأول قوله: «أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ». الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۷، ص: ۷۲

۲۹- «قریه» در اصل نام برای محلی است که مردم در آن جمع می‌شوند، و گاهی به خود انسان‌ها نیز «قریه» گفته می‌شود، بنا بر این مفهوم گسترده‌ای دارد که هم شهرها را شامل می‌گردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق می‌شود، ولی در لغت عرب و

در قرآن مجید کرارا به شهرهای مهم و عمده مانند «مصر» و «مکه» و امثال آن اطلاق شده است. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۳۴۰

۳۰- و هذه القرية أنطاكية في قول المفسرين. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۶۵۴

۳۱- «انطاکیه» برای مسیحیان مانند «مدینه» برای مسلمانان دومین شهر مذهبی محسوب می‌شود، و شهر اولشان «بیت المقدس» است که

حضرت مسیح (علیه السلام) دعوت خود را از آن جا آغاز کرد. تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص: ۳۵۹

الْمُرْسَلُونَ: از حواریون حضرت عیسی (علیه السلام) بودند. «مرسل» اعم از «پیامبر مصطلح» و «فرستاده پیامبر» است.^{۳۲}
 اثْنَيْنِ: دو حواری حضرت عیسی (علیه السلام) به نام‌های «شمعون» و «یوحنا».^{۳۳}
 ثَالِثٍ: «بولس» یا «حبیب نجّار» بوده است.^{۳۴}

پس نتیجه بحث این شد که: با این که حکمت اقتضاء می‌کند که انسان‌ها از راه دیگری غیر از «عقل» هدایت شوند، اما راه چنین هدایتی منحصر است در این که برخی از انسان‌ها که مستعد هستند، مبعوث شوند تا به وسیله آن‌ها دیگران هدایت شوند.

۳۲- و قيل إنهم رسل عيسى و هم الحواريون عن وهب و كعب قالوا و إنما أضافهم تعالي إلي نفسه لأن عيسى (ع) أرسلهم بأمره. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۶۵۴

۳۳- قال شعبة كان اسم الرسولين شمعون و يوحنا. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۶۵۴

۳۴- قال شعبة كان اسم الرسولين شمعون و يوحنا و اسم الثالث «بولس» و قال ابن عباس و كعب صادق و صدوق و الثالث «سلوم». مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص: ۶۵۴

فصل چهارم: معجزه

۱. مباحث مقدماتی

سؤال ۱. معجزه چیست؟

«معجزه» کار خارق العاده‌ای که از سوی مدعی نبوت با نیروی الهی انجام می‌شود و دارای دو نشانه است:

۱. مغلوب عامل قوی‌تر واقع نمی‌شود.^{۳۵}

۲. با تعلیم و تعلم به دست نمی‌آید.^{۳۶}

طبق روایت ابن‌سکین از امام رضا (علیه السلام)، معمولاً پیامبران بزرگ در هر عصری _ به واسطه نیروی الهی در آنها، یا مستقیماً از سوی خداوند با تقاضای آنها _ معجزه خود را از آن اموری قرار می‌دهند که در آن زمان رونق بیشتری دارد.

سؤال ۲. آیا معجزه عقلاً ممکن است یا نه؟

شبهه: نظام هستی براساس قانون علی و معلولی است. مثلاً آتش علت سوزاندن است ولی در معجزه خلاف این قوانین ادعا می‌شود. لذا «معجزه» غیرعقلی و برخلاف قانون علیت است.

جواب: قانون علیت می‌گوید «هر معلولی علت دارد»، اما به این معنا نیست که علت آن همان چیزی است که ما می‌شناسیم. «معجزه» نیز علت دارد ولی علت آن ممکن است امری ماوراء مادی باشد یا مادی باشد که ما آن را نمی‌شناسیم. در مثال آتش و حضرت ابراهیم (علیه السلام)، ماهیت آتش تغییر نکرد، بلکه نسبت به ابراهیم برداً و سلاماً بود، ولی طناب، دست ابراهیم (علیه السلام) را سوزاند؛ و یا برای نمرودیان دارای حرارتی بود که نتوانستند وارد آن شوند.^{۳۷}

۳۵- هیچ نفس قدرتمندی نمی‌تواند جلوی تأثیر معجزه را بگیرد؛ چون آن نفوس قدرتمند اگر کسانی غیر از انبیاء باشند که در مقابل قدرت و اراده الهی محکومند، و اگر فرضاً پیامبر دیگری بخواهد آن را از تأثیر بیندازد این هم نقض غرض الهی می‌شود، زیرا خدا که می‌خواست به دست پیامبری معجزه‌ای انجام دهد، حکمتی داشت. حال اگر یک پیامبر دیگری بیاید و جلوی آن را بگیرد، این نقض غرض الهی می‌شود. پس هیچ‌گاه معجزه محکوم هیچ عاملی واقع نمی‌شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۵۹

۳۶- معجزه یک موهبت الهی است که خدا به هر کس بخواهد مرحمت می‌کند. ولی سایر تصرفات غیرعادی که از بعضی نفوس سرمی‌زند، قابل تعلیم و تعلم است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۶۰

۳۷- قانون علیت دو معنا دارد: (۱) هیچ معلولی بدون علت تحقق نمی‌یابد. این قانون به هیچ‌وجه قابل نقض نیست؛ ولی معنایش آن نیست که معلول همیشه از علل عادی شناخته شده صادر می‌شود، بلکه این قانون همین اندازه اقتضاء می‌کند که هر معلولی، علتی دارد. (۲) معنای دوم این است که برای هر معلولی، علت خاصی معرفی کنیم و بگوییم این معلول حتماً از این علت پدید می‌آید. به‌طور کلی بین علت و معلول سنخیت هست، اما عقل هیچ‌گاه بدون کمک گرفتن از تجربه نمی‌تواند علت منحصره اشیاء را کشف کند. از سوی دیگر تجربه نمی‌تواند علت منحصره یک پدیده را در همه زمان‌ها و مکان‌ها اثبات کند، چرا که تجربه بشر محدود است. وقتی یک علت جدیدی کشف شد، می‌فهمیم که علت قبلی منحصر نبوده، ولی این به معنای نقض قانون علیت نیست. معجزه هم یک علت جدید است که ناقض قانون علیت نیست.

پس حاصل جواب این شد که «معجزه» ناقض قانون علیت نیست، بلکه پذیرفتن علتی است برای پدیده‌های مادی اما نه از سنخ علل عادی. بلکه علتی است معنوی که به موهبت پروردگار متعال در نفس پیامبر تحقق پیدا می‌کند. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۶۳

سؤال ۳. آیا ضرورت دارد که انبیاء معجزه داشته باشند؟

اعجاز طریقی برای اثبات نبوت است، زیرا اگر پیامبر اعجاز نیاورد، مردم از چه راهی می‌توانند بفهمند که او واقعاً با خدا ارتباط داشته و وحی دریافت نموده است.^{۳۸}

سؤال ۴. آیا همه پیامبران معجزه داشتند یا مخصوص بعضی از آنها بود؟ و اگر مخصوص برخی بوده، جای این سؤال است که دعوت سایر پیامبران چگونه قابل پذیرش است؟

اعجاز برای اثبات نبوت موضوعیت ندارد، بلکه طریقی برای اثبات نبوت است. لذا اگر از راه‌های دیگر مانند اخبار پیامبر قبل، اتمام حجت صورت گرفته باشد، لزومی به ارائه معجزه نیست.^{۳۹}

سؤال ۵. آیا معجزه لازم است که مقرون به ادعای نبوت هم باشد یا نه؟ به‌دیگر سخن، معجزه مخصوص

انبیاء است یا شامل غیرانبیاء هم می‌شود؟

باید دانسته شود که معجزه دارای دو قسم است:

۱. معجزه بالمعنی الاخص: مخصوص پیامبران که طبعاً باید مقرون به ادعای نبوت باشد. در قرآن «آیه»، «بینه» و «برهان» و در علم کلام «معجزه» نامیده می‌شود.
۲. معجزه بالمعنی الاعم: هر کار خارق‌العاده با نیروی الهی اعم از این که از سوی مدعی نبوت باشد یا نباشد. بسیاری از کرامات تفضلاً صادر شده‌اند.

۳۸- برخی تصور کرده‌اند که چون انبیاء دعوتشان حق است و مطالبی که می‌گویند موافق عقل و فطرت انسان است، بنابر این همین که در میان مردم برانگیخته شدند و مطالب حقی را بیان کردند، مردم باید بپذیرند و احتیاجی ندارد که بدانند این معارف را از راه غیرعادی تلقی کرده‌اند.

این مطلب صحیح نیست. زیرا در میان معارف انبیاء مواردی وجود دارد که عقل بشر نمی‌تواند صحت آن را درک کند و اساساً پیامبران آمده‌اند که مطالبی که بشر با عقل نمی‌تواند به آن برسد را بیان کنند، هرچند برخی از تعالیم پیامبران برای مردم قابل فهم و درک است و اصطلاحاً از مستقلات عقلیه است؛ اما برای این که همه محتوای دعوت انبیاء برای مردم ثابت و الزامی شود و حجت بر آن‌ها تمام شود، باید نشانه‌ای از طرف خدا آشکار شود و آن همان «معجزه» است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۶۶

۳۹- فرض کنید پیامبری آمد و معجزه آورد و ثابت شد که پیامبر است. سپس این پیامبر، پیامبر بعدی را معرفی می‌کند. آیا شخص دوم احتیاج به معجزه دارد؟ ظاهراً احتیاجی ندارد. زیرا همان طوری که نبوت پیامبر قبلی ثابت شد، صحت همه آن‌چه از طرف خدا ادعا می‌کند ثابت می‌شود. مانند جریان حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت لوط علیه السلام و بشارت حضرت عیسی علیه السلام به تشریف‌فرمایی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. بنابر این ممکن است برای مردمی، نبوت کسی بدون معجزه و تنها از طریق اخبار پیامبر پیشین ثابت شود. اما در واقع این حجت هم متکی بر یک اعجاز قبلی است، زیرا نبوت پیامبر قبلی با اعجاز ثابت شد. دلیل عقلی نداریم که هر پیامبری باید معجزه داشته باشد. دلیل عقلی می‌گوید آن‌جا که اتمام حجت متوقف بر معجزه است، باید معجزه آورد ولی این کلیت ندارد. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۷۰

۲. معجزه در قرآن

گفته شد که برهان عقلی دال بر این است که پیامبر باید نشانه‌ای از سوی خدا بر نبوت خویش داشته باشد تا بر مردم اتمام حجّت شود. و نیز گفته شد که ارائه معجزه موضوعیت ندارد و طریقی برای اثبات نبوت است. لذا ارائه معجزه بعد از اتمام حجّت از راه‌های دیگر، ضرورت عقلی ندارد.

مطلبی که این جا باید دانسته شود این است که «معجزه» یک اصطلاح کلامی است، و در قرآن لفظ «معجزه» به این معنایی که ما به کار می‌بریم نیست. در قرآن از تعبیرات «آیه»، «بینه» و «برهان» استفاده شده است.

موارد استعمال کلمه «آیه» در قرآن

«آیه»^{۴۰} در قرآن دارای سه کاربرد است:

۱. به معنای لغوی نشانه (نشانه تکوینی): در بسیاری آیات که خدای متعال، پدیده‌های تکوینی را بیان می‌فرماید، از تعبیر «آیه» و «آیات» استفاده می‌کند. پس «آیه» به این معنی بر همه مخلوقات خدا اطلاق می‌شود. گاهی اوقات به صورت عام از تعبیر «آیه» برای اطلاق بر پدیده‌ها و مخلوقات الهی استفاده می‌شود. مانند:

وَكَأَيِّنُ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (یوسف/۱۰۵)

و گاهی هم به صورت خاص برخی پدیده‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. مانند:

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ (الأنبياء/۳۲)

وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ (یس/۳۷)

۲. به معنای آیات قرآن (آیه تشریحی): «آیات تشریحی» سخنان خدای متعال است که به پیامبران خود «وحی» نموده است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ (آل عمران/۷)

أُمُّ الْكِتَابِ: اساس کتاب.

مُتَشَابِهَاتٌ: آیات دارای چند احتمال شبیه به هم.

۳. معنای اخص: گاهی «آیه» به معنای اخصی به کار می‌رود و آن پدیده‌های تکوینی خارق العاده‌ای است که از راه اسباب عادی تحقق پیدا نمی‌کند. معجزات مطرح در علم کلام از این قبیل است. در این جا دو آیه را به عنوان مثال ذکر می‌کنیم:

۴۰- «آیه» در لغت به معنای علامت و نشانه است. خواه یک نشانه حسّی باشد یعنی چیزی که علامت یک مطلبی است و خواه نشانه عقلی باشد.

آیه نخست:

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ (البقرة/۲۴۸) ^{۴۱}

سکینه: در روایت از امام رضا (علیه السلام) نقل شده که این تأثیرگذاری و ایجاد آرامش، برای «مؤمن» است.

آیه دوم:

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (البقرة/۲۵۹)

قریه: آبادی نزدیک «بیت المقدس» که در حمله «بخت النصر» ویران شد.

خاویة: کنایه از خرابی کامل که نه تنها سقف، بلکه پایه‌های آن نیز خراب شده بود.

عروشها: جمع «عرش» ^{۴۲} به معنای سقف و پایه‌های آن.

یحیی: استفاده از یحیی به جای «یعممر» نشان می‌دهد که مراد حضرت عزیر (علیه السلام) اهل قریه بوده است.

لم یتسنه: سال بر آن نگذشته است.

اعلم: اگر «علمت» می‌گفت یعنی این که این باور زایل شده است، ولی اعلم می‌گوید یعنی این باور استمرار داشته

و این گونه نیست که صرفاً مطلبی به ذهن خطور کرده باشد. ^{۴۳}

۴۱- روي علي بن ابراهيم في تفسيره عن ابي جعفر ان التابوت كان الذي انزله الله علي ام موسى فوضعت فيه ابنها و القته في البحر و كان في بنى اسرائيل معظما يتبركون به فلما حضر موسى الوفاة وضع فيه الألواح و درعه و ما كان عنده من آثار النبوة و أودعه عند وصيه يوشع بن نون فلم يزل التابوت بينهم و بنو اسرائيل في عز و شرف ما دام فيهم حتي استخفوا به و كان الصبيان يلعبون به في الطرقات فلما عملوا المعاصي و استخفوا به رفعه الله عنهم فلما سألو نبيهم أن يبعث إليهم ملكا بعث الله لهم طالوت و رد عليهم التابوت. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص: ۶۱۴

۴۲- العرش: سرير الملك. لسان العرب، ج ۶، ص: ۳۱۴

۴۳- موارد دیگر از استعمال «آیه» در معجزه:

۱. درخواست نزول مانده آسمانی از حضرت عیسی (علیه السلام): اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَأَخْرِنَا وَأَيَّةً مِنْكَ (المائدة/۱۱۴)

۲. ناقة صالح (علیه السلام): هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ (الأعراف/۷۳)

۳. حضرت عیسی (علیه السلام): وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً (المؤمنون/۵۰)

۴. معجزات نه‌گانه حضرت موسی (علیه السلام): وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ (الإسراء/۱۰۱)

۵. کشتی حضرت نوح (علیه السلام): فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (العنكبوت/۱۵)

۶. قوم لوط (علیه السلام): وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (الذاریات/۳۷) راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، صص ۷۹ تا ۸۱

۳. معجزات پیامبران

معجزات پیامبران دو گونه می‌باشد:

الف) معجزاتی که پیامبران ابتداءً و بدون تقاضای معجزه از سوی مردم، توسط مدعی نبوت انجام شده است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران/۴۹)

طبق روایات معتبر و ظاهر خطاب‌های قرآنی، پیامبری موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) جهانی نبوده است. یعنی هر چند این پیامبران «اولوالعزم» بوده‌اند و مأمور به آئین جدید و ناسخ آئین‌های قبلی بودند ولی شریعتشان جهانی نبوده است.

مسیحیان پیرو دو نفر بوده‌اند:

الف. «پترس» که قائل به جهانی بودن شریعت مسیح نبوده.

ب. «پولوس» که قائل به جهانی بودن شریعت مسیح بوده است. و بعدها پیروان «پولوس» غالب شدند. لذا مسیحیت فعلی قائل به جهانی بودن است.

ب) معجزاتی که بعد از مطالبه و تقاضای مردم از سوی مدعی نبوت ارائه شده است.^{۴۴}

چگونگی معجزه انبیاء

پیش‌تر گفتیم که ارائه معجزه از سوی پیامبران موضوعیت ندارد و طریقی برای اتمام حجّت است، لذا اگر حجّت از راه دیگری تمام شود، ضرورت عقلی برای ارائه معجزه وجود ندارد و در صورت ارائه تفضلی است.

در کیفیت اعجاز لزوماً هرچه مردم مطالبه می‌کردند، پیامبر انجام نمی‌داد.^{۴۵}

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوْلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (الإسراء/۵۹)^{۴۶}

۴۴- چند نمونه از این نوع:

۱. تقاضای معجزه فرعون از حضرت موسی (علیه السلام): قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الأعراف/۱۰۶)

۲. تقاضای معجزه از حضرت صالح (علیه السلام): مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (الشعراء/۱۵۴)

۴۵- مثلاً اگر معجزه‌ای پیشنهاد کنند که به وسیله آن باب اختیار به روی مردم مسدود شود، این خلاف حکمت الهی است. هم‌چنین پیشنهادهایی که برطبق هوی و هوس بود نیز مورد اجابت قرار نمی‌گرفت. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۸۶

۴۶- تکذیب دیگران چگونه مانع از آوردن معجزه می‌شود؟ در جواب وجوه مختلفی ذکر کرده‌اند:

اول: آیه‌ای که قبلاً فرستاده شد برای اتمام حجّت بود و خدا هم می‌دانست که هر چند مردم ایمان نیاورند؛ ولی برای اتمام حجّت مصلحت بود که بفرستد و این لغو نیست. ولی اگر بعد از اتمام حجّت، مجدداً آیاتی بفرستد، لغو خواهد بود.

دوم: منظور از آیات «عذاب استیصال» است، نه معجزه. یعنی عذابی که یک قوم را دسته‌جمعی نابود می‌کرد. این وجه را مرحوم علامه طباطبائی تأیید کرده است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۹۲

قلمرو اعجاز

آیا معجزه مختص به پیامبر برای اثبات نبوت است؟

«معجزه بالمعنی الأخص» یک اصطلاح کلامی است برای پدیده خارق‌العاده که از سوی مدعی نبوت برای اثبات نبوت خویش انجام می‌شود. ولی امور خارق‌العاده‌ای که به اذن الهی انجام می‌شوند مختص به «معجزه بالمعنی الأخص» نیستند.

گاهی خود پیامبر آن را می‌آورد ولی اثبات نبوت بر آن متوقف نیست، بلکه تفضلاً انجام گرفته است؛ و گاهی هم از سوی غیرپیامبر بدون ادعای نبوت انجام می‌شود که ماهیه تفاوتی با «معجزه بالمعنی الأخص» ندارد و همه این خارق‌العاده‌ها از یک جنس هستند. فقط این‌که در علم کلام به خارق‌العاده دسته اول «معجزه» گفته می‌شود و به خارق‌العاده قسم دوم «کرامت» گفته می‌شود.

بررسی پدیده‌های خارق‌العاده که با نیروی الهی انجام شده است و در قرآن از آن‌ها سخن به میان آمده است:^{۴۷}

(۱) حضرت موسی علیه السلام

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ (الأعراف/ ۱۶۰)

أَوْحَيْنَا: «وحی» پیام مخفی و سریع است.

مُوسَىٰ: کلمه‌ای عبری به معنی «از آب گرفته شده».

اسْتَسْقَاهُ: مربوط به زمانی است که موسی علیه السلام با قومش از نیل گذشته بودند و در صحرای سینا دچار تشنگی شدند و در این حالت از حضرت موسی علیه السلام طلب آب کردند.

فَانْبَجَسَتْ: «انبجست» اخص از «انفجرت» است. «انبجست» یعنی بیرون ریختن آب به آرامی. «انفجرت» یعنی بیرون ریختن آب اعم از این‌که با فشار باشد یا به آرامی.

اثْنَتَا عَشْرَةَ: دوازده چشمه برای دوازده تیره بنی اسرائیل (اسباط بنی اسرائیل).

الْغَمَامَ: ابر سفید رنگ که اخص از «سحاب» است که اعم از ابر سفید و سیاه است.

الْمَنَّٰنَ: اقوی این است که عسل کوهی باشد یا شیر درخت.

السَّلْوَىٰ: نوعی پرند که از شمال آفریقا به سمت مدیترانه مهاجرت می‌کرد.

در این آیه به چهار معجزه حضرت موسی علیه السلام اشاره شده است. «عصا» و «ید بیضا» هم دو معجزه دیگر است.^{۴۸}

۴۷- یعنی مواردی که در این جا ذکر می‌شود، کارهای خارق‌العاده‌ای است که برای اثبات نبوت نیست.

۴۸- از حضرت موسی علیه السلام غیر از آن نه آیه‌ای که برای اثبات نبوت به ایشان داده شد، معجزات زیادی ظاهر شد که در قرآن آمده است:

۱. گذشتن از دریا: وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ (الأعراف/ ۱۳۸)

۲. جاری شدن دوازده چشمه برای دوازده تیره بنی اسرائیل: فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ (الأعراف/ ۱۶۰)

۳. سایه افکندن ابر بر سر آنان تا از حرارت خورشید در امان باشند: وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ (الأعراف/ ۱۶۰)

۴. جابه‌جایی کوه بر فراز بنی اسرائیل: وَإِذْ نَفَخْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ (الأعراف/ ۱۷۱)

۵. نزول «من» و «سلوی»: وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ (الأعراف/ ۱۶۰) راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، صص ۹۷ تا ۹۹

۲) حضرت ابراهیم علیه السلام

الف: داستان زنده شدن پرندگان به دست حضرت ابراهیم علیه السلام :

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (البقرة/۲۶۰)

أَرِنِي: تقاضای رؤیت.

کَیْفَ: تقاضای شهود چگونگی زنده شدن مردگان توسط خداوند.

وَلَكِنَّ: «واو» عطف و برای جمع است یعنی بین بلی و لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي جمع می‌کند، یعنی همراه و توأم با ایمان، که خواستار تحصیل اطمینان قلبی است.

در روایت امام رضا علیه السلام بعد از اشاره به جمع شدن «ایمان» با «اطمینان قلبی» که به معنای ازدیاد ایمان است، اثرش را رسیدن به «مقام خُلَّت» که اثر این مقام نیز «مستجاب الدعوة» شدن حضرت ابراهیم علیه السلام شمرده شده است.^{۴۹}

أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ: طاووس، خروس، کبوتر، کلاغ.^{۵۰}

فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ: آن‌ها را ذبح کن و در نزد خودت آن‌ها را به هم بکوب.

ادْعُهُنَّ: با دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام آن‌ها زنده شدند، یعنی ابراهیم علیه السلام اثر فعلی را می‌دید که به اذن الله و با ندای خودش ایجاد می‌شد.

سَعْيًا: پرشتاب.

ب: بشارت فرزندان شدن حضرت ابراهیم علیه السلام :

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (الذاریات/۲۴) إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّكْرُونَ (الذاریات/۲۵) فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ (الذاریات/۲۶) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ (الذاریات/۲۷) فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ (الذاریات/۲۸) فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صِرَةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ (الذاریات/۲۹) قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ (الذاریات/۳۰)

ضَيْفٍ: برای مفرد و جمع یکسان به کار می‌رود. در روایات تعدادشان از سه نفر تا دوازده نفر گفته شده است.

۴۹- سألت أبا الحسن الرضا علیه السلام عن قول الله لإبراهيم علیه السلام: أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمِئِنَّ قَلْبِي أَمْ كَانَ فِي قَلْبِهِ شَكٌّ؟ قَالَ: «لا، كان علي يقين، ولكنه أراد من الله الزيادة في يقينه». البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۷

قال الرضا علیه السلام: «إن الله تبارك وتعالى كان أوحى إلي إبراهيم علیه السلام: أني متخذ من عبادي خليلا، إن سألني إحياء الموتى أحبته، فوقع في نفس إبراهيم علیه السلام أنه ذلك الخليل، فقال: رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى ... البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۵

۵۰- در این که این چهار پرنده، چه پرندگانی بودند، لسان روایات مختلف است:

۱. الطاوس و الديك و الحمام و الغراب: طاووس، خروس، کبوتر، کلاغ. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۶ و ۵۳۷

۲. نسرا و بطا و طاوسا و ديكا: كركس، اردك، طاووس، خروس. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۵

۳. النعامة و الطاوس و الوزه و الديك: شترمرغ، طاووس، غاز، خروس. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۸

۴. الطاوس و الحمامة و الديك و الهدهد: طاووس، كبوتر، خروس، هدهد. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۳۹

۵. الهدهد و الصرد و الطاوس و الغراب: هدهد، طاووس، كلاغ. البرهان في تفسير القرآن، ج ۱، ص: ۵۴۰

الْمُكْرَمِينَ: حال برای ضیف. «مُكْرَمِينَ» فرشتگانی هستند که به فرماندهی «جبرئیل» بر ابراهیم (علیه السلام) تمثیل پیدا کردند. این فرشتگان علاوه بر بشارت دادن به ابراهیم (علیه السلام)، مأمور به عذاب کردن قوم لوط (علیه السلام) نیز بودند. سَلَامًا: ای «نُسَلِّمُ سَلَامًا». مفعول مطلق برای «نُسَلِّمُ» محذوف.

سَلَامًا: ای «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ». پاسخ دادن به جمله اسمیه که دلالت بر استمرار می‌کند، مطابق با همان آیه است که فرمود: وَإِذَا حِينُكُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيَّوْا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا (النساء/۸۶)

مُنْكَرُونَ: ضیف مکرمین برای ابراهیم (علیه السلام) نا آشنا بودند.

فَرَاغَ: رفتن با طرح و تدبیر.

بِعِجْلِ سَمِينٍ: گوساله چاق. در آیه دیگری هست بِعِجْلِ حَنِيدٍ^{۵۱} با تفسیر قرآن به قرآن می‌توانیم بفهمیم که گوشتی که آورده شده به صورت کباب شده بوده است.

فَأَوْجَسَ: احساس کردن پنهانی که جلوه گر در خارج نشود.

قَالُوا: با توجه به این که ترس ابراهیم (علیه السلام) آشکار نشد، معلوم می‌شود که آن‌ها موجودات معمولی نبودند.

بِغُلَامٍ عَلِيمٍ: حضرت اسحاق (علیه السلام) است به قرینه وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ (الصفات/۱۱۲).

امْرَأَتُهُ: «ساره» یا «سارا»

صَرَّةً: فریاد بلند.

فَصَكَّتْ: لطمه زدن به صورت.

كَذَلِكَ: فرشتگان می‌گویند بله همین‌طور است. هم خودت عقیم هستی و هم شوهرت پیر است.

الْحَكِيمُ: ندادن فرزند تا این زمان به ساره، و دادن فرزند در پیری به ساره طبق حکمت الهی است.^{۵۲}

۳) حضرت یونس (علیه السلام)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (الأنبياء/۸۷) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (الأنبياء/۸۸)

الظُّلُمَاتِ: ظلمت «دریا»، «شب» و «شکم حیوانی که در آن بوده است». که در مقابل سه کار یونس است: «ذَهَبَ»، «مُغَاضِبًا»، «فَظَنَّ».

كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ: این سنت الهی است. مرحوم امام در ذیل بحث وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا^{۵۳} فرموده‌اند که «فعل» مجرد از زمان است و هنگامی که به فاعل زمان‌دار اسناد شود، دارای زمان می‌شود. اگر فعلی به خداوند

۵۱- وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامًا فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ (هود/۶۹)

۵۲- ج. مورد سوم قضیه نجات ابراهیم (علیه السلام) از آتش نمودن است که ظاهراً برای اثبات نبوت نبوده است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی،

نسبت داده شود محدود به زمان خاصی نخواهد بود، یعنی سنت الهی بوده و در همه زمانها جاری خواهد شد. «كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ» از این قبیل است.

۴) حضرت داوود (علیه السلام)

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَهُ الْحَدِيدُ (سبأ/۱۰) أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرَ فِي السَّرْدِ (سبأ/۱۱)

فضلاً: تنوین تفخیم که دال بر تعظیم است. ای فضلاً عظیماً. یعنی مواهب کثیره: صدای خوش، نرم کردن آهن، ولد صالح، علم، صدقه جاریه، قضاوت.

أَوِّبِي: فعل امر، صیغه ۱۰ از باب تفعیل (تأویب). تأویب یعنی گرداندن صدا در گلو. زمانی که داوود (علیه السلام) «زبور» را تلاوت می کرد، پرندگان، کوهها و سنگها با او هم نوا می شدند.

النَّارُ: نرم کردیم.

سَابِغَاتٍ: زره کامل و فراخ. حضرت داوود (علیه السلام) از آهن، مفتولهایی درست می کرد که سبکتر و قابل انعطافتر از آهن و زرههای قبلی بود.^{۵۴}

۵) حضرت سلیمان (علیه السلام)

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (النمل/۱۶) وَحَشِيرَ سُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (النمل/۱۷) حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (النمل/۱۸)

این آیه از آیات مورد استشهاد حضرت زهرا (علیها السلام) در جریان فدک است، ایشان به آیه دیگری نیز استشهاد کردند:^{۵۵}

يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ (مریم/۶)

مَنْطِقَ الطَّيْرِ: در روایات متعدد آمده است که همه اهل بیت (علیهم السلام) واجد «منطق الطیر» بودند.^{۵۶}

مِنْ كُلِّ شَيْءٍ: هر چیز که مربوط به نبوت و هدایت باشد.

يُوزَعُونَ: دسته‌های جلویی سربازان را نگه داشتند تا دسته‌های واپسین برسند.

وَادِ النَّمْلِ: منطقه‌ای در شام.

نَمْلَةٌ: یک مورچه.

۵۴- الف: صنعت زره‌سازی و نرم شدن آهن.

ب: هم‌نوایی کوهها و پرندگان با داوود هنگامی که زبور را تلاوت می کرد. وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (الأنبياء/۷۹). راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۰۷

۵۵- الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص: ۱۰۲

۵۶- إِنَّ اللَّهَ عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ كَمَا عَلَّمَهُ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَ مَنْطِقَ كُلِّ دَابَّةٍ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (علیهم السلام)، ج ۱، ص: ۳۴۴

لَا يَخْطِئَنَّكُمْ: لگدکوب نکند.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ: یعنی متوجه حضور مورچه‌ها نمی‌شوند و گرنه لگدکوب نمی‌کردند.^{۵۷}

۶) اصحاب کهف

نکته‌ای که در جریان اصحاب کهف وجود دارد این است که جریانات غیرعادی گاهی این‌طور است که تابع اراده انسانی هم نیست. یعنی همیشه ضرورت ندارد که کارهای خارق‌العاده با اراده انسانی انجام بگیرد. در داستان اصحاب کهف همین‌طور بوده است، زیرا آن‌ها قصد نداشتند سیصد سال بخوابند. فقط خواستند استراحتی کنند. خداوند سیصد سال ایشان را در خواب نگه داشت، بدون این‌که آن‌ها چنین اراده‌ای داشته باشند.^{۵۸}

نکته فلسفی

باتوجه به این‌که خداوند مجرد تام است و نسبتش با عالم ماده علی‌السویه است و به زبان عرفی با هیچ انسانی رابطه خاصی ندارد، آیا امکان دارد که تفضّل یا اعجازی که به پیامبری داده شده، به صورت «کرامت» به انسان دیگری هم داده شود؟ درچه صورت این امکان وجود دارد؟

پاسخ: «فاعلیتِ فاعل» تفاوتی ندارد. تفاوت در «قابلیتِ قابل» است. خداوند حکیم است و هر چند این قدرت را دارد که این کرامت را به انسان‌های دیگری هم بدهد ولی وقتی که قابل، قابلیت و آمادگی لازم برای دریافت امر خارق‌العاده‌ای را ندارد، اعطای آن به وی خلاف حکمت است.

۵۷- دیگر معجزات حضرت سلیمان علیه السلام عبارت است از:

الف. واجد «منطق الطیر» بودن: وَ وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ (النمل/۱۶)

ب. تسخیر باد: وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوها شَهْرًا وَرَوَّاحُها شَهْرًا (سبأ/۱۲)

ج. ظاهر شدن چشمه مس برای ایشان (صنعت ذوب مس): وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ (سبأ/۱۲)

د. تسلط بر شیاطین و جن: وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمُ عَن أَمْرِنَا نَذْفُهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ (سبأ/۱۲) راه و راهنماشناسی، آیه

الله مصباح یزدی، ص ۱۰۹

۵۸- موارد دیگر:

۱. حضرت عیسی علیه السلام: نزول مائده آسمانی: إِذْ قَالَ الْخَوَارِجُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ (المائدة/۱۱۲)

۲. حضرت زکریا علیه السلام: فرزندان شدن در کهنسالی: قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (مریم/۴) وَإِنِّي خِفْتُ

الْمَوَالِي مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (مریم/۵) يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا (مریم/۷)

۳. حضرت مریم علیها السلام: فرزندان شدن از طریق غیرعادی: إِذْ قَالَتِ الْمَلَايِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (آل عمران/۴۵)

۴. مادر حضرت موسی علیه السلام: الهام شدن به وی: وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ (القصص/۷)

۵. طلوت: إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ (البقرة/۲۴۸)

۴. معجزه جاوید

معجزه در صورتی که اتمام حجّت و اثبات نبوت بر آن متوقف باشد، ضرورت دارد و در غیر این صورت، اگر ارائه شود، تفضلی است.

از آنجایی که ادّعای نبوت پیامبر اسلام ﷺ جهانی و جاودانی است، پس باید معجزه‌ای ارائه دهد که جهانی و جاودانی باشد.

راه‌های اثبات نبوت پیامبر اسلام ﷺ

۱. اخبار پیامبران قبلی

قرآن دو مرتبه صریحاً بیان می‌فرماید که «اهل کتاب، پیامبر ﷺ را مثل بچه‌هایشان می‌شناسند».

الف) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة/۱۴۶)

ب) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (الأنعام/۲۰)

بنابر این اهل کتاب نسبت به پیامبر ﷺ شناخت داشتند و می‌دانستند این همان پیامبری است که انبیاء سلف، وعده ظهورش را داده‌اند. پس، از نظر قرآن حجّت بر اهل کتاب تمام بود.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (الأعراف/۱۵۷)

الْأُمِّيُّ: در «أمّی» دو احتمال است:

۱. منسوب به «أم» یعنی مدرسه نرفته، استاد ندیده.

۲. منسوب به «أمّ القری» این احتمال باطل است، زیرا:

الف) خلاف قواعد عربی است.

ب) اسم منسوب آن «قروی» می‌شود، نه «أمّی».^{۵۹}

۲. قرآن (تحدی)

موارد زیادی در قرآن هست که ادّعا می‌فرماید این کتاب «معجزه» است و کسی مثل آن را نمی‌تواند بیاورد. در مواردی پیامبر اکرم ﷺ از طرف خداوند متعال مردم را دعوت کرد که اگر در این کتاب و رسالت من شک دارید، شما هم مثل این کتاب را بیاورید. این مبارزطلبی را «تحدی» می‌گویند.

۵۹- آیات دیگر در باب اخبار پیامبران پیشین:

۱. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (البقرة/۱۴۶)

۲. وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (البقرة/۸۹)

۳. وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيِ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (الصف/۶)

۴. أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (المؤمنون/۶۹)

۵. وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَّا وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (الأحقاف/۱۰)

۶. أَوْلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (الشعراء/۱۹۷). راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۱۴

اقسام «تحدی» در قرآن

۱. تحدی به کل قرآن: آیاتی که می‌گویند مثل این قرآن را بیاورید که ظاهرش این است که کتابی مشابه این کتاب و مجموعه‌ای مثل مجموعه سوره قرآن بیاورید. قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (الإسراء/۸۸)

۲. تحدی به ده سوره:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (هود/۱۳)

۳. تحدی به یک سوره:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُوْرَةٍ مِثْلِهِ وَاذْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (یونس/۳۸)

سؤال: چرا در قرآن گاهی به یک سوره و گاهی به کل قرآن تحدی شده است؟ دو پاسخ ذکر می‌شود:

پاسخ ۱: به جهت بلاغت. این جواب تنها طبق مبنای ابن ندیم در ترتیب سوره صحیح است، ولی مشهور ترتیب ابن ندیم را قبول ندارند و نزول سوره یونس را قبل از سوره هود می‌دانند.^{۶۰}

پاسخ ۲: جهت مورد بحث در این آیات متفاوت است. در سوره یونس (تحدی به یک سوره) تحدی به کل قرآن از تمامی جهات مد نظر است، و در سوره هود (تحدی به ده سوره) تحدی از بعضی جهات به ده سوره مد نظر است.^{۶۱}

جهات اعجاز در قرآن

۱. صرف: خداوند انسان‌ها را از آوردن مثل قرآن یا سوره‌ای از آن ناتوان می‌گرداند.^{۶۲}

نقد: این برخلاف ظاهر آیات تحدی است زیرا ظهور آیات تحدی در این است که بشر نمی‌تواند مثل آن را بیاورد لَنْ تَفْعَلُوا. نه این که بشر می‌تواند مثل قرآن را بیاورد اما خدا او را عاجز می‌گرداند.

۶۰- معمولاً مفسرین می‌گویند که این در واقع تدریج در تحدی است. همه قرآن، ده سوره و سپس یک سوره، و این ابلغ است در این که طرف را تعجیز کنند.

این مطلب در صورتی صحیح است که نزول آیات هم به همین ترتیب باشد. ولی نقل‌هایی در ترتیب سوره قرآن است که با این بیان سازگار نیست. نزول سوره یونس (تحدی به یک سوره) را قبل از سوره هود (تحدی به ده سوره) می‌دانند. بنابراین پاسخ اول صحیح طبق مبنای مشهور در ترتیب سوره، صحیح نیست. یا باید مبنای غیرمشهور را بپذیریم یا باید وجه دیگری ذکر کنیم. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۱۹

۶۱- این که همه قرآن از جهت بلاغت در حد اعجاز است، فرقی بین یک سوره و چند سوره نیست. بنابر این اگر یک سوره هم مثل قرآن بیاورند که از لحاظ بلاغت مثل قرآن باشد، این دلالت می‌کند که قرآن کلام خدا نیست. ولی بلاغت فقط در اصل شیوایی و رسایی کلام نیست، بلکه فنون مختلفی دارد. وقتی می‌فرماید ده سوره بیاورید، می‌خواهد به انواع کلام و اسلوب‌های مختلفی که ممکن است به کار گرفته شود، تحدی کند. گویی می‌خواهد بگوید در هر زمینه‌ای سخن بگویید، مثل قرآن نمی‌توانید بگویید. آن‌جا که در معارف، احکام، اخلاق، قصص و داستان‌ها و ... در هر فنی از فنونی که قرآن سخن گفته، باید مشابهش را بیاورید. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۲۰

۶۲- بعضی از متکلمین (مانند سیدمرتضی) قائل شده‌اند که اعجاز قرآن به خاطر مطالب یا کیفیت بیان آن نیست، بلکه به خاطر «صیرف» است؛ به این معنا که واقعاً چنین نیست که بشر نتواند یک سطر مثل قرآن تهیه کند، زیرا می‌توان ترکیبات مختلفی انجام داد تا یکی از آن‌ها شبیه سطری از قرآن درآید، بلکه اعجاز در این است که خدا مردم را منصرف می‌کند از این که چنین کاری انجام دهند.

این وجه ظاهراً با ظاهر آیات سازگار نیست، زیرا بیان قرآن این است که خود قرآن معجزه است و کسی نمی‌تواند مثلش را بیاورد، نه آن که خدا نمی‌گذارد. قرآن در سطحی از بلاغت قرار گرفته که نیروی انسان‌های عادی که مؤید به تأییدات الهی نباشند، برای رسیدن به چنین سطحی از بلاغت

کافی نیست. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۲۲

۲. **بلاغت قرآن:** بلاغت به معنای فصاحت کلام علاوه بر مطابقت با مقتضای حال می‌باشد. خداوند چون نامحدود است می‌تواند تمامی حالات بشر را در نظر بگیرد و سخن بگوید، در حالی که در بشر چنین توانایی وجود ندارد.^{۶۳} بلاغت یک امر کیفی است و کمیّت پذیر نیست.^{۶۴}
۳. **جامعیّت:** از ابعاد مختلف جهان‌شناختی، سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، فلسفی ... در قرآن وجود دارد و در همگی جنبه ممتازی دارد. در حالی که بشر زمانی که به یک جنبه می‌پردازد، از جوانب دیگر غافل می‌شود.^{۶۵}
۴. **امّی بودن آورنده:** در «فتوح البلدان» بلاذری، اسامی ۱۷ نفری که در عصر جاهلیت توانایی خواندن و نوشتن داشتند،^{۶۶} آمده و پیامبر ﷺ با هیچ یک از آنها مرادیه خاصی نداشته و شاگردی نکرده است. تنها فرد باسوادی که پیامبر قبل از نبوت با او روبرو شده «بحیرا» بوده است.^{۶۷}
۵. **اخبار از غیب:** مانند اخبار از «شکست روم» و «فتح مکه».^{۶۸}

۶۳- چون خدای متعال هدفش را بهتر از همه می‌شناسد، حال بندگانش را بهتر از همه می‌داند و احاطه‌اش بر ترکیبات الفاظ از همه بیشتر است، پس اوست که می‌تواند هدف خود را بر اساس مقتضای حال به بهترین وجهی بیان کند. سرّ این که کسی مثل قرآن را نمی‌تواند بیاورد این است که انسان هر قدر بخواهد نکته‌های مختلفی را در نظر بگیرد، بالاخره ذهنش محدود است و توجه او به یک یا چند مطلب خاص معطوف می‌شود و بر همه جهات مسلط نیست. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۲۳

۶۴- در این جا یک استبعادی است و آن این است که: بالاخره ترکیبات الفاظ محدود است و در میان این ترکیبات، می‌توان ترکیبی را به دست آورد که مشابه قرآن باشد. این چگونه ممکن است که ترکیبی از الفاظ و حروف خاص به حدی برسد که هیچ‌کس نتواند مثلش را بیاورد؟ و منشأ این استبعاد این است که ما نمی‌توانیم حقیقت بلاغت قرآن را به درستی ارزیابی کنیم.

برای رفع این استبعاد گفته می‌شود: امتیاز کیفی کلام، قابل اندازه‌گیری با مقیاس‌های عادی ما نیست. برخلاف امور کمی که تا حدود زیادی می‌توانیم تفاوت آن‌ها را درک کنیم. مثلاً یک خط یک سانتی‌متری با یک خط یک متری قابل مقایسه است و می‌توان گفت که خط دوم صدبرابر خط اول است. ولی ذهن انسان در مقایسه امور کیفی و ارزیابی بین آن‌ها توانایی‌اش کم است. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم کدام کُل از سایر کُل‌ها زیباتر است. بلاغت قرآن هم از این قبیل است، زیرا یک امر کیفی است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، صص ۱۲۴ تا ۱۲۶

۶۵- یک فرد بشر نمی‌تواند در همه معارف و علوم تخصص داشته باشد. چنین جامعیتی برای انسان عادی محال است و عملاً هم در زندگی بشر ثابت شده است که کسانی که می‌خواهند در کاری پیشرفت کنند باید تمام عمرشان را صرف یک رشته کنند تا در آن تخصص پیدا کنند و این به معنی است که از دیگر علوم بهره‌ای نخواهند داشت. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۰

۶۶- دخل الإسلام و فی قریش سبعة عشر رجلاً کلهم یکتب: عمر بن الخطاب و علی بن ابي طالب، و عثمان بن عفان، و أبو عبیدة بن الجراح، و طلحة و یزید ابن ابي سفیان، و أبو حذیفة بن عتبة بن ربیعة، و حاطب بن عمرو أخو سهیل بن عمرو العامری عن قریش، و أبو سلمة بن عبد الأسد المخزومی، و أبان بن سعید بن العاصی بن أمیة، و خالد بن سعید أخوه، و عبد الله بن سعد بن ابي سرح العامری، و حویطب بن عبد العزی العامری و أبو سفیان ابن حرب بن أمیة، و معاویة بن ابي سفیان، و جهیم بن الصلت بن مخرمة بن المطلب بن عبد مناف، و من خلفاء قریش العلاء بن الحضرمی. فتوح البلدان، ص ۴۵۳

۶۷- کلمات پیامبر ﷺ هر چند در حدّ بالایی از فصاحت و بلاغت است؛ با این وجود، بعد از رسالت هم با قرآن قابل مقایسه نیست. خود قرآن روی این مسأله تأکید دارد: قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (یونس/۱۶)

اگر این کتاب ساخته دست خودم بود، طبعاً باید مشاهدش در سخنان گذشته‌ام یافت می‌شد. خود همین دلیل است که این کار ناگهانی و الهی است. خدای متعال به‌گونه‌ای پیامبر اکرم ﷺ تربیت کرد که جای درس خواندن و علم فراگرفتن نبود و مثل بیشتر مردم خواندن و نوشتن نمی‌دانست. اگر نبود این که تو خواندن و نوشتن را نمی‌دانستی، ممکن بود کسانی شک و ریبی پیدا کنند و چنین شبهه‌ای را القاء کنند که قرآن کلام خودت می‌باشد.

راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۲۸

۶۸- این خبرها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) خبرهایی که مربوط به گذشته بوده است که هیچ راهی برای اطلاع از آن‌ها نبود. تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ (هود/۴۹)

ب) پیش‌بینی‌های آینده: به دو نمونه اشاره می‌شود:

۱. غلبه رومیان بر ایرانیان: غَلِبَتِ الرُّومُ (الروم/۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (الروم/۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ... (الروم/۴)

۲. فتح مکه: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا (الفتح/۲۷) راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۱

۶. عدم اختلاف^{۶۹}۷. پیشگویی‌های علمی: مثل حرکت افلاک.^{۷۰}

۳. سایر معجزات پیامبر اسلام ﷺ

در قرآن کریم علاوه بر معجزه بودن خود قرآن و اخبار غیبی مندرج در آن، به بعضی از معجزات پیامبر اسلام ﷺ و موارد متعددی از کمک‌های غیبی که خدای متعال به پیامبر اسلام ﷺ و امت او فرموده، اشاره شده است.

۱- شق القمر

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ (القمر/۱) وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ (القمر/۲)
اقْتَرَبَتْ: مبالغه در قُرب.

السَّاعَةُ: زمان خاص. زمان قیامت (حشر کبری) به قرینه سایر استعمالات.

وَانْشَقَّ: سه تفسیر پیرامون این انشقاق وجود دارد:

۱. تفسیر اول: از «عطاء بن واصل»، «بلخی» و «حسن بصری» است که می‌گویند این انشقاق مربوط به قیامت است. یکی از علایم قیامت شکافته شدن ماه است. دلیل‌شان «سیاق آیه قبل» است. آن‌جا که گفته شد: (اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ) نقد: اولاً- مابعد این کلام، یعنی (وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا) ظهور در قیامت را مرتفع می‌کند، زیرا اعراض از آیه الهی در قیامت معنا ندارد، چرا که قیامت مقام ظهور و آشکار شدن «حق» است.^{۷۱}
ثانیاً- با روایات متواتر منافات دارد.

۶۹- أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (النساء/۸۲)

بیان این‌که چگونه در کلام انسان اختلاف پدید می‌آید: انسان مانند موجودات مادی دیگر، دائماً در حال تغییر و تحول است. تغییرات بیرونی موجب تغییر حالات روحی و آثار آن‌ها می‌شود.

تغییرات بیرونی ← تغییرات درونی

پس انسان چون یک موجود مادی است و تحت تأثیر عوامل مختلف قرار می‌گیرد، هم تکاملاتی پیدا می‌کند و بر معلوماتش افزوده می‌شود و هم حالاتش دگرگون می‌شود، همه این‌ها در سخن گفتن او تأثیر می‌گذارد. بنابر این انسان نمی‌تواند در طول عمر آن‌چنان سخن بگوید که همه‌اش از نظر بلاغت یکنواخت باشد و به ناچار سطح کلامش در مواقع مختلف، تفاوت فاحشی خواهد داشت. در حالی که سطح بلاغت قرآن در طول زمان نزولش که ۲۳ سال می‌باشد، تفاوتی نمی‌کند. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۲۷

۷۰- یکی دیگر از جهات اعجاز قرآن، مطالب علمی‌ای است که در آن زمان مردود بوده و مجامع علمی آن‌ها را نمی‌پذیرفتند. ولی پیامبر اسلام ﷺ با کمال صراحت و جرأت، آن‌ها را بیان کرد و بعدها تدریجاً پیشرفت علوم آن‌ها را ثابت کرد. یکی از نمونه‌های آن مسأله «هیئت بطلمیوسی» است که مجامع علمی دنیا آن‌را پذیرفته بودند اما بیانات قرآن در مورد آسمان‌ها با افلاک بطلمیوسی تفاوت داشت. آن‌ها می‌گفتند «خَرَق و التیام» در افلاک محال است؛ ولی قرآن معتقد است که نه تنها «خَرَق و التیام» محال نیست، بلکه همه این‌ها از هم پاشیده می‌شوند. هم‌چنین قرآن هیچ‌گاه روی نه فلک تکیه نکرد. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۰

۷۱- «انْشَقَّ الْقَمَرُ» از جریانی که واقع شده، حکایت می‌کند. در مورد قیامت می‌فرماید اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ یعنی ساعت نزدیک شد، ولی در مورد انشقاق قمر می‌فرماید انْشَقَّ الْقَمَرُ و فرمود «اقتراب انشقاق القمر» یا «اقتربت الساعة و انشقاق القمر».

نکته دیگر این‌که آیات مربوط به اشراف الساعة معمولاً با کلمه «إِذَا» همراه هستند. مانند إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ (الإنفطار/۱) یا إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ (الانشقاق/۱) ولی در آیه مورد نظر «انشقاق» بدون «إِذَا» آمده است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۴

۲. **تفسیر دوم:** برخی از روشنفکران عرب می‌گویند که منظور از «انشقاق» جداشدن ماه از زمین است که این یک حقیقت علمی است که قرآن به آن اشاره فرموده است و یکی از تئوری‌های کیهان‌شناسی این است که زمین از خورشید جدا شده و ماه هم از زمین. از این روست که ماه به دور زمین می‌چرخد و قمر زمین است. پس قرآن این نظریه را تأیید می‌کند که ماه از زمین جدا شده است.

نقد: اولاً- کلمه «انشق» این تفسیر را ابطال می‌کند، زیرا انشق (تکه‌تکه شدن) با انفصل (جداشدن) منافات دارد.^{۷۲} ثانیاً- با روایات متواتر منافات دارد.

۳. **تفسیر سوم:** قاطبه مفسرین شیعه و اکثریت مفسرین اهل سنت معتقدند که این آیه مربوط به معجزه «شق القمر» پیامبر اسلام ﷺ است. این تفسیر هم با روایات هماهنگ است و هم مطابق با نظر تمامی مفسرین شیعه است. علامه طباطبایی رحمته و استاد مصباح دام ظلّه معتقدند با ظاهر آیه نیز هماهنگ است.

در روایات درباره «شق القمر» آمده است که: در ماه شب چهارده اتفاق افتاده و زمان آن در ابتدای غروب، و مکان آن مکه و قبل از هجرت بوده است. این معجزه به درخواست کفار صورت گرفته است. اثر این اعجاز ایمان آوردن تقاضاکنندگان نبوده، بلکه استحقاق یافتن برای عذابی است که بعد از هجرت پیامبر ﷺ و در جنگ بدر محقق شد. و کِرِ يَوْمَ: «نکره در سیاق شرط» افاده عموم می‌کند، یعنی هر آیه‌ای به آن‌ها نشان دهی، آن‌ها اعراض کرده و آن را سحری بزرگ می‌شمارند.^{۷۳}

۲- تصرف در ادراک مردم

قرآن سه نمونه از تصرف پیامبر ﷺ در ادراک مردم را بیان می‌کند که هر سه مربوط به جنگ بدر است.

۱. کم دیده شدن مؤمنان توسط کفار: **وَإِذْ يَرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّقِيْمِ فِي أَغْنِيكُمْ قَلِيْلًا وَيَقْلَلِكُمْ فِي أَغْنِيهِمْ لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (الأنفال/۴۴)**

۲. زیاد دیده شدن مؤمنان توسط کفار در حین جنگ بدر که اثرش تضعیف روحیه کفار است.

۷۲- بر این نظریه هم همان اشکال سابق وارد است که خلاف ظاهر آیه است. زیرا این به عنوان آیت و معجزه‌ای بوده است نه به عنوان یک امر طبیعی تکوینی. به علاوه این که کلمه «انشق» در مورد جداشدن ماه از زمین نیست. «انشق» یعنی شکافت، پاره شد و از هم جدا شد. اگر خداوند می‌خواست بفرماید ماه از زمین جدا شد، باید می‌فرمود: «انشق» یا «انفصل». راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۵

۷۳- در این زمینه اشکالات علمی کرده‌اند که معنی ندارد یک گره آسمانی به دو تکه تقسیم شود و یا اگر چنین چیزی واقع شده بود و مردم دیگر هم می‌دیدند، در تاریخ ثبت می‌شد. بزرگان ما در مقام پاسخ‌گویی به این اشکالات برآمده‌اند و فرموده‌اند:

اولاً- این معجزه یک حادثه غیرمنتظره است و مردم که همیشه نشستند به آسمان نگاه کنند تا ببینند چه حوادثی اتفاق می‌افتد. کسانی که درخواست معجزه کردند باید شاهد آن باشند.

ثانیاً- در آن موقع وضع به این صورت نبود که تمام حوادث و وقایع ضبط شود و به همه خبر داده شود، چون در آن زمان‌ها وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت که فوراً خبری در همه جهان انتشار یابد.

ثالثاً- وقتی چنین حادثه‌ای در یک قطعه‌ای از زمین ظاهر می‌شود معنایش این نیست که در همه جا باید دیده شود. چون همان‌طور که گفته شد ای معجزه در ابتدای غروب صورت گرفت، و واضح است که در این زمان در بسیاری از مناطق هنوز ماه طلوع نکرده است. راه و راهنماشناسی، آیه الله

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا فِتَّةً تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ (آل عمران/۱۳). کفار، مؤمنین را دوبرابر تعداد واقعی شان می دیدند. بنابر این که فاعل یرون کفار باشند و ضمیر «هم» در «یرونهم» و «مثلیهم» به مؤمنین برمی گردد.^{۷۴}

۳. کم دیده شدن کفار توسط مؤمنین: که در حین جنگ بدر اتفاق افتاد و اثرش تقویت روحیه مؤمنین است؛ فرشتگان هم در این تقویت مؤثر بودند.

وَإِذْ يَرِيكُمُوهُمْ إِذِ اتَّقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيَقْلِلِكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيُقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا (الأنفال/۴۴)

۳- «اللقاء رُعب» و «نزول سكينه»

یکی دیگر از خوارق عادت است که به نفع مسلمانان و برای پیروزی آنها تحقق یافت، مسأله «اللقاء رُعب» بود که در چند آیه بیان شده است. در روایات هم هست که پیامبر اکرم ﷺ «منصور به رُعب» بود.^{۷۵} یکی از آیات را ذکر می کنیم:

إِذْ يُوْحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (الأنفال/۱۲) ذَلِكَ بَأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (الأنفال/۱۳)

شان نزول: جریان نزول آیه طبق روایات مربوط به جنگ بدر است. ماجرا از این قرار است که کفار قبل از مسلمانان به منطقه بدر رسیدند و در منطقه ای هموار و نزدیک چشمه های آب خیمه زدند. مسلمانان که دیر رسیدند، در منطقه ای ناهموار و سنگلاخی و دور از چشمه های آب مستقر شدند. پیش از شروع جنگ، ابوجهل کفار را جمع کرد و از بت های خودشان خواستند که جنگ را برایشان آسان و برای مسلمانان سخت قرار دهد. در این وضعیت مسلمانان دچار کمبود آب شدند که علاوه بر آن مشکلات دیگری نیز به وجود آمد. پیامبر ﷺ دعا

۷۴- در این که فاعل «یرون» و این که مرجع ضمیر «هم» در «یرونهم» و «مثلیهم» چیست، سه احتمال است:

۱. فاعل «یرون» و مرجع ضمیر «هم» در «یرونهم» و «مثلیهم» مؤمنین هستند. در این صورت معنی آیه می شود: مؤمنین، خودشان را دو برابر می دیدند که به پیروزی شان امیدوار باشند.

۲. فاعل «یرون» کفار و مرجع ضمیر «هم» در «یرونهم» و «مثلیهم» مؤمنین هستند. در این صورت معنی آیه می شود: کفار، مؤمنین را دو برابر می دیدند. یعنی کفار، مؤمنین را ۶۲۶ نفر می دیدند. (۳۱۳×۲=۶۲۶)

۳. فاعل «یرون» کفار و مرجع ضمیر «هم» در «مثلیهم» کفار و مرجع ضمیر «هم» در «یرونهم» مؤمنین هستند. در این صورت معنی آیه می شود: یعنی کفار، مؤمنین را دوبرابر کفار می دیدند. یعنی کفار، مؤمنین را ۲۰۰۰ نفر می دیدند. (۱۰۰۰×۲=۲۰۰۰)

راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۳۶

۷۵- این روایت را یافت نکردیم. روایتی که یافت شد مربوط به حضرت مهدی می باشد که ایشان را «منصور به رعب» معرفی می کند. این روایت در بیشتر مجامع روایی شیعه موجود است. «الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ» کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۳۳۱ هم چنین رجوع کنید به: إعلام الوری بأعلام الهدی (ط- الحدیث)، ج ۲، ص: ۲۹۱. كشف النعمة فی معرفة الأئمة (ط- القديمة)، ج ۲، ص: ۵۳۴. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص: ۱۵۰. بحار الأنوار (ط- بیروت)، ج ۵۲، ص: ۱۹۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص: ۲۱۲. تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۵، ص: ۴۴۵. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص: ۳۳۵.

کردند و به دعای ایشان باران بارید. منطقه‌ای که مسلمانان در آن بودند، سنگلاخی بود. آب باران در بعضی مناطق آن جمع شد و در نتیجه سپاهیان اسلام از آن منتفع شدند.^{۷۶}

ظاهر آیه این است که فاعل اضْرِبُوا همانند فاعل فَتَبَّتُوا فرشتگان باشند، و ظاهر فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ قطع کردن سر، و وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ قطع کردن انگشتان دست است. ولی روایات وارده در ذیل این آیه می‌گویند فرشتگان کسی را در جنگ بدر نکشتند. به همین جهت مفسرین دو دسته شدند:

۱. فاعل اضْرِبُوا مسلمانان باشند.^{۷۷}

۲. فاعل اضْرِبُوا فرشتگان هستند، ولی تعبیرات «ضَرْبٌ فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» و «ضَرْبٌ بَنَانٍ» به معنای کنایی به کار رفته- اند.^{۷۸}

تفسیر دوم به نظر ما مناسب‌تر است، زیرا به قرینه وحدت سیاق^{۷۹} فاعل اضْرِبُوا فرشتگان هستند و استعمال «ضَرْبٌ فَوْقَ الْأَعْنَاقِ» به جای «ضَرْبٌ رَأْسٍ» در معنای کنایی «ذلیل کردن کفار» می‌باشد که این‌گونه استعمالات، نظیر دارد.

«ضَرْبٌ بَنَانٍ» نیز کنایه از «از کار انداختن» است. با توجه به کنایی‌گرفتن این دو عبارت، منافاتی با روایات نیز نخواهد داشت.

فَتَبَّتُوا: مؤمنین را تثبیت کنید. این امر خطاب به فرشتگان است.

الرُّعْبَ: به معنای «وحشت» که قوی‌تر از «خوف» است.

۷۶- فی المجمع، قال ابن عباس: لما كان يوم بدر و اصطف القوم للقتال قال أبو جهل: اللهم أولانا بالنصر فانصره، و استغاث المسلمون فنزلت الملائكة و نزل قوله: «إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ» إلي آخره. و قيل: إن النبي لما نظر إلي كثرة عدد المشركين - و قلة عدد المسلمين استقبل القبلة و قال: اللهم أنجز لي ما وعدتني - اللهم إن تهلك هذه العصابة لا تعبد في الأرض - فما زال يهتف ربه ماداً يديه - حتّي سقط رداؤه من منكبّه فأنزل الله: «إِذْ تَسْتَعِينُونَ رَبَّكُمْ». الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص: ۲۳

۷۷- و من الجائز أن يكون الخطاب بقوله: «فَاضْرِبُوا» إلخ ... و أن يكون الخطاب للمؤمنين و المراد به تشجيعهم علي عدوهم بتثبيت أقدامهم و الربط علي قلوبهم، و حثهم و إغراؤهم بالمشركين. الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص: ۲۲.

۷۸- و من الجائز أن يكون الخطاب بقوله: «فَاضْرِبُوا» إلخ للملائكة كما هو المتسابق إلي الذهن، و المراد بضرب فوق الأعناق و كل بنان ظاهر معناه، أو الكناية عن إذلالهم و إبطال قوة الإمساك من أيديهم بالإرعاب. الميزان في تفسير القرآن، ج ۹، ص: ۲۲.

۷۹- مراد عطف «اضْرِبُوا» به «فَتَبَّتُوا» است.

فصل پنجم: عصمت

دو نکته

نکته اول: در بحث «عصمت» باید ابتدا عصمتِ عوامل مؤثر در وحی را اثبات نمود. به این معنا که اثبات کنیم، پیامبر در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی خطا نمی‌کند. سپس به سراغ دیگر مراتب «عصمت» مثل عصمت از گناه و سهو و نسیان رفت.

نکته دوم: در اثبات عصمت پیامبر در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی نمی‌توان به آیات و روایات استدلال کرد، زیرا مستلزم دور است. ابتدا باید با استدلال عقلی عصمت پیامبران در دریافت، حفظ و ابلاغ پیام الهی را اثبات نمود و برای اثبات دیگر مراتب «عصمت» به آیات و روایات تمسک کرد.

۱. عصمت ملائکه

عصمت فرشتگان بر دو نوع است:

(۱) **عصمت فرشتگان مرتبط با وحی پیرامون وحی:** با دلیل عقلی این عصمت را ثابت می‌کنیم. و آن برهان حکمت است. از برهان حکمت در بحث نبوت، عصمت و معاد استفاده می‌شود.

شکل منطقی استدلال به این صورت است:

صغری - اگر فرشتگان در مسایل مرتبط با وحی معصوم نباشند، فرستادن وحی لغو خواهد بود. هدف از فرستادن فرشتگان اتمام حجّت و دستیابی بشر به اطلاعات لازم برای سعادت است.
کبری - ولی خداوند حکیم است و کار لغو انجام نمی‌دهد.
نتیجه: فرشتگان در مسائل مرتبط با وحی معصوم هستند.

(۲) **عصمت سایر فرشتگان و یا حتی فرشتگان وحی در سایر امور:** که این نوع از عصمت با دلیل نقلی ثابت می‌شود.

آیه اول

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (الأنبياء/ ۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (الأنبياء/ ۲۷)

وَقَالُوا: فاعل این فعل «مشرکان» و «بت پرستان عرب» می‌باشند که به قرینه سیاق فهمیده می‌شود.

وَلَدًا: مشرکان عرب «فرشتگان» را دختران خدا می‌پنداشتند.

سُبْحَانَهُ: منزّه دانستن خداوند از عیوب که اشعار دارد به این که فرزند داشتن برای خدا «نقص» است، زیرا مستلزم مادی بودن «خدا» و «فرشتگان» است، در حالی که «خدا» و «فرشتگان» مجرد هستند.

مُكْرَمُونَ: «فرشتگان» دارای کرامت هستند، البته به قرینه آیاتی نظیر وَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ (الإسراء/ ۷۰) انسان نیز دارای کرامت است با این تفاوت که کرامت انسان «اکتسابی» است، لذا بار ارزشی پیدا می‌کند؛ ولی در فرشتگان این گونه نیست، زیرا در فرشتگان مبادی متضاد وجود ندارد.

لَا يَسْبِقُونَهُ: فاعل این فعل «ملائکه» هستند و ضمیر «ه» به «خدا» برمی‌گردد.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ: «روی حرف خدا حرف نمی‌زنند» که این فقره از آیه شریفه، عصمت فرشتگان را در «گفتار» ثابت می‌کند.

بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ: از آن جا که «تقدیم ما حقه التأخیر، یفید الحصر» پس آیه نشان می‌دهد که فرشتگان فقط به امر الهی عمل می‌کنند که با این فقره از آیه، عصمت فرشتگان در «رفتار» ثابت می‌شود.

آیه دوم

لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (التحریم/ ۶)

عبارت «وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» دو بار در قرآن تکرار شده است:

۱. سوره تحریم آیه شش: که این آیه فقط در مورد فرشتگان جهنم است.

عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (التحریم/ ۶)

عَلَيْهَا: جهنم.

غِلَاظٌ: خشن، تندرو.

شِدَادٌ: سخت‌گیر.

۲. سوره نحل آیه چهل‌ونهم و پنجاه: که این آیه همه ملائکه را شامل می‌شود.

وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (النحل/ ۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ

وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (النحل/ ۵۰)

لِلَّهِ: فقط برای خدا خضوع می‌کنند. این انحصار از «تقدیم ما حقه التأخیر، یفید الحصر و الإنحصار» استفاده می‌شود.

يَسْجُدُ: خضوع می‌کنند.

لَا يَسْتَكْبِرُونَ: طعنه به «ابلیس» است که به جهت تکبر و ورزیدن، به امر الهی عمل نکرد.

يَفْعَلُونَ: چون به صورت جمع آورده شده، همه فرشتگان را شامل می‌شود.

عصمت جبرائیل

قرآن در خصوص «جبرائیل» که واسطه وحی الهی است، تأکید می‌فرماید که او هر آن‌چه را که خدا وحی فرموده بود، دقیقاً به پیامبر اسلام ﷺ ابلاغ کرد.

نکته این‌که علت ذکر کردن «جبرائیل» از میان فرشتگان، به دلیل حساسیتی بود که بنی‌اسرائیل نسبت به «جبرائیل» داشتند. زیرا بعضی از عذاب‌هایی که بر بنی‌اسرائیل نازل شده بود، طبق آن‌چه خودشان معتقد بودند، به دست «جبرائیل» انجام گرفته بود.

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ (البقرة/۹۷)

شان نزول: هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه آمد روزی ابن‌صوریا (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند، و سؤالات گوناگونی از حضرتش کردند، و نشانه‌هایی را که گواه نبوت و رسالت او بود جستجو نمودند، و پس از سؤالات متعدد، ابن‌صوریا گفت: یک سؤال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد. نام آن فرشته‌ای که بر تو نازل می‌شود چیست؟ فرمود: «جبرائیل» است.

ابن‌صوریا گفت: او دشمن ما است، دستورهای مشکل در باره جهاد و جنگ می‌آورد، اما «میکائیل» همیشه دستورهای ساده و راحت آورده، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می‌آوردیم.^{۸۰}

نزله: به «نزول تدریجی» قرآن اشاره می‌کند. (نزد علامه طباطبایی و مشهور)

بِإِذْنِ اللَّهِ: «جبرائیل» صرفاً اوامر الهی را انجام داده و از پیش خود کاری انجام نمی‌دهد.

۲. برهان بر عصمت پیامبر در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی

الف) دلیل عقلی

برهان حکمت: حکمت الهی اقتضا می‌کند که پیامبری مبعوث شود تا بشر از طریق آن، از پیام‌های خداوند که ابزاری برای دستیابی به آن‌ها در اختیار نداشت، آگاه شود. شکل منطقی استدلال به این صورت است:

صغری - اگر کسانی که در وحی دخیل هستند، معصوم نباشند، احتمال عقلایی می‌رود که در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی خطا کرده باشند، و در این صورت بشر نمی‌تواند به آن پیام الهی اعتماد کند و ابزار معرفتی برای نقد آن و دستیابی به پیام واقعی در اختیار ندارد. در نتیجه فرستادن پیامبران و کتب آسمانی لغو خواهد بود. کبری - ولی خدوند «حکیم» است و کار لغو انجام نمی‌دهد.

نتیجه - پس قطعاً باید تمامی عوامل مؤثر در وحی دست‌کم نسبت به وحی معصوم باشند.^{۸۱}

۸۰- تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۳۶۱

۸۱- بنا بر این هم فرشتگانی که واسطه وحی هستند باید در تلقی و ابلاغ وحی خطا نکنند، هم خود پیامبران باید وحی را درست دریافت کنند و هم در مقام ابلاغ می‌بایست از خطا مصون باشد. پس مصونیت از خطا و اشتباه در تلقی و ابلاغ وحی از منبع آن تا وصول به مردم، طبق همین برهان اثبات می‌شود. یعنی هم عصمت ملائکه و هم عصمت انبیاء در تلقی و ابلاغ وحی ثابت می‌شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۴۸

ب) دلیل نقلی

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا (الجن/۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (الجن/۲۷) لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (الجن/۲۸)

عَالِمُ: خبر برای مبتدای محذوف «هو» که این ضمیر به قرینه سیاق، به «الله» بر می‌گردد.

الْغَيْبِ: در مقابل «شهود». درباره «علم غیب» دو دسته آیات داریم:

۱. آیاتی که «علم غیب» را منحصر در خداوند می‌داند.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ (الأنعام/۵۹)

۲. آیاتی که «علم غیب» را برای غیر «الله» ثابت می‌کند، مثلاً درباره حضرت عیسی عليه السلام آمده است:

وَأَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ (آل عمران/۴۹)

شاهد جمع بر تعارض بدوی دو دسته آیات درباره «علم غیب» این فقره از آیه است: فَلَا يُظْهِرُ عَلَيَّ غَيْبِهِ أَحَدًا (الجن/۲۶) إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ (الجن/۲۷).

در روایت امام رضا عليه السلام از همین آیه برای جمع استفاده شده است.^{۸۲} علم به غیب ذاتاً و اصالتاً منحصر به خداوند است ولی خداوند به افرادی که می‌خواهد، اعطا میکند. مرحوم علامه در «المیزان» همین جمع را برگزیده است.^{۸۳}

مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ: بین «رسول» و «مردم» که منظور «مرحله ابلاغ و حفظ وحی» است.

وَمِنْ خَلْفِهِ: بین «خدا» و «رسول» که منظور «مرحله دریافت وحی» است.

رَصَدًا: مراقبها. «رَصَد» برای مفرد و جمع یکسان به کار می‌رود.

لِيَعْلَمَ: بیان هدف از گماردن مراقبها. لِيَعْلَمَ منظور علم فعلی است یعنی محقق شدن، وگرنه خدا علم دارد.

أَبْلَغُوا: ضمیر «واو» به مَنِ ارْتَضَىٰ بر می‌گردد.^{۸۴}

۸۲- و عن الخرائج و الجرائح، روي محمد بن الفضل الهاشمي عن الرضا ع: أنه نظر إلي ابن هذاب فقال: إن أنا أخبرتك أنك ستبتلي في هذه الأيام - بدم ذی رحم لک لکنک مصدقاً لی؟ قال: لا. فإن الغیب لا یعلمه إلا الله تعالی. قال: أ و لیس أنه یقول: «عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ أحدًا - إلا من ارتضی من رسول» فرسول الله صلى الله عليه وسلم عند الله مرتضی، و نحن ورثة ذلك الرسول صلى الله عليه وسلم - الذی أطلعہ الله علی ما یشاء من غیبہ - فلمنا ما کان و ما یكون إلي يوم القيامة.

و از کتاب خرائج و جرائح از محمد بن فضل هاشمی، از حضرت رضا (ع) روایت شده که آن جناب نظر کرد به ابن هذاب، و سپس فرمود: اگر به تو خبر دهم که در همین روزها یکی از ارحامت کشته می‌شود، آیا تصدیق می‌کنی؟ گفت: نه، برای اینکه کسی به جز خدای تعالی غیب نمی‌داند. فرمود: مگر این خدای تعالی نیست که می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظہر علی غیبہ أحدًا إلا من ارتضی من رسول»، پس رسول الله صلى الله عليه وسلم که مرضی نزد خدا است غیب می‌داند، ما هم ورثه همان رسولی هستیم که خدا او را به هر مقدار از غیب خود خواسته آگاه کرده، پس ما هم می‌دانیم آنچه شده و آنچه که تا روز قیامت خواهد شد. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۵۸

۸۳- أن اختصاصه تعالی بعلم الغیب علی نحو الأصاله بالمعنی الذی أوضحناه فهو تعالی یعلم الغیب بذاته و غیره یعلمه بتعلیم منه. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص: ۵

۸۴- از این آیه استفاده می‌شود که رُسل الهی در تلقی وحی و نیز در مقام ابلاغ آن - که منطوق کلام است - خطا نمی‌کنند، زیرا اگر احتمال خطا در آن‌ها باشد، «لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ» تحقق نمی‌یابد. پس تا جایی که خداوند بداند که این‌ها رسالات را دقیقاً به مردم رسانده‌اند، هیچ احتمال خطایی وجود ندارد. این آیه بهترین شاهد است بر این‌که انبیاء هم در تلقی وحی و هم در ابلاغ آن، خطا نمی‌کنند. یعنی می‌شود شبیه همان برهان عقلی که مفادش این بود که اگر این چنین نباشد، نقض غرض بوده و مخالف حکمت الهی است. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی،

۳. آیا امکان دارد پیامبر از خودش چیزی به وحی الهی اضافه کند؟

می‌توان از دو دسته دلیل عقلی و نقلی بر عدم اضافه کردن چیزی بر وحی توسط پیامبر، استفاده کرد.

الف) دلیل عقلی: که همان برهان حکمت است و دلالت دارد که پیامبر امکان ندارد چنین کاری کند و گرنه نقض غرض می‌شود.^{۸۵}

ب) دلیل نقلی:

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (الحاقة/۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (الحاقة/۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقة/۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (الحاقة/۴۷)

لَوْ: ادات شرط. برای امتناع لامتناع استفاده می‌شود. پس «تَقَوَّلَ» از سوی پیامبر قطعاً انجام نشده.

تَقَوَّلَ: افتراء بستن، سخنی را به دروغ نسبت دادن. اگر پیامبر دروغ بگوید کشته می‌شود، که اشاره به بحث کلامی است که دادن معجزه به دروغ‌گو قبیح است.

الْأَقَاوِيلِ: جمع الجمع برای «قول» است و جمع آن «اقوال» است.

لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ: دست راست در عربی کنایه از قدرت است. این عبارت کنایه از برخورد شدید با کسی است.

مِنْهُ: «من» زائده است زیرا «أَخَذَ» متعدی بنفسه است. آوردن «من» زائده برای تأکید است.

الْوَتِينَ: شاهرگ، رگ حیاتی. یعنی او را می‌کشیم.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ: هیچ یک از شما نمی‌تواند جلوی برخورد ما را بگیرد.^{۸۶}

۴. عصمت انبیاء در مقام عمل

مشهور متکلمین بر آنند که «برهان حکمت» همان‌طور که عصمت پیامبران را در دریافت، حفظ و ابلاغ وحی ثابت می‌کند، عصمت پیامبران را در مقام فعل و عمل به دستورات الهی نیز ثابت می‌کند. این دلیل دارای تقریرات مختلفی است:

الف) عمل پیامبر همانند گفتارش، برای مردم حجّت است. یعنی فعل وی دلالت بر «عدم حرمت» و ترک وی دلالت بر «عدم وجوب» می‌کند، لذا اگر عملش معصومانه نباشد، نقض غرض خواهد شد.^{۸۷}

۸۵- در این‌جا هم دلایلی داریم که دلالت دارد بر این‌که خداوند متعال فردی را برای رسالات برمی‌گزیند که مطمئن باشد خیانت نمی‌کند. و گرنه نقض غرض الهی می‌شود. چون مردم به اشتباه می‌افتند و قادر به تشخیص وحی از غیروحی نخواهند بود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۵۳

۸۶- آیه‌ای به‌طور کلی می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (النساء/۶۴). هرچه رسول الهی به مردم ابلاغ می‌کند مردم موظفند عمل کنند. اگر پیامبر از خودش چیزی اضافه می‌کرد نمی‌بایست آن مورد اطاعت قرارگیرد. در صورتی که خدای متعال امر فرموده که از هر رسولی به‌طور مطلق اطاعت شود. معلوم می‌شود آن‌چه را انبیاء به‌عنوان رسالت الهی بیان می‌کنند مورد رضایت و تصدیق خداست. نتیجه آن‌که همه محتوای دعوت انبیاء مورد تصدیق خداست و به‌طور کلی باید اطاعت شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۵۳

۸۷- عمل هم مثل گفتار دلالت بر جواز فعل دارد. اگر پیامبر مرتکب معصیتی می‌شد، مردم این‌را دلیل جواز آن معصیت می‌گرفتند و باز نقض غرض الهی می‌شد. **نقد** این برهان خیلی متقن نیست، زیرا ممکن است کسی دقیقاً پیام الهی را به مردم برساند ولی او نیز همانند مردم، مرتکب معصیت شود. ما ادله کافی از کتاب و سنت داریم که انبیاء قبل از بعثت معصومند، ولی اقامه برهان عقلی بر عصمت در مقام عمل دشوار است.

ب) اگر پیامبر در مقام عمل معصوم نباشد، مردم به گفتار وی اعتماد نخواهند کرد و در نتیجه غرض خداوند حاصل نمی‌شود.^{۸۸}

نقد استاد مصباح:

این ادله عقلی اخص از مدعا است. مدعای شیعه این است که پیامبران از بدو تولد تا لحظه مرگ از تمامی گناهان صغیره و کبیره، چه در خلوت و چه در جلوت معصوم می‌باشند. ولی این ادله تنها عصمت از گناهی را ثابت می‌کند که موجب سلب اعتماد مردم شود یا در حضور مردم انجام شود که از آن تبعیت شود. لذا اخص از مدعا است. باید این چنین گفت که این اطلاق و عمومیت از دلیل نقلی استفاده می‌شود.

آیا در قرآن دلیلی بر عصمت انبیاء در مقام عمل وجود دارد؟

در قرآن عنوان معصوم درباره پیامبران به کار نرفته است. ولی عناوین دیگری به کار رفته که همین معنا را می‌رساند.

از آیات کریمه قرآن برمی‌آید که در میان انسان‌ها کسانی هستند به نام بندگان «مُخْلِص» که از روز اول خلقت که شیطان در صدد گمراه کردن بنی‌آدم برآمد، طمعی در گمراه کردن این افراد نداشت.

کلمه «مُخْلِص» اسم مفعول و به معنای خالص شده می‌باشد.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/۸۲) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ (ص/۸۳)

ابلیس مدعای خود را با تأکیدات فراوان اعلام میدارد: «باء قسم»، «نون تأکید ثقیله»، و کلمه «اجمعین».

همچنین در میان اصاف مختلف خداوند، قسم خویش را با صفت عزیز بودن خداوند که به معنای شکست ناپذیری خداوند است، مطرح می‌کند.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ به این معنی است که ابلیس از اغوا و گمراه کردن «مُخْلِصِينَ» مأیوس است.

در این آیه در مورد این که چه کسانی «مُخْلِص» هستند و چگونه «مُخْلِص» می‌شوند سخنی به میان نیامده. تنها می‌فرماید که «مُخْلِص» دچار اغوا نمی‌شود، ولی در آیات دیگر ویژگی‌های دیگری درباره «مُخْلِصِينَ» گفته می‌شود.

وَأذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ (ص/۴۵) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (ص/۴۶)

از این آیه معلوم می‌شود که پیامبرانی مانند ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام و یعقوب علیه السلام همه از «مُخْلِصِينَ» هستند، وطبیعتاً افرادی مانند پیامبران اولوالعزم دیگر و اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی از «مُخْلِصِينَ» هستند، هم‌چنین درباره

حضرت موسی علیه السلام آمده است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (مریم/۵۱)

یکی دیگر از پیامبرانی که در قرآن با عنوان «مُخْلِص» از وی نام برده شده حضرت یوسف علیه السلام می‌باشد.

۸۸- اگر کسی مرتکب معصیتی شود، این موجب وهن آن فرد می‌شود و مردم به چنین کسی اعتماد نمی‌کنند. پس خودش هم باید عملاً از اعمال زشت مصون باشد تا مورد اعتماد مردم قرار گیرد.

نقد این وجه هم ظنی است. زیرا اگر فرض کردیم که کسی کتابی دارد و این کتاب را از طرف خدا برای هدایت مردم آورده و حجت بر مردم با ابلاغ این کتاب بر مردم تمام شده است، در این صورت مشکل است که بتوانیم دلیل عقلی بر ضرورت این که خود او نباید مخالفت کند، اقامه کنیم.

البته رجحانش تردیدی ندارد. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۵۷

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ
(یوسف/۲۴)

در مورد زلیخا «هَمَّ» زلیخا به یوسف علیه السلام مطلق است و تحقق آن به وسیله «لام» و «قَد» و لَقَدْ مؤکد شده است. ولی «هَمَّ» یوسف علیه السلام به زلیخا مقید است به قید لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ؛ و چون لَوْلَا امتناعیه است، استفاده می‌شود که چون یوسف علیه السلام برهان رب را دید، پس اصلاً به زلیخا «هَمَّ» نکرد.

بُرْهَانَ: دلیل روشن (ایمان و تقوای یوسف)

السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ: «فحشا» آلودگی آشکار است و اعم از «سوء» است.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ: از این که در مقام تعلیل «مخلصین» را مطرح کرده، معلوم می‌شود که هرکسی از «مخلصین» باشد از بدی و گناه به دور است. و از این آیه «عصمت در مقام عمل» برای «مخلصین» همانند ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام، موسی علیه السلام اثبات می‌شود.

روایتی از امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون که می‌فرمایند:

فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دَرْكُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ. فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ لَهَمَّ بِهَا كَمَا هَمَّتْ بِهِ لَكِنَّهُ كَانَ مَعْصُومًا وَ الْمَعْصُومُ لَا يَهْمُ بِذَنْبٍ وَ لَا يَأْتِيهِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ هَمَّتْ بِأَنْ تَفْعَلَ وَ هَمَّ بِأَنْ لَا يَفْعَلَ.^{۸۹}

تفاوت مخلص با مخلص:

«مخلص» اسم مفعول است به معنای «خالص شده». یعنی کسی که خدا او را برای خودش خالص کرده، یعنی غیر خدا در قلب او جایی ندارد. این عنوان ملازم با معصوم بودن است.

«مخلص» اسم فاعل است. به معنای «خالص کننده». یعنی کسی که حداقل یک کار را برای خدا انجام دهد، عنوان «مخلص» در آن عمل بر او صدق می‌کند، و تلازمی با «عصمت» ندارد.^{۹۰} همان گونه که در قرآن آمده است:

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (العنكبوت/۶۵)

از قرآن استفاده میشود که هرگاه پیامبری به سمت امر بدی نزدیک شود، خداوند حقیقت را به او گوشزد می‌کند و به او کمک می‌کند تا حتی قصد آن کار را نیز نکند. از جمله درباره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که می‌فرماید:

وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا (الإسراء/۷۴) إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (الإسراء/۷۵)

وَلَوْلَا: لولای امتناعیه. استفاده از لولای امتناعیه نشان می‌دهد خداوند با تثبیت قلب و ایمان پیامبر باعث می‌شود حتی پیامبر در شرف میل به سمت گناه نیز قرار نگیرد.

۸۹- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۱

۹۰- «مخلصین» کسانی هستند که خودشان کار را خالص انجام می‌دهند، ولی «مخلصین» انسان‌هایی هستند خدا آن‌ها را خالص کرده و خودشان «مخلص» هستند، نه تنها عملشان. یعنی سراسر وجودشان برای خدا خالص شده است. دیگر در این افراد بهره‌ای برای شیطان وجود ندارد. این تعبیر «مخلص» تقریباً بر همان اصطلاح «معصوم» منطبق می‌شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۵۸

لَقَدْ كِدَّتْ: از افعال مقاربه به معنی این که «نزدیک بود اتفاق بیفتد»، ولی هوز اتفاق نیفتاده.

تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ: دارای دو معنا می باشد:

۱. متعدی به علی: اعتماد کردن.

۲. متعدی به الی: میل ضعیف پیدا کردن.

إِذَا: اگر رکون به مشرکان می نمودی. این اولین تهدید است.

ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ: این تعبیر از آیه نشان می دهد که انجام یک عمل بد مجازات یکسانی در دنیا و آخرت برای افراد مختلف ندارد. همین مضمون در آیه دیگری نسبت به زنان پیامبر آمده است:

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (الأحزاب/۳۰)
وَمَنْ يَفْتِنْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُوتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ (الأحزاب/۳۱)

دروایات نیز همین مضمون آمده است.

۱. إِنَّ الثَّوَابَ عَلَيَّ قَدَرُ الْعُقُلِ^{۹۱}

۲. يُعْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُعْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ.^{۹۲}

لَا تَجِدُ: این تهدید دوم برای میل به مشرکان است. در روایت امام رضا علیه السلام علت این تهدیدها بیان شده است.

قَالَ الرَّضَا علیه السلام: هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّاكَ أُغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةٌ. خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ وَأَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ.^{۹۳}

۵. آیا عصمت برای انبیاء جبری است؟

برای اثبات این که پیامبران با اختیار خود گناه نمی کنند، دو جواب می توان مطرح کرد:

الف) هرچند «عصمت»، «علم لدنی» و ... از فضایل پیامبران علیهم السلام و امامان علیهم السلام است که خداوند به آنها اعطا کرده، ولی «جبر» در کار نیست و نشان دهنده فضیلت پیامبران علیهم السلام و ائمه اهل بیت علیهم السلام است.

خداوند به علم پیشین خود می داند که انسانها با اختیار خود به چه درجاتی خواهند رسید. افرادی را که می داند با اختیار خود به مقام وفای به شروط می رسند، انتخاب و به آنها درجاتی اعطا می کند. بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدِّيَّةِ وَ زُحْرُفِهَا وَ زُبْرُجِهَا فَشَرَطُوا لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مِنْهُمْ الْوَفَاءَ بِهِ فَقَبَلْتَهُمْ وَ قَرَّبْتَهُمْ وَ قَدَّمْتَ لَهُمُ الذِّكْرَ الْعُلِيِّ وَ الثَّنَاءَ الْجَلِيَّ وَ أَهْبَطْتَ عَلَيْهِمْ مَلَائِكَتَكَ وَ أَكْرَمْتَهُمْ بِوَحْيِكَ وَ رَفَدْتَهُمْ بِعِلْمِكَ.^{۹۴}

«فاء» در «فَقَبَلْتَهُمْ» فاء تفریع است؛ به این معنی که اعطای مقامات بعدی را متفرع بر علم به وفاء آن افراد نموده است. در نتیجه با این که این درجات اعطاء شده از سوی خداوند است، کاشف از فضیلت و مقامات معنوی و اکتسابی در پیامبران علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام است.

وقتی که خداوند با علم لدنی حقیقت عمل را به پیامبران علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام نشان دهد، و از سوی دیگر اراده قوی که بتوانند در همه حال به خداوند وفادار بوده و در مقابل سختیها صبور و مقاوم باشند در خود آنها وجود دارد،

۹۱- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۲

۹۲- الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۴۷

۹۳- عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۲

۹۴- إقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۲۹۵

دیگر به اختیار خود گناه نخواهند کرد. همان‌طور که ما به پلیدی لجن روی نمی‌آوریم و از نخوردن لجن ناراحت نمی‌شویم لذا به اختیار خود لجن نمی‌خوریم. پیامبران علیهم‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام نیز به اختیار خود گناه نمی‌کنند. (ب) جواب دیگری نیز می‌توان ارائه کرد که از این فقره از زیارت حضرت زهرا علیها‌السلام استفاده می‌شود.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُتَحَنَّةُ امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً.^{۹۵}

این جواب مبتنی بر امتحان عمومی همه انسان‌ها در عالم ذر و انتخاب افراد خاصی برای نبوت و امامت است که به آن‌ها مقامات خاصی نیز اعطا می‌شود.

۶. شبهاتی پیرامون عصمت انبیاء

شیعه معتقد است که پیامبران علیهم‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام از بدو تولد تا پایان عمر معصوم هستند. این «عصمت» هم تلقی و تبلیغ وحی و هم اعمال شخصی پیامبران را شامل می‌شود. توهم شده است که این اعتقاد شیعه با تعدادی از آیات که گفته می‌شود حدود ۳۰ آیه می‌باشد، منافات دارد. این توهم از سوی دو دسته مطرح می‌شود:

(الف) کسانی که اساساً به عصمت پیامبران عقیده ندارند.

(ب) بسیاری از اهل سنت مثل آمدی، فخر رازی، غزالی که معتقدند عصمت پیامبران از بعد از نبوت آغاز می‌شود. به همین جهت آیاتی را که به گمان آنها دال بر ارتکاب گناه توسط پیامبران قبل از بعثت است، به عنوان شواهدی بر رد شیعه مطرح می‌کنند. ما در این بحث به بعضی از آیاتی که ایهام عدم عصمت انبیاء دارد، می‌پردازیم.

۱. حضرت آدم علیه‌السلام

شبهات مربوط به عصمت حضرت آدم علیه‌السلام در سه مرحله، در قرآن ذکر شده است.

۱. سوره طه، آیه ۱۲۱ و ۱۲۲.

۲. سوره بقره، آیه ۳۷ و ۳۸.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۲ و ۲۳.

شبهه اول

وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ (طه/۱۲۱)

سیف‌الدین آمدی می‌گوید: این آیه نص در معصیت کردن آدم و اغوای وی است، لذا اجتهادپذیر نیست. بنابر این اعتقاد به عصمت برای حضرت آدم علیه‌السلام قبل از نبوتش قابل قبول نیست.^{۹۶}

پاسخ: واژه «عصى» هرچند نص در معصیت است ولی منافی عصمت نیست. زیرا معصیت در لغت به معنای نافرمانی است، اعم از نافرمانی امر مولوی و جویی یا استحبابی یا ارشادی و یا نافرمانی نهی مولوی تحریمی یا

۹۵- کتاب المزار- مناسک المزار (للمفید)، ص: ۱۷۸. المزار الكبير (لابن المشهدی)، ص: ۷۹

۹۶- آن آدم علیه السلام عصی، و ارتکب الذنب، و ذلك لا یخلو؛ إما أنه کان فی حالة النبوة، أو قبلها. فإن کان فی حالة النبوة، فقد ثبت أن النبی غیر معصوم. و إن کان ذلك قبل النبوة. و هو الأظهر لقوله تعالى «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ» مترتباً علی قوله «وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ» فدلّ علی أن الاجتباء إنما کان بعد المعصية؛ لکنه حجة علی الروافض حيث قضاوا بوجود عصمة النبی قبل نبوته. أبکار الأفكار فی أصول الدین، ج ۴، ص: ۱۵۰

تنزیهی یا ارشادی.^{۹۷} «عصیان» از مفاهیم دارای حقیقت متشرّعه است که امروزه به خصوص «ترک واجب» و «فعل حرام» اطلاق می‌شود. واضح است که در معنا کردن آیه باید معنای رایج در زمان صدور را در نظر بگیریم و آن معنا اعم از «ترک واجب» و «فعل حرام» است.^{۹۸}

برای استعمال «عصی» در معنای عام، این مثال‌ها وجود دارد:

(الف) زمانی که برّه از مادرش فاصله می‌گیرد و به صدای مادر توجه نمی‌کند می‌گویند: «عَصَى أُمَّهُ».^{۹۹}

(ب) کسرت فانکسر، کسرت ذاک فَعَصَى!

(ج) درباره نمازهای نافله یومیّه آمده است: *إِنَّمَا هَذَا كُلُّهُ تَطَوُّعٌ وَ لَيْسَ بِمَفْرُوضٍ. إِنَّ تَارَكَ الْفَرِيضَةَ كَافِرٌ، وَ إِنَّ تَارَكَ هَذَا لَيْسَ بِكَافِرٍ وَ لَكِنَّهَا مَعْصِيَةٌ لِأَنَّهُ يُسْتَحَبُّ إِذَا عَمِلَ الرَّجُلُ عَمَلًا مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهِ.*^{۱۰۰}

تفاوت امر و نهی مولوی و ارشادی به «داعی از امر» است. اگر امر به «داعی الإرشاد إلى شيء آخر» باشد همانند امر طیب به مریض که به غرض درمان وی است، «امر ارشادی» است. موافقت «امر ارشادی» صرفاً رسیدن به مرشدآلیه و مخالفت آن، نرسیدن به مرشدآلیه را به دنبال دارد؛ و این برخلاف امر و نهی «مولوی» است.

قرآینی وجود دارد که نشان می‌دهد عصیان حضرت آدم (علیه السلام) نسبت به امر و نهی «ارشادی» بوده است.^{۱۰۱}

این قرآین عبارتند از:

۱- زمان این اتفاق قبل از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) بوده و همان‌طور که عامّه هم قبول دارند آغاز نبوت حضرت آدم (علیه السلام) بعد از هبوط ایشان بوده است. به دلیل قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَكَأَنَّهُمْ يُخَزَّنُونَ الْبَقَرَةَ (البقرة/۳۸). بنابر این در زمان این اتفاق، هنوز شریعتی نیامده است. لذا امر و نهی مولوی نیز معنا نداشته است.^{۱۰۲}

۹۷- أما المعصية فهي مخالفة الأمر و الأمر من الحكيم تعالي قد يكون بالواجب و بالندب معاً. فلا يمتنع علي هذا أن يكون آدم (عليه السلام) مندوبا إلي ترك التناول من الشجرة و يكون بمواقعتها تاركا نفلا و فضلا و غير فاعل قبيحا. و ليس يمتنع أن يسمي تارك النفل «عاصي». تنزيه الأنبياء، شريف مرتضي، ص: ۹

۹۸- تعبیر «عصیان»، «استغفار» و «توبه» همه جا لازم با عدم معصومیت به آن معنایی که ما معتقدیم نیست. عصمتی که ما معتقد هستیم، به معنای معصوم بودن از ارتکاب محرمات است؛ یعنی اگر کاری به نهی تحریمی از طرف شارع مقدس ممنوع شد، آن کار را انبیاء مرتکب نمی‌شوند. ولی اگر نهی صادر شده نهی تنزیهی یا نهی ارشادی باشد، هرچند که در مورد مخالفت با آن اطلاق عصیان صحیح است، ولی منافاتی با عصمت ندارد. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۶۶

۹۹- و تقول: عَصَى يَعْصِي عَصِيَانًا وَ مَعْصِيَةً. و العاصي: اسم الفصيل خاصة إذا عَصَى أُمَّهُ فِي اتِّبَاعِهَا. كتاب العين، خليل بن احمد، جلد ۲، ص ۱۹۸

۱۰۰- تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، للشيخ الطوسي، ج ۲، ص: ۸

۱۰۱- جوابی که شیعیان به این شبهه می‌دهند این است که این عصیان نسبت به نهی تحریمی نبوده است. فرق است بین این که خدای متعال نهی کند بنده‌ای را از ارتکاب کاری به واسطه این که این کار موجب عذاب اخروی می‌شود، با نهی که موجب عواقب نامطلوبی در دنیا می‌شود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۶۶

۱۰۲- در این جا بحث‌هایی است که اصلاً در آن عالمی که این خطاب به حضرت آدم (علیه السلام) شد، آیا عالم تکلیف بود یا نه؟ تکلیف در دارد دنیا است. بعد از هبوط حضرت آدم (علیه السلام) خطاب شد: *فَأِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَكَأَنَّهُمْ يُخَزَّنُونَ الْبَقَرَةَ (البقرة/۳۸)*. قبل از آن اصلاً تکلیفی نبوده و این اوامر و نواهی حکایت از امور تکوینی می‌کند و یا این که ارشاد به حکم عقل است، ارشاد به زحمت‌هایی که بر این مخالفت کردن مترتب می‌شود. بیاناتی که یزرگان شیعه در این جا دارند مختلف است. برخی گفته‌اند: آن عالم، عالم تکلیف نبوده. برخی گفته‌اند: تکلیف تحریمی نبوده، بلکه تنزیهی بوده. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۶۷

۲- آیات قبل از این آیه در سوره طه، که علت نهی از نزدیک شدن به درخت را دچار نشدن به حالاتی همانند گرسنگی، برهنه شدن و احساس گرما و سرما کردن بیان می‌کند.^{۱۰۳} هم‌چنین در سوره طه اثر این عمل را، برهنه شدن می‌داند^{۱۰۴} که منجر به خروج از آن مکان گردید.^{۱۰۵}

۳- روایات متعددی وجود دارند که نشان می‌دهد نهی و کلاً تقریباً هذه الشجرة (البقرة/۳۵) «نهی ارشادی» بوده است. در روایت امام رضا علیه السلام آمده است:

أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي آدَمَ ع وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةً فِي بَلَادِهِ لَمْ يَخْلُقْهُ لِلْجَنَّةِ وَ كَانَتْ الْمُعْصِيَةُ مِنْ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ لَأ فِي الْأَرْضِ لِيَتِمَّ مَقَادِيرُ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَ جُعِلَ حُجَّةً وَ خَلِيفَةً عُصِمَ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ.^{۱۰۶}

پس آدم با نهی ارشادی مخالفت کرد و مخالفت با امر ارشادی منافی عصمت نیست، و البته چون با امر ارشادی مخالفت کرد، از رسیدن به مرشدانیه آن نیز محروم شد. لذا در ادامه می‌فرماید فغوى. «غی» در مقابل «رشد» به کار می‌رود. «رشد» رسیدن به کمال است و «غی» بی‌بهره شدن از آن است. بنابر این در آیات سوره طه چیزی که منافات با اعتقاد شیعه داشته باشد، وجود ندارد.^{۱۰۷}

شبهه دوم

فَتَلَقَّى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (البقرة/۳۷) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة/۳۸)

در این آیه می‌گوید: آدم علیه السلام توبه کرده، پس معلوم می‌شود که گناه کرده است. پس امر و نهی مزبور «مولوی» بوده نه «ارشادی».

پاسخ: اولاً- توبه مزبور در آیه از سوی خداوند است. «تابَ إليه» یعنی آدم علیه السلام به نزد خدا توبه کرد. «تابَ عليه» یعنی آن فرد بالاتر (خداوند) رحمت را به فرد دیگر برگرداند و در آیه «تابَ عليه» آمده است. ثانیاً- «توبه» یعنی «بازگشت» که اعم از بازگشت عبد از «ترک واجب» یا «فعل حرام» یا بازگشت عبد از «ترک مستحب» و «فعل مکروه» یا بازگشت عبد از «مخالفت با امر ارشادی» است.

نکته: تکرار اهبطوا در آیه به همین جهت است. یعنی هرچند که خداوند توبه آدم علیه السلام را قبول کرد، ولی اثر وضعی هبوط هم‌چنان باقی است و از آن اموری نبود که خداوند آن‌ها را به آدم علیه السلام بازگرداند.

۱۰۳- إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (طه/۱۱۸) وَأَنْتَ لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى (طه/۱۱۹)

۱۰۴- فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رِزْقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى (طه/۱۲۱)

۱۰۵- شاهد بر این که این نهی از تناول شجره، نهی تحریمی و یک تکلیف الزامی نبوده است، این است که در همین سوره طه وقتی بیان می‌فرماید که خدا حضرت آدم علیه السلام را نهی کرد، نهی خود را تعلیل می‌کند که: فَلَا يَخْرُجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (طه/۱۱۷) إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى (طه/۱۱۸) وَأَنْتَ لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى (طه/۱۱۹). تعلیل آن نهی، این است که فرمود: از آسایش فعلی محروم می‌شوی. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۶۷

۱۰۶- الأملی (للسدوق)، ص: ۹۱

۱۰۷- به هر حال، جوابی که ما از این شبهه می‌دهیم این است که تعبیر «عصیان» صریحی نیست در این که عصیان نسبت به یک تکلیف تحریمی بوده است و مؤید آن این است که وقتی حضرت آدم علیه السلام از نزدیک شدن به آن شجره نهی شد، نهی مزبور تعلیل شد به این که اگر مرتکب این کار شوی، به زحمت می‌افتی و از این راحتی و آسایش خارج می‌شوی. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۶۸

۲. حضرت ابراهیم علیه السلام

حضرت ابراهیم علیه السلام به صریح آیه ۸۹ سوره صافات دروغ گفته است و «کذب» از گناهان کبیره است. حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: **فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (الصافات/۸۹)** در حالی که بیمار نبود.^{۱۰۸}

حضرت ابراهیم علیه السلام در قوم بابل زندگی می‌کرد و در میان بابلیان مرسوم بود که هر سال یک روز خاصی را عید می‌گرفتند. به این صورت که غذاهای خویش را در بت‌خانه‌ای که غالب بت‌های آن به شکل ستارگان بودند، می‌گذاشتند تا متبرک شوند. پس همگی از شهر خارج شده و غروب به بت‌خانه باز می‌گشتند و در آن‌جا عبادت کرده و از غذای تبرک یافته تناول می‌نمودند. زمانی که به سراغ حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند، ایشان بیماری را بهانه کرد و آن‌ها رفتند. وقتی برگشتند با بت‌های شکسته شده روبرو شدند^{۱۰۹} و ابراهیم علیه السلام مسأله را به گردن بت بزرگ انداخت. **قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ (الأنبياء/۶۳)**. پس حضرت ابراهیم علیه السلام دو بار مرتکب کذب شدند. یکی آن‌جا که گفت: بیمارم. دیگری آن‌جا که گفت: بت بزرگ، بت‌ها را شکسته است.

پاسخ اول: اصلاً معلوم نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ گفته باشد. زیرا طبق ظاهر آیه **فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ (الصافات/۸۸)** **فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ (الصافات/۸۹)** جمله دوم متفرع بر «نظر به نجوم» بود، و بعید نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام تب آدواری داشتند و مخاطبین نیز از این مسأله اطلاع یافته بودند. لذا وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام به نجوم نظر کرد و متوجه شد که زمان آن فرا رسیده، فرمود **إِنِّي سَقِيمٌ** و آن‌ها نیز فهمیدند.^{۱۱۰}

پاسخ دوم: بعید نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام توریه کرده باشد. حضرت ابراهیم علیه السلام از جهت روحی از وضعیت مردم رنج می‌بردند، ولی کلمه «روحاً» را به کار نبرده و مخاطب بیماری جسمانی را فهمید. این توریه نه تنها مفسده‌ای نداشت، بلکه مصلحت داشته، لذا حرمتی نداشته است.^{۱۱۱}

پاسخ سوم: علی‌الفرض که حضرت ابراهیم علیه السلام دروغ گفته باشد، ولی هر دروغی حرام نیست. قبح کذب «اقتضایی» است نه «ذاتی». کذبی که منجر به مصلحت اهم (حفظ دین، حفظ نفس محترمه، حفظ ناموس، حفظ آبروی مؤمن، حفظ مال کثیر، جلوگیری از طلاق و نزاع خانوادگی). در مانحن‌فیه هم کذب حضرت ابراهیم علیه السلام اثر هدایتی داشت. این پاسخ مختار استاد مصباح رحمته الله علیه است.^{۱۱۲}

۱۰۸- فلما هم إبراهيم بكسر أصنام قومه، نظر إلي السماء ليلة ذلك العيد، و قال لأصحابه: إني أراني أشتكى غذا، و ذلك قوله- تعالي- **فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ۸۸** **فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ**؛ أي مريض و أنه أصبح من الغد معصوب الرأس، لتتيمم ما في نفسه من كسر الأصنام، و كان كاذباً فيه، و يدل عليه قوله **إِنَّكَ كَذِبٌ** لم يكذب إبراهيم أكثر من ثلاث مرات علي ما بيناه، و به ذرء كل تأويل يقال هاهنا، و ذلك إما أن يكون في حالة النبوة، أو قبلها؛ و علي كلا التقديرين؛ فهو حجة علي الخصوم (يعني علي الروافض). **أبكار الأفكار في أصول الدين، سيف الدين آمدني اشعري، ج ۴، ص: ۱۶۸**

۱۰۹- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱۹، ص: ۹۰

۱۱۰- **إِنَّكَ كَذِبٌ** نظر في النجوم فاستدل بها علي وقت حمي كانت تعاده فقال **«إِنِّي سَقِيمٌ»** أراد أنه قد حضر وقت علته و زمان نوبتها فكانه قال إني سأسقم لا محالة و حان الوقت الذي تعتريني فيه الحمي و قد يسمي المشارف للشيء باسم الداخل فيه قال الله تعالي **«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»**.

مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي فضل بن حسن، ج ۸، ص: ۷۰۲

۱۱۱- أن معني قوله **«إِنِّي سَقِيمٌ»** إني سقيم القلب أو الرأي حزنا من إصرار القوم علي عبادة الأصنام و هي لا تسمع و لا تبصر و يكون علي هذا معني نظره في النجوم فكرته في أنها محدثة مخلوقة مدبرة و تعجبه كيف ذهب علي العقلاء ذلك من حالها حتي عبوده. مجمع البيان في تفسير

القرآن، طبرسي فضل بن حسن، ج ۸، ص: ۷۰۲

۱۱۲- دروغ گفتن همه‌جا حرام نیست. در بعضی موارد ممکن است واجب باشد. گاهی هم مباح است و تصور این‌که دروغ مطلقاً حرام است، توهم باطلی است. هر یک از این جریانات، مصلحتی الزامی داشته که اگر این دروغ گفته نمی‌شد، آن مصلحت تقویت می‌شد. مثلاً در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام اگر دقت شود، می‌بینیم او می‌خواست نهضتی ایجاد کند و مردم را متوجه کند که بت‌ها قابل پرستش نیستند و راهش این بود که با

تماز در شهر باقی بماند و بت‌ها را بشکند و چنین تمارضی شرعاً حرام نیست. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۰

۳. حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام هم «دروغ» گفت و هم «تهمت» زد و هم «ایذاء مؤمن» نمود و هر کدام از این عناوین برای اثبات حرمت کافی است.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (يوسف/۷۰) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (يوسف/۷۱) قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلَكِنَّا جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (يوسف/۷۲) جَهَّزَهُمْ: آماده می ساخت.

بِجَهَّازِهِمْ: وسیله ای که روی شتر می اندازند و بار را بر روی آن سوار می کنند.

السَّقَايَةَ: ظرف آب خوری. منظور ظرفی است که وقتی از یوسف علیه السلام خواستند پیمانانه گندمی را که به مردم تحویل داده می شود، مشخص کند، این ظرف را به آن ها داد. لذا در مورد آن هم تعبیر «سَقَايَةَ» و هم تعبیر «صُوعَ» به کار می رود.

الْعَبْرُ: کاروان.

صُوعَ: پیمانانه.

پاسخ: نسبت به عنوان «کذب» جواب شبهه آسان است، زیرا اولاً- یوسف علیه السلام نگفت که آن ها دزد هستند، بلکه به تعبیر قرآن، یک مؤذنی صدا زد که: «ای کاروان! شما دزد هستید».^{۱۱۳}

ثانیاً- این جمله می تواند «توریه» باشد، زیرا واقعاً آن ها دزد بودند و برادرشان را دزدیده بودند، ولی متعلق سارق ذکر نشده. لذا می تواند «بیچه دزد» اراده شده باشد ولی مخاطب «سرقه مال» را فهمیده باشد.^{۱۱۴}

ثالثاً- بر فرض کذب هم باشد برای مصلحت اهم بوده، لذا حرمتی نداشته است. این پاسخ مختار استاد مصباح رحمته الله است.^{۱۱۵}

روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده^{۱۱۶}، نشان می دهد که این جریان با هماهنگی قبلی بین یوسف علیه السلام و بنیامین طراحی شده بود و بنیامین رضایت و عدم انکار خود را نسبت به این طرح و حيله ابراز داشته است. در نتیجه حرمتی از باب «ایذا مؤمن» محقق نمی گردد.

۱۱۳- فأما نداء المنادي بأنهم سارقون فلم يكن بأمره ع و كيف يأمر بالكذب و إنما نادى بذلك أحد القوم لما فقدوا الصواع و سبق إلي قلوبهم أنهم سرقوه. تنزيه الأنبياء، شريف مرتضي، ص: ۵۷

۱۱۴- و قد قيل إن المراد بأنهم سارقون أنهم سرقوا يوسف عليه السلام من أبيه و أوهموه أنهم يحفظونه و ضيعوه. تنزيه الأنبياء، شريف مرتضي، ص: ۵۷

۱۱۵- همین طور در مورد داستان حضرت یوسف علیه السلام چه بسا اگر می فهمیدند که حضرت یوسف علیه السلام برادر آن هاست، به خاطر خجالت و شرمساری یا از ترس مجازات، فرار می کردند. و اگر بنیامین را می بردند، راهی برای آوردن حضرت یعقوب علیه السلام پیدا نمی شد، و آن مصالحی که باید بر آن مترتب شود، تحقق نمی یافت. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۰

۱۱۶- فی تفسیر علی بن ابراهیم فخرجوا و خرج معهم ابن یامین فکان لا یواکلهم و لا یجالسهم و لا یکلمهم، فلما وافوا مصر و دخلوا علی یوسف علیه السلام و سلموا فنظر یوسف الی أخیه ففرقه فجلس منہم بالعبد، فقال یوسف علیہ السلام أنت أخوهم؟ قال: نعم، قال: فلم لا تجلس معهم؟ قال: لأنهم اخرجوا أخی من أُمی و أُمی ثم رجعوا و لم یردوه و زعموا ان الذئب اكله فألیت علی نفسی ان لا اجتمع معهم علی امر ما دمت حیا قال، ... قال لهم یوسف: اخرجوا و حبس ابن یامین، فلما خرجوا من عنده قال یوسف لأخیه: أنا أخوک یوسف فلا تبتئس بما كانوا یعملون، ثم قال له أحب ان تكون عندی، فقال: لا یدعنی إختوی فان أبی قد أخذ علیهم عهد الله و میثاقه ان یردونی الیه، قال: فانا احتال بحیلة فلا تنکر إذا رأیت شیئا و لا تخبرهم، فقال: لا، فلما جهزهم بجهازهم و أعطاهم و أحسن إلیهم. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص: ۴۴

۴. حضرت یونس علیه السلام

در آیه ۸۷ سوره انبیاء از قول حضرت یونس علیه السلام نقل شده که ایشان خود را «ظالم» می‌داند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ (الأنبياء/ ۸۷)^{۱۱۷}

پس چگونه ادعای عصمت همه پیامبران را می‌کنید؟ این شبهه هم بر مسلک خاصه وارد است و هم بر مسلک عامه.

پاسخ: هر ظلمی منافی با «عصمت» نیست. «ترک اولی» نیز نوعی ظلم است ولی منافی عصمت نیست. یونس علیه السلام به جهت تعجیل در تقاضای عذاب و خروج از منطقه «نینوا» قبل از گرفتن اذن خاص از خداوند «ترک اولی» کرده و در نتیجه به خود ظلم کرده بود؛ ولی «فعل حرام» یا «ترک واجب» صورت نگرفته بود.^{۱۱۸}

۵. حضرت موسی علیه السلام

شش ذنب به تصریح قرآن به حضرت موسی علیه السلام نسبت داده شده که هر یک از این شش ذنب برای ردّ عصمت وی کافی است. این شش گناه عبارتند از:

(۱) قتل

فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ (القصص/ ۱۵)

پاسخ: اولاً- قتل عمد نبوده.^{۱۱۹}

ثانیاً- مقتول «قبطی» و از نزدیکان مورد اعتماد «فرعون» بوده. می‌گویند رئیس آشپزهای فرعون بوده. در نتیجه «کافر حربی» است و «مهدور الدم» می‌باشد.

(۲) اعتراف به انجام دادن عمل شیطانی

فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ (القصص/ ۱۵)

پاسخ: در آیه آمده است «هَذَا». و مشارالیه آن ذکر نشده است. به چه دلیل باید مشارالیه «هَذَا» را مذکر قرار داد؟

۱۱۷- و وجه الاحتجاج به: أنه وصف نفسه بأنه كان من الظالمين، فلا يخلو؛ إما أن يكون صادقاً فيه، أو كاذباً. فإن كان صادقاً: فالظلم ذنب، و لهذا قال - تعالی - وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ. رَبَّ الْعِقَابِ عَلِي الظلم؛ فدلّ علي كونه معصية. و إن كان كاذباً: فالكذب أيضاً ذنب، و معصية بالإجماع، و علي كل تقدير؛ فيكون مذنباً. أبكار الأفكار في أصول الدين، سيف الدين آمدی اشعری، ج ۴، ص: ۱۹۵

۱۱۸- جواب این شبهه هم واضح است. زیرا عصمتی که ما ادعا می‌کنیم، عصمت از ارتکاب محرمات است. اما ارتکاب غیر محرمات - هر چند اطلاق عصیان و ظلم بر آن شود - منافات با عصمت ندارد. رُجحان داشت که حضرت یونس علیه السلام در میان قوم خویش باقی بماند و آن‌ها را رها نکند، ولی ایشان عجله کرد. این عجله کردن او «ترک اولی» بود و نه «ترک واجب». راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۱

۱۱۹- قلنا مما يجاب به عن هذا السؤال إن موسی علیه السلام لم يتعمد القتل و لا أراه و إنما اجتاز فاستغاثه رجل من شيعته علي رجل من عدوه بغي عليه و ظلمه و قصد إلي قتله. فأراد موسی علیه السلام أن يخلصه من يده و يدفع عنه مكروهه. فأدي ذلك إلي القتل من غير قصد إليه؛ و كل ألم يقع علي سبيل المدافعة للظالم من غير أن يكون مقصوداً فهو حسن غير قبيح. و لا يستحق العوض به و لا فرق بين أن تكون المدافعة من الإنسان عن نفسه و بين أن تكون عن غيره في هذا الباب. و الشرط في الأمرين: (۱) أن يكون الضرر غير مقصود. (۲) و أن يكون القصد كله إلي دفع المكروه. تنزيه الأنبياء، شريف مرتضى، ص: ۶۷

چه بسا خود اختلاف و نزاعی که بین «قبطی» و «عمرانی» ایجاد شده بوده، مشارئیه هَذَا باشد، پس آیه فی حدِّ نفسه «مُجمل» است و به قرینه روایت امام رضا علیه السلام^{۱۲۰} مشارئیه بودن اختلاف و نزاع آن دو نفر تقویت می‌گردد.

۳) تقاضای مغفرت و آمرزش از خدا

قَالَ رَبُّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ (القصص/۱۶)

پاسخ: «مغفرت» و «آمرزش» در متونی مانند قرآن یا روایات اولیّه همانند تعابیر «ظلم» و «عصیان»، لزوماً دالّ بر «ترک واجب» یا «ارتکاب حرام» نیستند، بلکه به معنای لغوی خود به کار می‌رود که اعمّ از معنای مصطلح امروزی است. «غَفَرَ» یعنی «پوشاندن» و «مَغْفَرَةٌ» به معنای «سپر» می‌باشد. بنابر این، «غَفَرَ» اعمّ از پوشاندن «عقاب» یا «آثار ناشی از ترک اولی» است.^{۱۲۱}

۴) اعتراف به گناه

وَأَلَّهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (الشعراء/۱۴)

پاسخ: اولاً- او «ذنب» را به اعتقاد فرعونیان بیان کرده، نه این که من واقعاً مرتکب گناه شده‌ام. ثانیاً- «ذنب» همانند «مغفرت» و «عصیان» را باید به همان معنای لغوی خویش حمل کرد، که اعمّ از معنای مصطلح امروزی است. «ذنب» در لغت به معنای «دنباله شیء» معمولاً در آثار منفی به کار می‌رود.^{۱۲۲}

۵) کافر بودن

وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ (الشعراء/۱۹)

پاسخ: اولاً- این جمله از زبان «فرعون» است، یعنی فرعون، موسی علیه السلام را کافر می‌شمرد. نه این که واقعاً کافر باشد.

ثانیاً- کافر به معنای لغوی خویش به کار رفته که «کُفِرَ» به معنای پوشاندن است. مراد فرعون این است من تو را بزرگ کردم و تو با این کار، کفران نعمت نمودی.^{۱۲۳ و ۱۲۴}

۱۲۰- «قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» یعنی الاقتتال الذي وقع بين الرجل لا ما فعله موسي عليه السلام من قتله. تفسير نورالتقلين، عروسي حويزي، ج ۴، ص ۱۱
 ۱۲۱- مسلماً موسی عليه السلام در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولایی از او سر زد که نمی‌بایست چنین بی‌احتیاط کند تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد. او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص: ۳۳
 ۱۲۲- قال الراغب في المفردات: «الذنب» في الأصل الأخذ بذنب الشيء يقال: ذنبتُه أصبت ذنبه، و يستعمل في كل فعل يستوخم عقابه اعتباراً لما يحصل من عاقبته. انتهى.

و في الآية إشارة إلى قصة قتله عليه السلام و كونه ذنباً لهم عليه إنما هو بالبناء علي اعتقادهم (وجه اول مذکور در متن) أو الاعتبار بمعناه اللغوي المذكور آنفاً (وجه دوم مذکور در متن)، و أما كونه ذنباً بمعني معصية الله تعالى فلا دليل عليه. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۵، ص: ۲۵
 ۱۲۳- «وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» نعمتنا و حق تربيتنا عن ابن عباس و عطاء و مقاتل (وجه دوم مذکور در متن) و قيل معناه و أنت من الكافرين بالهك إذ كنت معناه علي ديننا الذي تعيب و تقول إنه كفر عن الحسن و السدي (وجه اول مذکور در متن). مجمع البيان في تفسير القرآن، طبرسي فضل بن حسن، ج ۷، ص: ۲۹
 ۱۲۴- أما قوله «وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ» فإنما أراد به من الكافرين لنعمتي و حق تربيتي. فإن فرعون كان المرابي لموسى عليه السلام إلي أن كبر و بلغ تنزيه الأنبياء، شريف مرتضى، ص: ۶۹

۶) اعتراف به گمراه بودن

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ (الشعراء/ ۲۰)

پاسخ: اولاً- «ضالین» را به معنای لغوی می‌گیریم و نه معنای مصطلح. در نتیجه به معنای «جهل به بهترین انتخاب» می‌شود. زیرا اگر موسی علیه السلام به گونه دیگری به آن قبضی ضربه می‌زد که او کشته نمی‌شد، در دسرهای بعدی کمتر می‌شدند. لذا «ضالین» به معنای «جاهل به بهترین انتخاب» است و این همان «ترک اولی» است و منافی با «عصمت» نیست. این وجهی است که علامه طباطبائی رحمته الله بیان کردند و مختار استاد مصباح رحمته الله نیز می‌باشد.^{۱۲۵}

ثانیاً- «توریه» صورت گرفته است. منظور موسی علیه السلام گم کردن راه شهر بوده زیرا در آن وقت راه شهر را گم کرده بود و با آن دو نفر برخورد کرد. ولی متعلق «ضالین» را حذف کرده و در نتیجه هرچند مخاطب «ضالالت از حق» برداشت می‌کند، ولی مراد جدی «ضالالت از طریق شهر» است.^{۱۲۶}

ثالثاً- این از باب مماشات با خصم بوده است، همانند هَذَا رَبِّي^{۱۲۷} در جریان حضرت ابراهیم علیه السلام.^{۱۲۸}

۶. حضرت سلیمان علیه السلام

به تصریح قرآن حضرت سلیمان علیه السلام «توبه» و «انابه» نمود و «انابه» در صورتی معنا دارد که قبلاً گناهی انجام شده باشد. پس معلوم می‌شود که سلیمان علیه السلام نیز گناه کرده بود.

پاسخ:

«انابه» و «توبه» منافی «عصمت» نیست، زیرا «انابه» بازگشت انسان به سوی خداست نسبت به آن چه مرتکب شده؛ ولی آن چه مرتکب شده و نسبت به آن «توبه» و «انابه» نموده لزوماً «فعل حرام» یا «ترک واجب» نیست، بلکه به سه صورت ممکن است باشد:

الف. ذنب تشریحی (قانونی): مانند «ترک واجب» و «فعل حرام» که منافی «عصمت» است.

ب. ذنب اخلاقی: مثل «ترک مستحب» و «فعل مکروه» که منافی «عصمت» نیست.

ج. ذنب مقام محبت: مثل توجه به غیر خدا در یک لحظه که این هم منافی «عصمت» نیست.

پس فقط گناه نوع اول با «عصمت» منافات دارد و گناه مقام محبت منافی «عصمت» نیست.

۱۲۵- فالمراد أنى فعلتها حينئذ والحال أنى فى ضلال من الجهل بجهة المصلحة فيه و الحق الذى يجب أن يتبع هناك. فأقدمت على الدفاع عن استنصرنى و لم أعلم أنه يؤدى إلى قتل الرجل و يؤدى ذلك إلى عاقبة وخيمة تحوجنى إلى خروجى من مصر و فرارى إلى مدين و التغرب عن الوطن سنين. الميزان فى تفسير القرآن، ج ۱۵، ص: ۲۶. هم چنین ر.ک: راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۳

۱۲۶- و فى العيون عن الرضا علیه السلام أنه سئل عن ذلك مع ان الأنبياء معصومون؟ فقال: قال «و أنا مِنَ الضَّالِّينَ» عن الطريق بوقوعى الي مدينة من مداینک.

أقول: لعل المراد أنه وری لفرعون. فقصد الضلال عن الطريق و فرعون أنما فهم منه الجهل و الضلال عن الحق. فإن الضلال عن الطريق لا يصلح عذرا للقتل. تفسير الصافي، فيض كاشانى، ج ۴، ص: ۳۱

۱۲۷- الأنعام/ ۷۶

۱۲۸- بعضی هم گفته‌اند این در واقع یک نوع مماشاتی است با فرعون. فرعون گفت: تو آن وقت گمراه بودی. حضرت موسی علیه السلام هم خواست مماشات کند که گمراهی آن زمان، ربطی به حالا ندارد. مماشاتی بود که اصل مسأله را مطرح می‌کند تا به این گفتگو خاتمه دهد. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۳

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (ص/۳۴) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (ص/۳۵)

مفسران و محدثان در این زمینه اخبار و تفسیرهایی نقل کرده‌اند که از همه موجه‌تر و روشن‌تر این است که: سلیمان علیه السلام آرزو داشت فرزندان برومند شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصاً جهاد با دشمن به او کمک کنند. او دارای همسران متعدّد بود با خود گفت: من با آنها همبستر می‌شوم، تا فرزندان متعدّدی نصیبم گردد، و به هدف‌های من کمک کنند، ولی چون در این جا غفلت کرد و «انشاء الله» نگفت در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت، جز فرزندی ناقص‌الخلقه، که هم‌چون جسدی بی‌روح آن را آوردند و بر کرسی او افکندند! سلیمان علیه السلام سخت در فکر فرو رفت، و ناراحت شد که چرا یک لحظه از خدا غفلت کرده، و بر نیروی خودش تکیه کرده است. توبه نمود و به درگاه خدا بازگشت.^{۱۲۹}

کُرْسِيهِ: تخت پایه‌کوتاه در مقابل «عرش»

وَهَبْ لِي مُلْكًا: نحوه حکومت سلیمان علیه السلام خودش معجزه بود، که از طریق تسخیر بادها، حیوانات، اجنه و ... صورت گرفت. این نحوه حکومت که اعجاز پیامبر محسوب می‌شود منحصر به حضرت سلیمان علیه السلام نیست، هرچند حکومت حضرت مهدی علیه السلام وسیع‌تر است و از همین نیروها نیز برخوردار است. ولی نحوه حکومت حضرت مهدی علیه السلام اعجاز محسوب نمی‌شود زیرا مقرون به ادعای نبوت نیست.

لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي: آیا این جمله که حضرت سلیمان فرمود، ناشی از «بخل» ایشان است؟

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در روایتی، پاسخ این سؤال را داده‌اند. به این روایت دقت کنید:

«حدثنا أبي عن علي بن يقطين قال: قلت لأبي الحسن موسى بن جعفر علیه السلام: أيجوز أن يكون نبى الله عزوجل

بخيلاً؟ فقال: لا، فقلت له: فقول سليمان علیه السلام: رَبُّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ما وجهه و معناه؟

فقال علیه السلام: الملك ملكان: ملك مأخوذ بالغلبة و الجور و إجبار الناس، و ملك مأخوذ من قبل الله تعالى، كملك آل

إبراهيم و ملك طالوت و ذى القرنين، فقال سليمان علیه السلام:

هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ان يقول انه مأخوذ بالغلبة و الجور و إجبار الناس فسخر الله عزوجل له الريح

تجري بأمره رخاء حيث أصاب، و جعل غدوها شهرا و رواحها شهرا، و سخر الله عزوجل له الشياطين كل بناء و غواص،

و علم منطق الطير و مكّن في الأرض، فعلم الناس في وقته و بعده ان ملكه لا يشبه ملك الملوك المختارين من قبل

الناس، و المالكين بالغلبة و الجور».^{۱۳۰}

إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ: جملاتی که با «إِنَّ» در آخر آیات می‌آید مرتبط با مضمون آیه می‌باشد و در این آیه، این معنا

را می‌رساند که ریشه و علت اعطای این ملک «وهّاب بودن خداوند» است.

۱۲۹- تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱۹، ص: ۲۸

۱۳۰- تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی، ج ۴، ص: ۴۵۹، حدیث ۵۶

۷. حضرت داوود علیه السلام

اصل این شبهه از تورات است. در جریان مناظره امام رضا علیه السلام با علی ابن محمد ابن جهم این ماجرا با تفاوت اندکی نقل شده است. اما هر دو نقل مربوط به جریان حضرت داوود علیه السلام و همسر «اوریا» می باشد. اینک هر دو را نقل می کنیم:

الف) نقل عهد عتیق

باب یازدهم

- (۱) و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که داود «یوآب» را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان «بنی عمّون» را خراب کرده، «رَبَّه» را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند.
- (۲) و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کند؛ و آن زن بسیار نیکومنظر بود.
- (۳) پس داوود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا این بَشَبَع، دختر اَلِیعام، زن اورِیای حَتّی نیست؟»
- (۴) داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت.
- (۵) و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که «من حامله هستم».
- (۶) پس داود نزد «یوآب» فرستاد که «اورِیای حَتّی» را نزد من بفرست و «یوآب»، «اوریا» را نزد داود فرستاد.
- (۷) و چون «اوریا» نزد وی رسید، داود از سلامتی «یوآب» و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید.
- (۸) و داود به «اوریا» گفت: «به خانهات برو و پای های خود را بشو!» پس «اوریا» از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد.
- (۹) اما «اوریا» نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده، به خانه خود نرفت.
- (۱۰) و داود را خبر داده، گفتند که «اوریا» به خانه خود نرفته است. پس داود به «اوریا» گفت: آیا تو از سفر نیامده ای؟ پس چرا به خانه خود نرفته ای؟
- (۱۱) «اوریا» به داود عرض کرد که: «تابوت» و «اسرائیل» و «یهودا» در خیمه ها ساکنند و آقایم «یوآب» و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشینند. و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.
- (۱۲) و داود به «اوریا» گفت: امروز نیز این جا باش و فردا تو را روانه می کنم. پس «اوریا» آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند.
- (۱۳) و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت.
- (۱۴) و بامدادان داود مکتوبی برای «یوآب» نوشته، به دست «اوریا» فرستاد.

- (۱۵) و در مکتوب به این مضمون نوشت که: «اوریا» را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.
- (۱۶) و چون «یوآب» شهر را محاصره می‌کرد، «اوریا» را در مکانی که می‌دانست که مردان شجاع در آن جا می‌باشند، گذاشت.
- (۱۷) و مردان شهر بیرون آمده، با «یوآب» جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و «اوریا» حتی نیز بمرد.
- (۱۸) پس «یوآب» فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد.
- (۲۲) پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هر آنچه «یوآب» او را پیغام داده بود، مخبر ساخت.
- (۲۶) و چون زن «اوریا» شنید که شوهرش «اوریا» مُرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت.
- (۲۷) و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید. اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.^{۱۳۱}

باب دوازدهم

- (۱) و خداوند «ناتان» را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که در شهری دو مرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر.
- (۲) و دولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت بسیار بود.
- (۳) و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد؛ از خوراک وی می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر می‌بود.
- (۴) و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد؛ و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.
- (۵) آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به «ناتان» گفت: به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است.
- (۶) و چون که این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.^{۱۳۲}

ب) نقل علی بن محمد ابن جهم

فی عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا علیه السلام عند المأمون مع أصحاب الملل و المقالات و ما أجاب به علی بن جهم فی عصمة الأنبياء صلوات الله عليهم حدیث طویل یقول فیہ الرضا عليه السلام: و اما داود فما یقول من قبلکم فیه؟

۱۳۱- کتاب مقلّس، عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل نبی، باب یازدهم، ص ۴۹۰ (چاپ سال ۱۹۷۷)

۱۳۲- کتاب مقلّس، عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل نبی، باب دوازدهم، ص ۴۹۲ (چاپ سال ۱۹۷۷)

فقال علي بن محمد ابن الجهم: يقولون: ان داود عليه السلام كان يصلي في محرابه. إذ تصوّر له إبليس علي صورة طير أحسن ما يكون من الطيور. فقطع داود صلواته و قام يأخذ الطير. فخرج الطير الي الدار، فخرج في اثره. فطار الطير الي السطح فصعد في طلبه، فسقط الطير في دار «أوريا ابن حيان». فاطّلع داود عليه السلام في أثر الطير. فاذا بامرأة أوريا تغتسل. فلما نظر إليها هواها، و كان قد اخرج أوريا في بعض غزواته. فكتب الي صاحبه أن قدّم «أوريا» امام التابوت، فقدّم، فظفر «أوريا» بالمشركين، فصعب ذلك علي داود عليه السلام. فكتب اليه ثانية: ان قدّمه امام التابوت. فقدّم، فقتل «أوريا» رحمه الله و تزوّج داود عليه السلام بامرأته.^{۱۳۳}

پاسخ:

جریان حضرت داوود عليه السلام و همسر «أوريا» به تصریح امام رضا عليه السلام افسانه‌ای دروغین است که در آن چند گناه به ایشان نسبت داده شده است:^{۱۳۴}

۱. تهاون نسبت به نماز
۲. نظر حرام
۳. عمل زنا
۴. دستور قتل

ولی در قرآن جریان به گونه‌ای کاملاً متفاوت نقل شده است.

إِذِ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ (ص/۲۲) إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ (ص/۲۳) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ (ص/۲۴)

إِذِ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ: در روایت آمده که آن دو از طریق غیر عادی بر داوود عليه السلام وارد شدند. از دیوار قصر بالا آمدند و بدون اطلاع قبلی به محضر داوود عليه السلام شرفیاب شدند.

فَرِعَ مِنْهُمْ: ترسید از آن دو برادر.

خَصْمَانِ: در اصل مصدر به معنای «نزاع کردن» است ولی به طرفین نزاع هم گفته می‌شود.

۱۳۳- تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی ج ۴، ص: ۴۴۵، حدیث ۲۰

۱۳۴- بعد از آن که سخنان علی ابن محمد ابن جهم تمام می‌شود، حضرت رضا عليه السلام دست مبارکش را بر پیشانی می‌زنند و می‌فرمایند: فضرِب الرضا عليه السلام يده علي جبهته و قال: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، لقد نسبتم نبياً من أنبياء الله الي التهاون بصلوته، حتي خرج في اثر الطير، ثم بالفاحشة ثم بالقتل؟

فقال: يا ابن رسول الله فما كانت خطيئته؟ فقال: ويحك ان داود عليه السلام انما ظن انه ما خلق الله خلقا هو اعلم منه، فبعث الله عز و جل اليه الملكين فسورا المحراب فقال: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لَا تُشْطِطْ وَ اهدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الْخِطَابِ» فَعَجَّلَ دَاوُدُ عليه السلام عَلِي الْمَدْعِي عَلَيْهِ، فقال: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعَجِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» و لم يستل المدعي البينة علي ذلك و لم يقبل علي المدعي عليه، فيقول له: ما تقول؟ فكان هذا خطيئة رسم الحكم لا ما ذهبتم اليه الا تسمع الله عزوجل يقول: «يا داؤدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» الي آخر الآية فقال: يا ابن رسول الله، فما قصته مع أوريا؟ قال الرضا عليه السلام: ان المرأة في أيام داود عليه السلام كانت إذا مات بعلها أو قتل لا تتزوج بعده أبدا، فأول من أباح الله عزوجل له ان يتزوج بامرأة قتل بعلها داود عليه السلام، فتزوج بامرأة أوريا لما قتل و انقضت عدتها. فذلك الذي شق علي الناس من قبل أوريا. تفسیر نور الثقلین، عروسی حویزی ج ۴، ص: ۴۴۵، حدیث ۲۰

وَأَهْدِنَا إِلَى: هدایت به معنای «ارائه طریق» است، زیرا با «إلى» متعدی شده است، پس داوود قاضی تحکیم بوده است.

نَعَجَةٌ: گوسفند ماده یا گوساله وحشی ماده.

أَكْفَلْنِيهَا: واگذار کن به من.

وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ: در سخن گفتن بر من غلبه کرده.

ترک اولی حضرت داوود (علیه السلام) در همین جا اتفاق افتاد. زیرا قبل از شنیدن سخنان طرف دیگر دعوا، حکم را صادر کرد. پاسخ ما این است که:

اولاً- حضرت داوود (علیه السلام) گناهی به معنای «فعل حرام» یا «ترک واجب» انجام نداده است. آنچه اتفاق افتاد عجله کردن در مقام قضاوت بوده، که این برخلاف آداب قضاوت است.

ثانیاً- اصلاً قضاوت رسمی نبوده است، بلکه صرفاً نوعی مشاوره دادن و قضاوت تحکیمی بود.^{۱۳۵}

۸. پیامبر اسلام ﷺ

شبهه اول

طبق نصّ صریح آیات آغازین سوره فتح، پیامبر ﷺ دست کم دوبار مرتکب گناه شده‌اند. «ذنب ماتقدم» و «ذنب ماتأخر». ولی خداوند او را بخشیده است. پس با توجه به قرآن نمی‌توان به عصمت پیامبر ﷺ قائل شد.

پاسخ:

سخن مستدلّ تناسبی با مدعایش ندارد. وی می‌گوید در این آیه دست کم دو گناه به پیامبر ﷺ نسبت داده شده که مورد مغفرت قرار گرفته است، ولی ثابت نمی‌شود که این دو گناه «ذنب تشریحی» بوده یا نه؟ زیرا قبلاً گفته شد که سه نوع ذنب داریم:

۱. ذنب تشریحی: مانند «ترک واجب» و «فعل حرام» که منافی «عصمت» است.

۲. ذنب اخلاقی: مانند «ترک مستحب» و «فعل مکروه» که منافی «عصمت» نیست.

۳. ذنب مقام محبت: مانند عدم توجه به محبوب که منافی «عصمت» نیست.^{۱۳۶}

«مغفرت» هم در لغت به معنی «پوشاندن» است^{۱۳۷} که اعم از آمرزش گناه مصطلح است و در مورد پوشاندن آثار هر یک از «ذنب قانونی»، «اخلاقی» و «مقام حب» قابل استفاده است.

۱۳۵- این شبهه را می‌توان این‌گونه پاسخ داد که: این یک قضاوت رسمی نبوده است. یعنی واقعاً حضرت داوود (علیه السلام) نمی‌خواست مال را از کسی بگیرد و به دیگری بدهد. قضاوت در صورتی رسمی است که بخواهد بر اساس آن انتقالی حاصل شود و برای کسی ملکیتی که مورد خصامه و مشاجره است، تثبیت شود. ولی این‌جا این چنین نبود. بلکه فقط یک گفتگوی ساده‌ای بین آن‌ها واقع شد.

راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۴

۱۳۶- آیاتی که دلالت بر ذنب و استغفار دارد به‌طور کلی یک جوابی دارد و آیه اول سوره فتح جوابی مخصوص. اما آیاتی که مطلقاً امر به استغفار دارد، دلالت ندارد بر این که پیامبر اسلام ﷺ مرتکب حرام شرعی شده‌بودند. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرماید: ذنب سه‌گونه تصور می‌شود: (۱) ذنب قانونی: که مخالفتش حرام است. (۲) ذنب اخلاقی: عملی که با مکارم اخلاقی منافات داشته باشد، هرچند از نظر شرعی حرام نباشد. (۳) ذنب مقام محبت: که تخلف از قانون نیست و موجب ردیلت اخلاقی هم نمی‌شود، ولی مقتضای مقام محبت نیست. اقتضای مقام محبت این است که محبت نسبت به محبوب، کمال انقیاد را داشته باشد و در هیچ حالی از او غفلت نکند. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۷۶

۱۳۷- العَفْرُ: إلباس ما یصونه عن الدّسن. مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، ص: ۶۰۹

اینک به بررسی آیه می‌پردازیم:

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا (الفتح/۱) لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيَتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (الفتح/۲)

پیرامون این آیه، دو تفسیر وجود دارد که بر حسب دو دسته روایاتی است که در این زمینه وجود دارد.

الف) تفسیر اول که روایات بیشتری دارد این آیه را مربوط به «صلح حدیبیه» می‌داند. صاحب «تفسیر نمونه» و «المیزان» این نظر را تأیید می‌کنند.^{۱۳۸}

ب) تفسیر دوم این آیه را به «فتح مکه» تطبیق کردند. روایتی از امام رضا علیه السلام^{۱۳۹} بر آن دلالت دارد. «مجمع البیان»^{۱۴۰} این تفسیر را برگزیده است.

نکته مهم در این آیه این است که «غفران ذنب» علت برای «فتح مبین» قرار داده است. پس باید منظور ذنبی باشد که غفران آن باعث فتحی بدون خونریزی و درگیری شده است. طبق تفسیر امام رضا علیه السلام^{۱۴۱} منظور این است که مشرکین مکه پیامبر صلی الله علیه و آله را به جهت توهین به بت‌های خویش و جنگ‌های متعددی که علیه آن‌ها به راه انداخته بود و کشته‌هایی که در این جنگ‌ها داده بودند، گناه‌کار می‌دانستند. پس چون خداوند این گناهان به اعتقاد آن‌ها را پوشانید، پیامبر صلی الله علیه و آله توانست مکه را بدون خونریزی فتح کند و حتی بت‌های آن‌ها را نیز بشکند و تا دو سال بعد که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، شورش‌های اتفاق نیفتاد.

شبهه دوم

به تصریح آیه ۴۳ سوره توبه، پیامبر صلی الله علیه و آله با اذن ندادن به منافقین برای نیامدن به جهاد در جنگ تبوک، گناه کرد و و سپس خداوند او را بخشید.^{۱۴۲}

پاسخ:

ابتدا آیه را بررسی می‌کنیم، سپس دو جواب ارائه می‌کنیم:

۱۳۸- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص: ۱۹. هم‌چنین علامه طباطبائی می‌فرماید: و المراد بهذا الفتح علي ما تؤيده قرائن الكلام هو ما رزق الله نبيه صلی الله علیه و آله من الفتح في صلح الحدیبیة. المیزان في تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص: ۲۵۲

۱۳۹- فی عیون الأخبار باسناده إلی علی بن محمد بن الجهم قال: حضرت مجلس المؤمن وعنده الرضا علیه السلام فقال له المؤمنون: یا ابن رسول الله أليس من قولك أن الأنبياء معصومون؟ قال: بلي، قال: فأخبرني عن قول الله تعالی: «ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر». قال الرضا علیه السلام: لم يكن أحد عند مشركي مكة أعظم ذنبا من رسول الله صلی الله علیه و آله، لأنهم كانوا يعبدون من دون الله ثلاثمائة وستين صنما، فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة إلی كلمة الاخلاص كبر ذلك عليهم وعظم، وقالوا اجعل الألهة إلیها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملاء منهم ان امشوا واصبروا علي أهتكم ان هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق فلما فتح الله تعالی علي نبيه صلی الله علیه و آله مكة قال له: یا محمد (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) عند مشركي أهل مكة بدعائك إلی توحيد الله فيما تقدم وما تأخر، لان مشركي مكة أسلم بعضهم وخرج بعضهم عن مكة، ومن بقي منهم لم يقدر علي انكار التوحيد عليه، إذا دعا الناس إلیه فصار ذنبه عندهم في ذلك مغفورا بظهوره عليهم فقال المؤمنون: لله درك یا أبا الحسن. نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۴۳

۱۴۰- مرحوم طبرسی چهار وجه برای «فتح» ذکر کرده است. مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۱۶۶

۱۴۱- نورالثقلين، ج ۴، ص ۴۴۳

۱۴۲- در آیه کریمه ابتدا جمله‌ای است که «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ» که ممکن است کسی از این جمله توهّم کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرتکب گناهی شده بودند و خدا عفو فرمود. در جمله دوم می‌فرماید «لِمَ أذْنْتَ لَهُمْ؟». این هم لسان توبیخ و عتاب است و خودش منشأ توهّم عدم عصمت می‌شود.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَّيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ (التوبة/۴۳)
عفا: پوشاند.

لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ: مربوط به جریان جنگ تبوک و تقاضای منافقین از پیامبر ﷺ برای اذن به ترک جهاد است.
لک: به قرینه وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (محمد/۳۰) پیامبر ﷺ منافقین را می‌شناخته است. بنابر این به تعبیر امام رضا علیه السلام این خطاب از باب «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ» می‌باشد.^{۱۴۳} یعنی اگر اذن نمی‌دادی، راستگویان و مؤمنین از منافقین و دروغ‌گویان شناخته می‌شدند.

جواب اول

به قرینه آیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ (النور/۶۲) که قبل از جنگ اُحُد نازل شده بود، پیامبر ﷺ حق داشت که به هرکس می‌خواهد اذن ترک جهاد دهد فَأَذَنَ لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ. لذا پیامبر ﷺ طبق اختیار خودش عمل کرد و گناهی مرتکب نشده است. البته بهتر بود پیامبر ﷺ عطوفت به خرج نمی‌داد تا منافقین نزد مردم رسوا شوند. لذا تنها «ترک اولی» اتفاق افتاد که با «عصمت» منافات ندارد.
مرحوم طبرسی در «مجمع البیان»^{۱۴۴} و شیخ طوسی در «التبیین»^{۱۴۵} این نظر را برگزیده‌اند.

جواب دوم

در این مورد «ترک اولی» هم اتفاق نیفتاد. در صورتی اجازه پیامبر ﷺ «ترک اولی» بود که پیامبر ﷺ به آن‌ها اجازه می‌داد و آن‌ها در جنگ تبوک شرکت می‌کردند. در حالی که چهار آیه بعد می‌فرماید لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا (التوبة/۴۷) یعنی اگر می‌آمدند، فساد می‌کردند. پس بهتر شد نیامدند. و در سه آیه بعد می‌فرماید وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً (التوبة/۴۶) یعنی از این‌که «عُدَّة» آماده نکردند، می‌توان فهمید قصد آمدن نداشتند. بنابر این اصلاً «ترک اولی» نبوده، بلکه «مدح در لسان عتاب» است، یعنی «ای پیامبر! تو چقدر دلسوز و مهربانی که حتی به منافقین اذن می‌دهی تا رسوا نشوند و راستگویان از دروغگویان متمایز نگردند».
علامه طباطبایی در «المیزان» این تفسیر را برگزیده است.^{۱۴۶}

۱۴۳- فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِلَّهِ دُرُكٌ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ» قَالَ الرَّضَا عليه السلام: هَذَا مِمَّا نَزَلَ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ. خَاطَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذَلِكَ نَبِيَّهُ وَ أَرَادَ بِهِ أُمَّتَهُ. عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص: ۲۰۲
۱۴۴- و فی هذا إخبار من الله سبحانه أنه كان الأولي أن يلزمهم الخروج معه حتى إذا لم يخرجوا أظهر نفاقهم، لأنه متي أذن لهم ثم تأخروا لم يعلم أ لِنَفَاقِ كَان تَأْخِرُهُمْ أَمْ لِبَغْيِهِ وَ كَان الَّذِينَ اسْتَأْذَنُوهُ مُنَافِقِينَ. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۵۲
۱۴۵- لأنه متي أذن لهم ثم تأخروا لم يعلم بالنفاق كان تأخرهم أم بغيره. و كان الذين استأذَنُوهُ مُنَافِقِينَ. التبیین فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص: ۲۲۶
۱۴۶- و الآية- كما تري و تقدمت الإشارة إليه- في مقام دعوي ظهور كذبهم و نفاقهم و أنهم مفتضحون بأذني امتحان يمتحنون به، و من مناسبات هذا المقام إلقاء العتاب إلي المخاطب و توبيخه و الإنكار عليه كأنه هو الذي ستر عليهم فضائح أعمالهم و سوء سريرتهم، و هو نوع من العناية الكلامية يتبين به ظهور الأمر و وضوحه لا يراد أزيد من ذلك فهو من أقسام البيان علي طريق: «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ».
فالمراد بالكلام إظهار هذه الدعوي لا الكشف عن تقصير النبي و سوء تدبيره في إحياء أمر الله، و ارتكابه بذلك ذنبا- حاشاه- و أولوية عدم الإذن لهم معناها كون عدم الإذن أنسب لظهور فضيحتهم و أنهم أحق بذلك لما بهم من سوء السريرة و فساد النية لا لأنه كان أولي و أحرى في نفسه و أقرب و أمس بمصلحة الدين. الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص: ۲۸۵

شبهه سوم

پیامبر ﷺ روزی برای احوال‌پرسی به منزل فرزندخوانده‌اش «زیدابن‌حارثه» می‌رود و در آن‌جا «زینب» همسر زید را می‌بیند و عشق پنهانی به وی پیدا می‌کند. سپس از «زید» می‌خواهد او را طلاق دهد تا با وی ازدواج کند. پس از این‌که ابتدا امتناع می‌کند، موافقت می‌نماید و همسرش را طلاق می‌دهد و در نهایت پیامبر ﷺ با «زینب» ازدواج می‌کند.

این جریان در سال پنجم هجری اتفاق افتاده و در تاریخ ثبت شده است. همچنین در قرآن به آن اشاره شده است.

وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ (الأحزاب/۳۷)

پاسخ:

آن‌چه که در تاریخ ثبت شده و در قرآن و روایات نیز بیان شده، آن است که «زید» پسرخوانده پیامبر اسلام ﷺ با وجود مخالفت پیامبر ﷺ از «زینب بنت‌جَحش» طلاق گرفت. سپس در سال پنجم هجری پیامبر ﷺ با «زینب» ازدواج کرد.^{۱۴۷} شواهد تاریخی بر کذب این داستان عبارتند از: نداشتن سند معتبر، اصرار پیامبر ﷺ بر واقع نشدن طلاق، آشنایی پیامبر ﷺ با دختر عمه‌اش «زینب»، و خواستگاری رفتن پیامبر ﷺ برای «زید».

اینک به بررسی آیه مربوطه می‌پردازیم:

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا (الأحزاب/۳۷)

تَقُولُ: فعل مضارع که مفید استمرار است و مقول آن أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ است

لِلَّذِي: «زیدبن حارثه» فرزند خوانده پیامبر ﷺ، برده‌ای بود که خدیجه به پیامبر ﷺ بخشید و پیامبر ﷺ او را آزاد کرد. او به منزل پدرش بازگشت ولی چون به دین اسلام گرویده بود، از سوی پدرش طرد شد. به نزد پیامبر ﷺ بازگشت و پیامبر ﷺ او را به عنوان برده قبول نکرد و در نهایت پسرخوانده پیامبر ﷺ شد.

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ: نعمت هدایت و ایمان.

وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ: آزاد شدن توسط پیامبر ﷺ و پسرخوانده شدن برای پیامبر ﷺ.

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ: این عبارت نشان می‌دهد که داستان مربوطه، جعلی و دروغ است.

۱۴۷- طبق مقررات آن زمان «فرزندخوانده» همانند فرزند نسلی و حقیقی بود و احکام فرزند بر او جاری می‌شد و ارث هم به او می‌رسید و ازدواج با همسر فرزندخوانده را همانند ازدواج با همسر فرزند حقیقی، جایز نمی‌دانستند. در اسلام این سنت باید شکسته می‌شد.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ (الأحزاب/۵) آن‌ها (پسرخواندگان) را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است. برای این سنت شکنی، حکمت الهی اقتضاء می‌کرد که خود پیامبر اکرم ﷺ درباره فرزندخوانده خود این سن را بشکنند، تا این‌که در میان امت قطعیت پیدا کند و استمرار آن سنت جاهلی از بین برود. راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۸۴

وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ: به قرینه روایت امام رضا علیه السلام مربوط به آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله اسم همسران دنیایی اش را در جریان یکی از معراج‌هایش دیده بود و نام «زینب» در آن بود. درحالی‌که «زینب» در آن زمان همسر زید بود. و پیامبر صلی الله علیه و آله این جریان را از دید مردم مخفی کرد تا خداوند زمان این ازدواج را برساند.^{۱۴۸}

وَتَخَشَى النَّاسَ: در این عبارت دو احتمال است:

احتمال اول: پیامبر صلی الله علیه و آله از سخنان مرم ترسیده ولی صرف ترس منافی «عصمت» نیست، بلکه صرفاً «ترک‌اولی» است. یعنی بهتر بود نمی‌ترسید.^{۱۴۹}

احتمال دوم: به قرینه آیه الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ (الأحزاب/۳۹) که قطعاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مصادیق آن است، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ترس از چیزی داشته باشد، در نهایت باید به ترس از خدا برگردد. و روشن است که چنین ترسی قبیح نیست تا این‌که «ترک‌اولی» باشد. لذا لسان آیه «مدح در قالب عتاب» است.^{۱۵۰}

زَوْجَانِكَمَا: سخن «زینب» خطاب به دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که: «خدا، مرا به تزویج پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد.»^{۱۵۱}

أَدْعِيائِهِمْ: در دو معنی به کار می‌رود. یکی «پسرخوانده» و دیگری «زنزاده»^{۱۵۲}

وَطَرًا: یعنی طلاق داد.^{۱۵۳}

شبهه چهارم

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حلال خدا را حرام می‌کرد، و قرآن نیز به این مطلب تصریح کرده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ (التحریم/۱)

تا آن‌جا که انگیزه پیامبر صلی الله علیه و آله بر این اقدامات، کسب رضایت همسرانش بوده است.

تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ (التحریم/۱)

و واضح است که تحریم حلال خدا، «ذنب قانونی» و منافی «عصمت» است.

۱۴۸- قيل: إن الذي أخفاه في نفسه هو أن الله سبحانه أعلمه أنها ستكون من أزواجه، و أن زيدا سيطلقها، فلما جاء زيد و قال له: أريد أن أطلق زينب. قال له: «أُسيكُ عليكِ زَوْجِكُ». فقال سبحانه: لِمَ قَلتِ «أُسيكُ عليكِ زَوْجِكُ» و قد أعلمتِكِ أنها ستكون من أزواجِكِ؟

نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۸۲، حدیث ۱۳۲

۱۴۹- قيل: كان النبي صلی الله علیه و آله يريد أن يتزوج بها إذا فارقها. ولكنه عزم أن لا يتزوجها، مخافة أن يطعنوا عليه. فأنزل الله هذه الآية كيلا يمتنع عن فعل المباح خشية الناس. و لم يرد بقوله: «وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ» خشية التقوى، لأنه صلی الله علیه و آله كان يتقى الله حق تقاته، و يخشاه فيما يجب أن يخشى فيه، و

لكنه أراد خشية الإستحياء، لأن الحياء كان غالباً على شيمته الكريمة صلی الله علیه و آله. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۱۶۳

۱۵۰- ذیل الآيات أعنى قوله: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» دليل علي أن خشية صلی الله علیه و آله الناس لم تكن خشية علي نفسه بل كان خشية في الله فأخفي في نفسه ما أخفاه استشعاراً منه أنه لو أظهره عابه الناس و طعن فيه بعض من في قلبه مرض فأتى ذلك أثراً سيئاً في إيمان العامة، و هذا الخوف، كما تري ليس خوفاً مذموماً، بل خوف في الله هو في الحقيقة خوف من الله سبحانه.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۲۲

۱۵۱- أن زينب كانت تفتخر علي سائر نساء النبي صلی الله علیه و آله و تقول: «زَوْجِنِي اللَّهُ مِنَ النَّبِيِّ وَ أَتَنُّ إِنَّمَا زَوْجِكُنْ أَوْلِيَاؤُكُنْ». مجمع البيان في تفسير القرآن،

ج ۸، ص: ۵۶۵

۱۵۲- اللَّعِي: أ المُبْتَنِي الذي تَبَّنَاهُ رجلٌ فدعاه ابنه و نسبة إلي غيره (پسرخوانده). (ب) المنسوب إلي غير أبيه (زنزاده). لسان العرب، ج ۱۴، ص: ۲۶۱

۱۵۳- والوطر: الأرب و الحاجة و قضاء الشهوة. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۱۶۰

پاسخ:

باید توجه نمود که منظور از «لَمْ تُحَرِّمْ مَا أَحَلَّ اللَّهُ» تحریم تشریعی است یا تحریم شخصی؟

یعنی آیا پیامبر ﷺ چیزی را به عنوان «حرام» به مردم معرفی کرده در حالی که در واقع «حلال» بوده؛ یا خود را از بهره‌مندی از امر حلالی محروم کرده است. آنچه منافی «عصمت» است «تحریم تشریعی» است و به قرینه شأن نزول آیه و هم چنین آیات مشابه مانند: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (الحاقة/۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (الحاقة/۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (الحاقة/۴۶)»^{۱۵۴} تحریم مزبور در آیه «تحریم شخصی» است. یعنی پیامبر ﷺ خود را از بهره‌مندی از امر مباحی محروم ساخته است و چنین چیزی منافی «عصمت» نیست.^{۱۵۵} شأن نزول آیه در روایات شیعه و اهل سنت متفاوت است.

در روایات عامه: پیامبر ﷺ در منزل «زینب بنت جحش» بود. «زینب» برای پیامبر ﷺ شربتی از عسل آماده کرد. پیامبر ﷺ آن شربت را تناول نمود. سپس به منزل «حفصه» و «عایشه» وارد شد و در آنجا «حفصه» و «عایشه» به پیامبر ﷺ گفتند که: «دهانت بدبو است و بوی صمغ مغایر می‌دهد». پیامبر ﷺ قسم خوردند که دیگر شربت عسل ننوشند.^{۱۵۶}

در روایات امامیه: پیامبر ﷺ نزد کنیزش «ماریه قبطیه» استراحت کرد. «حفصه» و «عایشه» وارد شدند و با دیدن آن صحنه شروع به پرخاشگری کردند و سر و صدای آن‌ها بلند شد. پیامبر ﷺ برای آرام کردن آن‌دو قسم خورد که دیگر نزد «ماریه قبطیه» استراحت نکند.^{۱۵۷}

طبق هر دو شأن نزول، تحریم مزبور «شخصی» بوده است. از این‌جا به بعد، مفسرین دو بیان دارند:

الف. بیان مرحوم طبرسی: حداکثر چیزی که از آیه استفاده می‌شود، این است که پیامبر ﷺ خود را از بهره‌گیری از امر مباحی محروم ساخته، و بهتر بود محروم نمی‌کرد. لذا «ترک اولی» است و نه منافی «عصمت».^{۱۵۸}

ب. بیان علامه طباطبائی: حتی «ترک اولی» هم اتفاق نیفتاده، زیرا «ترک اولی» در صورتی معنا دارد که انجام آن کار «بد» بوده ولی «حرام» نباشد، ولی در این‌جا عمل پیامبر ﷺ «بد» هم نبوده بلکه از نهایت دلسوزی برای دین

۱۵۴- اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم (حاقة/۴۴ تا ۴۶)

۱۵۵- آن‌چه که پیامبر اکرم ﷺ تحریم فرموده بودند مربوط به تشریح نبود، یعنی چیزی را که خدا حلال کرده بود، ایشان حکم به حرمتش نکرده بودند. به شهادت آیه بعدی که می‌فرماید «فَدَفَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةَ أَيْمَانِكُمْ» (التحریم/۲). این «تحله» در مقابل آن «تحریم» است. در مقابل آن تحریمی که شما کردی، خدا لازم کرد که تحله کنی. یعنی آن‌چه را بر خود منع کرده بودی، منع را برداری. از نسبت دادن «تحله» به «ایمان» معلوم می‌شود که تحریم به وسیله قسم خوردن انجام گرفته است. پیامبر به واسطه «قسم» چیزی را بر خود حرام کردند نه به عنوان «وضع قانون».

راه و راهنماشناسی، آیه الله مصباح یزدی، ص ۱۹۱

۱۵۶- و فی الدر المنثور، أخرج ابن المنذر و ابن أبي حاتم و الطبرانی و ابن مردويه بسند صحيح عن ابن عباس قال: كان رسول الله ﷺ يشرب من شراب- عند سودة من العسل- فدخل علي عائشة فقالت: إني أجد منك ريحا، فدخل علي حفصة فقالت: إني أجد منك ريحا- فقال: أراه من شراب شربته عند سودة- و الله لا أشربه، فأنزل الله: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» الآية. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۳۷

۱۵۷- فی تفسیر القمی، یاسناده عن ابن سيار عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ- تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» قال: اطلعت عائشة و حفصة علي النبي ﷺ و هو مع مارية. فقال النبي ﷺ: و الله لا أقربها. فأمر الله أن يكفر بها عن يمينه.

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۳۷

۱۵۸- و ليس في هذا دلالة علي وقوع ذنب منه صغيرا أو كبيرا لأن تحریم الرجل بعض نسائه أو بعض الملاذ لسبب أو لغير سبب ليس بقیح و لا داخلا في جملة الذنوب و لا يمتنع أن يكون خرج هذا القول مخرج التوجع له ﷺ إذا بالغ في إرضاء أزواجه و تحمل في ذلك المشقة و لو أن إنسانا أرضي بعض نسائه بتطبيق بعضهن لجاز أن يقال له لم فعلت ذلك و تحملت فيه المشقة و إن كان لم يفعل قبيحا و لو قلنا إنه عوتب علي ذلك لأن

ترك التحريم كان أفضل من فعله. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱۰، ص: ۴۷۲

خدا و ایمان مردم ناشی می‌شود، لذا همانند آیه طه(طه/۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (طه/۲) می‌گردد. پس این آیه «مدح در لسان عتاب» است.^{۱۵۹}

اینک به بررسی آیه می‌پردازیم:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (التحریم/۱)

یا ایها النَّبِيُّ: چون خطاب مربوط به رسالت نبوده از تعبیر «یا ایها النَّبِيُّ» استفاده شده به جای «یا ایها الرسول»

لِمَ تُحَرِّمُ: محروم کردن خود از امر حلالی که همان تحریم شخصی است به قرینه شأن نزول آیه.

مَا أَحَلَّ: قسم به اجتناب از «ماریه قبطیه» یا قسم به اجتناب از «نوشیدن شربت عسل» به دلیل اختلاف در شأن

نزول.

تَبَتَّغِي: بدل از «لِمَ تُحَرِّمُ»

غَفُورٌ: پوشاندن آثار بد.

رَحِيمٌ: مهربان است. نمی‌خواهد تو در زحمت باشی.

شبهه پنجم

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (الحج/۵۲)

طبق آیه فوق هرگاه هر پیامبری به تلاوت وحی الهی می‌پرداخت، شیطان در تلاوت وی مطالبی القاء می‌کرده، سپس خداوند القائات شیطان را جابه‌جا می‌کرد

این شبهه در صورتی است که «تَمَنَّى» و «أُمْنِيَّتِهِ» به معنای «تلاوت کردن» و «يَنْسَخُ» به معنای «تغییر دادن» و «جابه‌جانمودن» باشد. علاوه بر این که از شأن نزول آیه نیز استفاده کرده‌اند که معروف به «افسانه غرانیق^{۱۶۰}» معروف می‌باشد.

شأن نزول (افسانه غرانیق): پیامبر خدا ﷺ در مکه مشغول خواندن سوره نجم بود، چون به آیاتی که نام بت‌های مشرکان در آن بود رسید، اَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ (النجم/۱۹) وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى (النجم/۲۰) در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت:

۱۵۹- و قوله: «لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» المراد بالتحریم التمسبب إلي الحرمة بالحلف علي ما تدل عليه الآية التالية فإن ظاهر قوله: «قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحْلَةً أَيْمَانَكُمْ» إِنْ، إنه ﷺ حلف علي ذلك و من شأن اليمين أن يوجب عروض الوجوب إن كان الحلف علي الفعل و الحرمة إن كان الحلف علي الترك، و إذ كان ﷺ حلف علي ترك ما أحل الله له فقد حرم ما أحل الله له بالحلف.

و ليس المراد بالتحریم تشريعه (ص) علي نفسه الحرمة فيما شرع الله له فيه الحلية فليس له ذلك.

و قوله: «تَبَتَّغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» أى تطلب بالتحریم رضاهن بدل من تُحَرِّمُ إِنْ، أو حال من فاعله، و الجملة قرينة علي أن العتاب بالحقيقة متوجه إليهن، و يؤيده قوله خطابا لهما: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» إِنْ، مع قوله فيه: «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۹، ص: ۳۳۰

۱۶۰- غرانیق جمع «غُرُنُوق» و نوعی پرنده‌ای آبی است که به رنگ‌های سفید و سیاه مشاهده می‌شود. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۴۱ (به نقل از

تلك الغرائق العلي، و ان شفاعتهن لترتجي!

این‌ها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آن‌ها امید شفاعت است!

در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد ﷺ تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود. در این هنگام پیامبر ﷺ سجده کرد و آن‌ها هم سجده کردند. جبرئیل نازل شد و به پیامبر ﷺ اخطار کرد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود. در این موقع آیات مورد بحث و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ ... نازل گردید و به پیامبر ﷺ و مؤمنان هشدار داد و بیان کرد که القاء وساوس شیطانی، مختص به پیامبر اسلام ﷺ نیست.^{۱۶۱}

از میان علمای اهل سنت «سیوطی» و «ابن حجر عسقلانی» این شأن نزول را پذیرفته‌اند و آن‌را به «ابن عباس» نسبت داده‌اند.^{۱۶۲}

این شبهه از دو جهت از سایر شبهات عصمت مهمتر است: یکی اینکه همه رسولان و انبیاء را شامل می‌شود، زیرا فرمود: مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ

و دوم این‌که عصمت در مقام تبلیغ وحی را رد می‌کند ولی سایر شبهات، منافی عصمت در مقام عمل بودند.

پاسخ:

۱. ترجمه‌ای که مستشکل از آیه ارائه کرده است، مورد قبول نیست. «تَمَنَّى» و «أُمْنِيَّتِهِ» به معنای «تلاوت کردن» نیست^{۱۶۳} و «يُنْسَخُ» به معنای «تغییر دادن» و «جابه‌جانمودن» نمی‌باشد. دلیلی که برای استعمال «تَمَنَّى» به معنای «تلاوت» آورده‌اند، یک بیت شعر عربی است.^{۱۶۴} در حالیکه علی‌الغرض در آن مورد نیز «تَمَنَّى» به معنای «تلاوت» باشد، قطعاً ظهور در این معنا ندارد، زیرا منشأ ظهور «کثرت استعمال» است که آن، در این‌جا متفی است. بنابر این ظهور «تَمَنَّى» در «آرزو کردن» و «أُمْنِيَّتِهِ» در «آرزو»^{۱۶۵} و «يُنْسَخُ» در «زائل کردن» و «محو کردن» است. لذا ترجمه صحیح آیه این چنین است:

«تمامی پیامبران زمانی که چیزی را آرزو می‌کنند، شیطان در طرح و برنامه آن‌ها دخالت می‌کند تا جلوی تحقق آن آرزو را بگیرد، ولی خداوند القائنات شیطان را زائل می‌کند و در نهایت آیه الهی، مستحکم و محقق می‌شود.»^{۱۶۶}

۱۶۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۴۱

۱۶۲- تفسیر الجلالین، جلال‌الدین سیوطی، ص: ۳۴۱

۱۶۳- مهم این است که «تمنی» و «امنیه» کمتر به معنی «تلاوت» آمده تا آن‌جا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است.

تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۴۰

۱۶۴- قال حسان بن ثابت: تمنی کتاب الله أول ليلة ××× و آخره لاقی حمام المقادر. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص: ۱۴۵

۱۶۵- التمنی تقدیر الإنسان وجود ما یحبه سواء كان ممكنا أو ممتنعا کتمنی الفقیر أن یكون غنيا و من لا ولد له أن یكون ذا ولد، و تمنی الإنسان أن یكون له بقاء لا فناء معه و أن یكون له جناحان یطیر بهما، و یسمی صورته الخیالیة التي یلتذ بها أمنيّة، و الأصل فی معناه المنی. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۹۰

۱۶۶- و معنی الآیة علی أول المعنیین و هو کون التمنی هو تمنی القلب: و ما أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى وَ قَدَرْتُ بِمَنْ يَتَمَنَّى مِنْ تَوَافِقِ الْأَسْبَابِ عَلَيَّ تَقَدَّمَ دِينَهُ وَ إِقْبَالَ النَّاسِ عَلَيْهِ وَ إِيْمَانَهُمْ بِهِ أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ وَ دَخَلَ فِيهَا بَوْسُوسَةَ النَّاسِ وَ تَهْيِيجَ الظَّالِمِينَ وَ إِغْرَاءَ الْمُفْسِدِينَ فَأَفْسَدَ الْأَمْرَ عَلَيَّ ذَلِكَ الرَّسُولُ أَوْ النَّبِيُّ وَ أَبْطَلَ سَعِيَهُ فَيُنْسَخُ اللَّهُ وَ يَزِيلُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانَ ثُمَّ يَحْكُمُ اللَّهُ آيَاتِهِ بِإِنجَاحِ سَعَى الرَّسُولِ أَوْ النَّبِيِّ وَ إِظْهَارِ الْحَقِّ وَ اللَّهِ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۳۹۱

۲. اساساً شأن نزول غرانیق، مجعول و ساختگی است و انتساب آن به «ابن عباس» جعلی است. طبق رجال شیعه این مطلب مسلم است؛^{۱۶۷} و طبق رجال اهل سنت نیز بسیاری از علمای عامه، این شأن نزول را جعلی دانسته‌اند.^{۱۶۸} محمد بن اسحاق آن را از مجعولات زنادقه می‌داند.^{۱۶۹}

۳. مضمونی که در این شأن نزول آمده است، مخالف صریح قرآن است. لذا به مقتضای روایاتی همانند:

«مَا لَمْ يُوَافِقْ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ زُخْرَفٌ» یا «وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»^{۱۷۰}

از درجه اعتبار ساقط است. وجه مخالفت این شأن نزول با قرآن، عبارت است از:

(الف) طبق آیه وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (النجم/۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (النجم/۴) پیامبر ﷺ چیزی جز وحی بر زبانش جاری نمی‌شود، در حالی که طبق این شأن نزول، نطق به القائات شیطانی به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است.^{۱۷۱}

(ب) قرآن درباره شیطان می‌گوید وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي (الإبراهيم/۲۲)، بنابر این شیطان صرفاً قدرت بر وعده دادن دارد، نه قدرت بر تصرف و القاء در وحی الهی.

(ج) قرآن صریحاً می‌فرماید که شیطان از اغوا و فریب دادن «مخْلِصِينَ» مأیوس است وَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (۳۹) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ (۴۰) و به اجماع همه مسلمین، پیامبر اسلام ﷺ از «مخْلِصِينَ» است. در حالی که طبق این شأن نزول، پیامبر ﷺ فریفته اغوای شیطان شده است.

۷. عصمت در غیر انبیاء ﷺ

منظور از «عصمت» تنها ترک گناه نیست. عصمت مورد بحث از باب «ملکه» است، نه صرف انجام ندادن گناه. زیرا اولاً- باید انسان مکلفی باشد که تکلیف نسبت به او تنجز پیدا کرده باشد. لذا اطلاق «عصمت» بر «طفل» هر چند در لغت مسامحتاً معصوم خوانده می‌شود، ولی معصوم به اصطلاح مورد بحث نیست. ثانیاً- در هر شرایطی قرار بگیرد، گناه از او سر نزند، چه شرایط عادی و چه شرایط استثنائی. پس می‌توانیم «عصمت» را این‌گونه تعریف کنیم:

«ملکه‌ای است در نفس انسان که در هر شرایطی، آدمی را از گناه حفظ می‌کند».

۱۶۷- در کتب تفسیری شیعه، شأن نزول دیگری برای این آیه ذکر شده است:

أما الخاصة فإنهم رَوَوْا عن أبي عبد الله عليه السلام: «أن رسول الله ﷺ أصابته خصاصة، فجاء إلي رجل من الأنصار، فقال له: هل عندك من طعام؟ فقال: نعم، يا رسول الله ﷺ. و ذبح له عناقا، و شواه، فلما أدناه منه تمنى رسول الله ﷺ أن يكون معه علي و فاطمة و الحسن، و الحسين عليه السلام. فجاء أبو بكر و عمر، ثم جاء علي عليه السلام بعدهما، فأنزل الله في ذلك: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ» و لا محدث «إِلَّا إِذَا تَمَنَّى الْقَيِّ السَّيْطَانُ فِي أُمَّتِيهِ» يعني فلانا و فلانا «فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ» يعني لما جاء علي عليه السلام بعدهما «ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ» يعني بنصرة أمير المؤمنين عليه السلام. تفسير القمي، علي بن ابراهيم قمي، ج ۲، ص: ۸۵

۱۶۸- هذا رواية عامة المفسرين الظاهريين، أما أهل التحقيق فقد قالوا هذه الرواية باطلة موضوعة و احتجوا عليه بالقرآن و السنة و المعقول. مفاتيح الغيب، فخر رازي، ج ۲۳، ص: ۲۳۷

تبين من الكلام السابق في سبب النزول أن قصة الغرانيق موضوعة مكذوبة وضعها الزنادقة، لذا يجب تفسير الآيات علي نحو آخر. التفسير المنير، زحيلي وهبة بن مصطفى، ج ۱۷، ص: ۲۴۹

۱۶۹- روی عن محمد بن إسحاق بن خزيمة أنه سئل عن هذه القصة فقال هذا وضع من الزنادقة. مفاتيح الغيب، فخر رازي، ج ۲۳، ص: ۲۳۷

۱۷۰- هر دو روایت: الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۹

۱۷۱- آیات آغاز سوره نجم صریحاً این خرافات را ابطال می‌کند آنجا که می‌گوید «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید آنچه می‌گوید تنها وحی الهی است. این آیه با افسانه فوق چگونگی سازگار است؟ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص: ۱۴۲

حال سؤال این است: آیا «عصمت» مخصوص انبیاء می‌باشد یا ممکن است غیر از آنان، کسانی معصوم باشند؟ برای پاسخ به این سؤال در دو مقام «ثبوت» و «اثبات» بحث می‌کنیم:

در مقام ثبوت طبق آیات قرآن هرکسی که به مقام «مخلصین» برسد، «معصوم» است و دلیلی بر انحصار «مخلصین» در انبیاء وجود ندارد. البته بین عصمت پیامبران علیهم‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام با عصمت انسان‌های دیگر دو تفاوت مهم وجود دارد:

۱. عصمت پیامبران علیهم‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام تضمین شده است، یعنی خداوند تضمین کرده است که عصمت آنان تا پایان عمر موجود است. ولی درباره سایرین، چنین تضمینی ارائه نشده است.
 ۲. به اجماع شیعه عصمت پیامبران علیهم‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام از بدو تولد وجود دارد، نه این‌که پس از سپری کردن مراحل سیروسلوک به این مقام دست یابند.
- در مقام اثبات** در قرآن از عصمت حضرت مریم علیها‌السلام و عصمت اهل بیت علیهم‌السلام سخن به میان آمده است. پس انسان‌هایی غیر از پیامبران نیز واجد ملکه «عصمت» می‌باشند.

۱. عصمت حضرت مریم علیها‌السلام

آیه‌ای که بر عصمت حضرت مریم علیها‌السلام دلالت می‌کند را بررسی می‌کنیم:

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ (آل عمران/۴۲)

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ: نَشَان‌دهنده مقام «تحدیث» حضرت مریم علیها‌السلام است که «مُحَدَّثَةٌ» بوده است و فرشتگان با ایشان صحبت می‌کردند.^{۱۷۳} حضرت زهرا علیها‌السلام هم از چنین مقامی برخوردار بودند.^{۱۷۳}

مَرِيْمٌ: واژه مریم به معنای «خدمتکار» و «عابد» است.

اصْطَفَاكِ: به معنای «انتخاب شدن» است و با حرف جرّ متعدی نمی‌شود.^{۱۷۴}

طَهَّرَكِ: اطلاق طَهَّرَكِ می‌فهماند که مریم علیها‌السلام از هر آلودگی پاک و مبرا بوده و چون گناه نوعی آلودگی است، عصمت حضرت مریم علیها‌السلام ثابت می‌شود.^{۱۷۵}

وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ: به معنای «تقدّم یافتن» و «برتر شدن» که متعدی به حرف جرّ می‌شود.^{۱۷۶}

سؤال: این آیه چگونه با عقیده شیعیان که می‌گویند حضرت زهرا علیها‌السلام «سیدة نساء العالمین» است، قابل جمع می‌باشد؟

پاسخ: حضرت مریم علیها‌السلام «سیدة» زمان خودش است ولی حضرت زهرا علیها‌السلام «سیدة» همه زمان‌ها می‌باشد. «الف و لام» در الْعَالَمِينَ عهد حضوری است. روایتی از امام صادق علیه‌السلام هم بر این مطلب وجود دارد.^{۱۷۷}

۱۷۲- و فی الآیة دلیل علی کون مریم علیها‌السلام محدثة تکلمها الملائكة و هی تسمع کلامهم. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۸

۱۷۳- إِنَّمَا سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ علیها‌السلام مُحَدَّثَةً لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ كَانَتْ تَهَيِّطُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُنَادِيهَا كَمَا تُنَادِي مَرِيْمَ بِنْتِ عِمْرَانَ. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۸۲

۱۷۴- فاصطفاها ای اختارها. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص: ۳۳۶

۱۷۵- و تطهیرها اعتصامها بعصمة الله فهی مصطفاة معصومة. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۸

۱۷۶- الاصطفاء متعدی بعلي یفید معنی التقدّم. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص: ۱۸۹

۱۷۷- ان مریم کانت سیدة نساء عالمیها، و ان الله عز و جل جعلک سیدة نساء عالمک و عالمها، و سیدة نساء الأولین و الآخرین. تفسیر نور الثقلین،

۲. عصمت امامان (علیهم السلام)

برای عصمت امامان (علیهم السلام) به این آیه استدلال کرده‌اند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ (النساء/۵۹)

در این آیه کلمه «أَطِيعُوا» دو بار تکرار شده، یکبار نسبت به «خداوند» و یکبار هم برای «رسول» و «اولی الامر». این تکرار نشان می‌دهد که اطاعت از «خداوند» با اطاعت از «رسول» و «اولی الامر» متفاوت است. هم‌چنین نشان می‌دهد که سنخ اطاعت مطرح درباره «رسول» و «اولی الامر» یکسان است.

با بررسی سایر آیات و روایات مرتبط معلوم می‌شود که اطاعت از «خداوند» یعنی پیروی از فرامینی که خداوند از طُرُق مختلف به ما ابلاغ کرده است. (اطاعت بالذات)

ولی اطاعت از «رسول» و «اولی الامر» بالذات نیست، بلکه به تبع اطاعت از فرامین الهی است. لذا «أَطِيعُوا» در «أَطِيعُوا اللَّهَ» با «أَطِيعُوا» در «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» تفاوت دارد.

حیثیت‌های مختلف اطاعت از «رسول» و «اولی الامر» عبارت است از:

۱. حیثیت رسالت: اخبار رسول از خداوند.^{۱۷۸}
۲. حیثیت حاکمیت: انشاء رسول در موارد اختلاف.^{۱۷۹}
۳. حیثیت قضاوت: انشاء رسول در موارد تنازع برای رفع نزاع.^{۱۸۰}

چگونگی استدلال به آیه بر عصمت امامان (علیهم السلام)

امر «أَطِيعُوا» به صورت مطلق آمده یعنی از مخاطب خواسته است در تمامی موارد از دستورات «خدا»، «رسول» و «اولی الامر» اطاعت کنند.

عطف و اقتران «اولی الامر» به «رسول» نشان می‌دهد که همان کیفیتی که در اطاعت «رسول» مطرح است که (اطاعت مطلق)، در اطاعت «اولی الامر» نیز مطرح است، پس «اولی الامر» باید معصوم باشند. زیرا اگر اینان کسانی بودند که مصون از معصیت نبودند و احتمال این‌که امر و نهی آن‌ها به معصیت تعلق بگیرد وجود داشت، در این صورت صحیح نبود که هم اطاعت خدا واجب شود و هم اطاعت ایشان.

مفسرین و متکلمین شیعه با همین استدلال، سایر تفاسیر «اولی الامر» که از سوی متکلمین عامه مطرح می‌شود را رد می‌کنند. عامه نظریات متعددی درباره «اولی الامر» دارند، که به سه مورد اشاره می‌شود:

۱. «اولی الامر» به معنای لغوی خود است، یعنی «صاحبان دستور». لذا تمامی زمامداران را شامل می‌شود.
۲. «اولی الامر» به معنای لغوی خود است، یعنی «صاحبان دستور مشروع» که خلفای اربعه را شامل می‌شود.
۳. «اولی الامر» یعنی «صاحبان خرد» که همان «اهل حل و عقد» می‌باشند. لذا اطاعت از «اولی الامر» یعنی اطاعت از «اجماع».^{۱۸۱}

۱۷۸- وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (الحشر/۷)

۱۷۹- النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ (الأحزاب/۶)

۱۸۰- فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلَّمُوا تَسْلِيمًا (النساء/۶۵)

۱۸۱- إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ (النساء/۱۰۵)

۱۸۱- ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۴۳۵

شیعیان این تفاسیر را این گونه ردّ می‌کنند که به مقتضای اطلاق «أَطِيعُوا» و اقتران «اولی الامر» با «رسول»، «اولی الامر» باید معصوم باشند، در حالی که زمامداران، خلفای اربعه، صاحبان خرد و ... معصوم نمی‌باشند. زیرا از نظر عامّه، فقط رسول الله ﷺ معصوم است.

رشید رضا در «المنار» در دفاع از دیدگاه عامّه اشکالی بر شیعه وارد کرده است که اطلاق «أَطِيعُوا» ملازم با عصمت «اولی الامر» نیست، زیرا این اطلاق با قید منفصلی همانند «لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق»^{۱۸۲} تقیید می‌خورد.

به رشیدرضا این گونه پاسخ می‌دهیم:

اول: این گونه نیست که هر عامی را بتوان تخصیص زد یا هر مطلق را بتوان تقیید زد، «تخصیص» و «تقیید» در صورتی است که ظهور «خاص» و «مقیّد»، اقوی از «عام» و «مطلق» باشد. لذا در مواردی که ظهور «عام» و «مطلق» قوی تر یا مساوی است، مثلاً کلام نصّ در «عموم» است، گفته‌اند «عام» آبی از تخصیص است. در آیه مورد بحث «اولی الامر» بر «رسول» عطف شده و یک «أَطِيعُوا» بر هر دو اطلاق شده، که این می‌فهماند سنخیت اطاعت از هر دو یکسان است. و با توجه به این که در آیات دیگر، سنخ اطاعت «رسول» بیان شده است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ (النساء/ ۶۴)

در نتیجه اظهارت برای روایت مورد سخن (قید منفصل) نسبت به آیه (مطلق) فهمیده نمی‌شود تا «مقیّد» آن باشد. دوم: طبق روایات فراوانی که هم «شیعه» و هم «اهل سنت» نقل کرده‌اند، «اولی الامر» منحصر در ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشد. این روایات، تفاسیر مزبور را ابطال می‌کند.^{۱۸۳}

سوم: روش قرآن آن است که اگر به امور مهمّه، امر کند، در صورتی که «مخصّص» یا «مقیّدی» داشته باشد، در همان مقام ذکر می‌کند؛ مانند امر به اطاعت از والدین که بلافاصله بعد از آن می‌فرماید وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا (العنکبوت/ ۸). در حالی که در آیه «اولی الامر» چنین «مقیّدی» وجود ندارد.^{۱۸۴}

۱۸۲- لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ بِطَاعَةِ الْمَخْلُوقِ وَ مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ. عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ۲، ص: ۴۳

۱۸۳- و باسناده الي جابر بن عبد الله الأنصاري قال: لما انزل الله عز و جل علي نبيه محمد صلي الله عليه و آله «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قلت يا رسول الله عرفنا الله و رسوله فمن أولوا الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ فقال عليه السلام هم خلفائي يا جابر و أئمة المسلمين من بعدى، أو لهم علي بن ابي طالب ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر و سدرکه يا جابر فاذا لقيته فاقراه مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسي بن جعفر، ثم علي بن موسي، ثم محمد بن علي، ثم علي بن محمد، ثم الحسن بن علي، ثم سمی و كنيى حجة الله فى أرضه و بقیته فى عباده ابن الحسن بن علي، ذاك الذى يفتح الله تعالى ذكره علي يديه مشارق الأرض و مغاربها. تفسير نور الثقلين، ج ۱، ص: ۴۹۹

۱۸۴- فالآية تدل علي افتراض طاعة أولی الامر هؤلاء، و لم تقیده بقید و لا شرط، و ليس فى الآيات القرآنية ما يقید الآية فى مدلولها حتي يعود معني قوله «وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» إلي مثل قولنا: و أطيعوا أولی الامر منكم فيما لم يأمروا بمعصية أو لم تعلموا بخطئهم فإن أمرهم بمعصية فلا طاعة عليكم، و إن علمتم خطأهم فقوموهم بالرد إلي الكتاب و السنة فما هذا معني قوله: وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

مع أن الله سبحانه أبان ما هو أوضح من هذا القید فيما هو دون هذه الطاعة المفترضة كقوله فى الوالدين: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا الآية: «العنکبوت: ۸» فما باله لم يظهر شيئاً من هذه القيود فى آية تشمل علي أس أساس الدين، و إليها تنتهى عامة أعراق السعادة الإنسانية. الميزان فى تفسير القرآن، ج ۴، ص: ۳۹۱

۳. عصمت خمسه طیبه علیهم السلام

برای عصمت خمسه طیبه علیهم السلام به این آیه استدلال شده است:

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (الأحزاب/ ۳۳)
 إِنَّمَا: ادات حصر برای حصر «اراده تطهیر» در «اهل بیت علیهم السلام»^{۱۸۵}

یرید: منظور «اراده تکوینی» است، به دلیل محصور شدن آن به اهل بیت علیهم السلام. زیرا اراده تشریحی تطهیر «عام» است و اختصاص به اهل بیت علیهم السلام ندارد.^{۱۸۶}

الرِّجْسَ: پلیدی و آلودگی اعم از ظاهری و باطنی، لذا همه گناهان را شامل می شود.^{۱۸۷}

أَهْلَ الْبَيْتِ: طبق روایات شیعه و عامه، منظور خمسه طیبه علیهم السلام است^{۱۸۸} و حتی این عنوان از زنان پیامبر علیهم السلام سلب شده است.^{۱۸۹}

تَطْهِيرًا: مفعول مطلق تأکیدی که افاده تأکید و مبالغه می کند.

اشکال: بعضی از علمای اهل سنت به قرینه جملات قبل توهم کرده اند که منظور از «أَهْلَ الْبَيْتِ» زنان پیامبر علیهم السلام می باشد. چون قبل از این آیه، آیاتی خطاب به زنان پیامبر علیهم السلام است. بنابر این مُراد از «اهل بیت» خمسه طیبه علیهم السلام نمی باشد. زنان پیامبر علیهم السلام هم که طبق عقیده آنان معصوم نیستند. پس این آیه، ارتباطی با «عصمت» ندارد.

پاسخ: قرآینی وجود دارد دالّ بر این که مُراد از «أَهْلَ الْبَيْتِ» در آیه مورد بحث، خمسه طیبه علیهم السلام می باشد. این قراین عبارتند از:

قرینه اول: مذکر آوردن ضمائر در دو فقره «لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ» و «يُطَهِّرْكُمْ» ابطال کننده رجوع آن به زنان پیامبر علیهم السلام است. در حالی که در آیه قبلی که خطاب به زنان پیامبر علیهم السلام است، ضمائر مؤنث آورده شده است.

اهل سنت از این قرینه جواب داده اند که مُراد از «اهل بیت» خصوص زنان پیامبر علیهم السلام نیست، بلکه خود پیامبر علیهم السلام نیز جز «اهل بیت» است، لذا از «باب تغلیب» ضمائر مذکر آمده است.

پاسخ ما این است که اگر دلیل شما بر تفسیر «اهل بیت» معنای لغوی آن است، به خود فرد «صاحب خانه»، «اهل - بیت» اطلاق نمی شود؛ و اگر دلیل شما بر تفسیر «اهل بیت» روایات است، روایات «اهل بیت» را بر خمسه طیبه علیهم السلام تطبیق کرده است و سلب «اهل بیت» از زنان پیامبر علیهم السلام شده است.

قرینه دوم: در تحقیق سیاق، «وحدت نزول» شرط است، و طبق روایات عامه نزول آیه إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ بِأَنْزُولِ آيَاتِ قَبْلِي مَتَفَاوَتٍ است.

۱۸۵- کلمه «إِنَّمَا» تدل علی حصر الإرادة فی إذهاب الرجس و التطهیر. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۰۹

۱۸۶- جمله «یرید» اشاره به اراده تکوینی پروردگار است، و گر نه اراده تشریحی، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاه داشتن خویش، انحصاری به خاندان پیامبر علیهم السلام ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص: ۲۹۲

۱۸۷- و الرجس - بالکسر فالسکون - صفة من الرجاسة و هی القذارة، و القذارة هیئة فی الشیء توجب التجنب و التنفر منها. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص: ۳۱۲

۱۸۸- و الروایات فی هذا کثیرة من طریق العامة و الخاصة لو قصدنا إلی إیرادها لطلال الكتاب. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص: ۵۶۰

الروایات فی نزول هذه الآیة فی شأن الخمسة أصحاب العباء من طریق الخاصة و العامة أكثر من أن یحصی. تفسیر الصافی، ج ۴، ص: ۱۸۹

۱۸۹- فقالت أم سلمة: و انا معهم یا رسول الله؟ قال: أبشری یا أم سلمة فانک الی خیر. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص: ۲۷۰

از این قرینه هم جواب داده‌اند و با تغییرات در توثیقِ راویان این روایات و تضعیف آنان، روایات را ابطال می‌کنند. ولی در نهایت برای اثبات قرینه سیاق، احتیاج به روایاتی دارند که «وحدت نزول» را اثبات کند و چنین روایاتی وجود ندارد. علاوه بر این که تضعیف بدون دلیل روات، وجهی ندارد.

قرینه سوم: روایاتی که عامه نیز نقل کرده‌اند و در آنها پیامبر ﷺ از «عایشه» و «امّ سلمه» اهل بیت بودن را نفی کرده‌اند، این تفسیر را ابطال می‌کند.^{۱۹۰}



Sayyas.blogfa.com

۱۹۰- فی تفسیر علی بن ابراهیم و فی روایة اَبی الجارود عن اَبی جعفر علیه السلام فی قوله عز و جل إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً قَالَ: نزلت هذه الآية فی رسول الله و علی بن اَبی طالب و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و ذلك فی بیت أم سلمة زوج النبی. تفسیر نور/التقلین، ج ۴، ص: ۲۷۰